



انتظار مهدی علیه السلام

بذر انقلاب جهانی

حسین تاجری

انتظار مہدی علیہ السلام

بذر انقلاب جهانی

انتظار مهدی علیه السلام

بذر انقلاب جهانی

یادی از ظهور و قیام امام زمان علیه السلام

حسین تاجری

تاجری نسب، غلام حسین، ۱۳۲۷ - .

انتظار مهدی بذر انقلاب جهانی (یادی از ظهور و قیام امام زمان علیه السلام) / تألیف دکتر غلام حسین تاجری نسب - .
تهران، ۱۳۹۲.

۱۶۸ ص - (شناخت‌های اعتقادی)

ISBN 978-964-04-9583-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

ENTEZAAR-E- MAHDI,BAZR-E- ENQELAAB-E- JAHAAANI

ص.ع. به انگلیسی:

(Anticipation of Mahdi, seed of the Global Revolution)

کتابنامه به صورت زیر نویس -

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - . ۲. مهدویت - انتظار.

۲۹۷/۴۶۲



۱۳۹۲ الف ۲/ت ۲۲۴/ب P

۲۱۶۳۶۳۸

کتابخانه ملی ایران

انتظار مهدی علیه السلام بذر انقلاب جهانی

حسین تاجری

چاپ اول: ۱۳۹۲ ش، ۲۵۰۰ نسخه

طراح جلد: محمدرضا هادوی

چاپ: فرنگار رنگ - صحافی: فرنو

حروف چینی و صفحه آرایی: سپاهی

خدمات چاپ و بخش: نشر آفاق

تهران: پاسداران، شهید گل‌نمی (دشتستان چهارم)، نیش جنوبی خیابان ناطق نوری (زمرد)، پلاک ۴۳ قدیم، ۹۰ جدید

(ساختمان زمرد)، طبقه دوم - کدپستی: ۱۹۴۷۹۴۶۶۶۶ - تلفن: ۲۲۸۴۷۰۳۵ - فاکس: ۲۲۸۵۵۹۰۷

E-mail : info@afagh.org

www.afagh.org

حق شرعی و قانونی هر نوع چاپ و تکثیر فقط برای مؤلف محفوظ است.

ISBN 978-964-04-9583-4

شابک ۴-۹۵۸۳-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

با ارسال پیامک به شماره‌ی ۰۰۵۴۲۷۰۰۰۷۶۵۰۰۰ از تازه‌های نشر اطلاع یابید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به پیشگاه:

تالی هاجر در غریبی

مثال مریم در پاک‌دامنی

وارث زهرا در شکیبایی

سیمین صدف گزان بهاترین مروارید روزگار خویش

که در چنین روزها، انتظار فرزندى را داشت

که سرانجام

به تمام ستم‌ها و تباہی‌ها پایان می‌دهد

و تیرگی جهان، به نور خدا می‌زداید؛

از این رو:

چشم همه دوستان به این بانو دوخته

و خشم همه دشمنان به سوی او فرو ریخته بود...

شعبان ۱۳۹۹

﴿وَيَقُولُونَ :

مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟

قُلْ :

يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ.
فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ؛ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ.﴾

سجده (۳۲): ۲۹-۳۱

﴿وَمَيِّ گويند :

روز پیروزی - اگر راستگوئید - چه هنگام است؟

(ای پیامبر) بگو :

روز پیروزی، ایمان (آوردن) آن‌ها که کفر ورزیدند ایشان را سودی ندهد
و مهلت داده نشوند.

پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش؛ (که) آنان نیز در انتظارند.﴾

پیش‌گفتار چاپ جدید

سخن آغازین

به مناسبت چاپ تازه‌ی کتاب

﴿قُلْ: كُلُّ مُرَبِّصٍّ فَتَرَبَّصُوا
فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ
السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى﴾^۱

خواننده‌ی گران‌مایه، نوشتاری که در برابر دیدگان شما قرار دارد نخستین بار
قریب ۳۴ سال پیش انتشار یافت و چون با نیاز فکری جوانان و فضای فرهنگی
دانشجویان، به‌ویژه اندیشه‌ورزان آن روزگار، هم‌آهنگی و هم‌نوردی خاصی داشت با
سنجش‌شایان و گرایش فراوانی روبرو گردید.^۲
بازتاب مثبت نشر این اثر، در کنار توفیق نویسنده به مطالعات پیوسته در

۱. طه (۲۰): ۱۳۶. ﴿یگو: همگان در انتظارند پس شما تیز چشم به راه باشید. در آینده خواهید

دانست که صاحبان مسیر استوار و راه‌یافتگان کیان‌اند﴾

۲. عنوان اولیه‌ی آن "انتظار مهدی، بذر انقلاب جهانی" بود که در آن زمان، به اختصار،

"انتظار، بذر انقلاب" نام گرفت و در کمتر از ۵ سال، ۴۰۰۰۰ نسخه‌ی آن به فروش رسید.

عرصه‌ی دانش‌ها و پژوهش‌های مهدوی، سبب شد تا این بنده‌ی روسیاه درگاه خدا، بر آن شود که طرحی نو دراندازد و بر اساس تجربه‌ای نوشتاری، در سالیانی پیش با عنوان "قائمیت"، سرفصل‌هایی جامع از انواع مباحث و موضوعات مرتبط با "مهدی دادگر و منجی امین آفرین زمان آخر" فراهم آورد که شناسایی ابعاد جذّاب و گوناگون "انتظار ظهور"، یکی از آن مجموعه بود. پس بدین امید که به تحقیق و تدوین چنان مکتوب مبسوطی توفیق یابد از تجدید چاپ این نوشته‌ی فشرده صرف نظر کرد و به پژوهش و نگارش اولین سرفصل، یعنی: "اصالت آرمان جهانی در برپایی روزگار رهایی" همت گماشت. ثمره‌ی این تلاش و اهتمام، نخستین رساله‌ی پایان‌نامه‌ی دکتری الاهیات با موضوع: "مهدویت، در کتاب و سنت، از دیدگاه امامیه و اهل سنت"، در دانشگاه‌های کل کشور بود که تاکنون نیمی از آن در دو جلد انتشار یافته است.

افسوس که پرداختن به دیگر معارف و معالم قرآنی - حدیثی، به‌ویژه در تدریسات و تحقیقات دانشگاهی، انجام آن طرح تفصیلی را چنان به تأخیر انداخت که نگارنده را ناچار ساخت تا به دلیل درخواست‌های بسیار خوانندگان مشتاق و نیز برداشت‌های کژوار نو قلمان مفتاق، به چاپ مجدد همان کتاب قبلی و البته با اندکی ویراستاری، رضایت دهد. علاوه بر این، از برخی دوستان کوشا و فاضل خواستم تا مدارک برخی سخنان منقول را از مصادر کهن تر بسند دهند و برای هر فصل، پیوست‌هایی نظیر: "خودآزمایی" و "دانش افزایی" آماده کنند و در پایان این نوشتار، همراه "کتاب‌شناسی منابع" بیاورند تا فراگیران جویا و جوان را بهره‌افزاید.

سزاوار است همین جا از هم‌کارانی که در نشر این اثر یاری دادند تشکر شود و تأیید و تسدید آنان از "منتظر غائب از نظر عَجَلُ اللَّهِ لَهُ النَّصْرُ وَالْفَرَجُ، استدعا گردد.

در گذر این سی و چند ساله، تنها دو بار، در برابر کتاب "انتظار"، برخورد و تقابل ایرادآمیز و اشکال‌برانگیز پدید آمد.

نوبت نخست، در سنوات اولیّه‌ی دهه‌ی ۶۰ بود که نویسنده‌ای نوحاسته، به پندار بی‌چون و چرای پاسداری از حوزه‌ی دیانت و عرصه‌ی سیاست، دستور گرفت و کتابچه‌ای کشکول‌وار بیافرید که امدادهای غیبی، آن را در تیرازی غیر عادی،

به هر جا و ناکجا، پراکنده ساخت. اگرچه آماج و نشان مرقومه‌ی یادشده، ارتباط چندانی با اهداف و مقاصد کتاب حاضر نداشت؛ امّا جناب راقم، در مواردی چند، برخی عبارات را از میان پاره‌ای فصول آن، بریده و برگزیده بود تا با تفسیرها و برداشت‌هایی دور از منظور متن، ایرادی بگیرد یا استنادی بتراشد. باری در آن اوان، نویسنده‌ی نام‌جو به خواسته‌های سردارپسند خود رسید؛ ولی پس از گذشت چند سال، تغییر ایده و تحوّل اندیشه‌ی وی - که ناشی از بی‌پروایی در عین خطاپذیری بود - آن ستون ماندگار را گرفتار رنج‌ها و تنگناهایی داوژ فرموده ساخت تا راستی و درستی هشدارهایی چون: "مَنْ حَقَّرَ..." و "مَنْ أَعَانَ..." را به تجربه‌ی عینی دریابد؛ امّا چه سود از پشیمانی او، که آن دفترک برای خامه‌به‌کامانی تازه‌به‌دوران، منبعی شده است تا بدون مراجعه و مطالعه‌ی اصل کتاب "انتظار"، همان نظرها و نسبت‌های ناروا را در رسانه‌ها و مقاله‌ها بپراکنند. اگر دست توانای تقدیر به نگارنده فرصت کافی و توفیق وافی لطف فرماید، در خلال مجموعه‌ی گسترده‌ای که پیش‌تر یاد شد، پرده از بدفهمی‌ها و کژانگاری‌های آن نوشته، برداشته خواهد شد.

امّا نوبت دوم، نقدی بود مبسوط و مستدلّ، که چند بهار پیش، نصیب نگارنده گردید از برکات ارزنده‌ی مهندسی راه‌نموده و شیرین‌بیان، که در آستانه‌ی ورود به دوره‌ی دکتری الاهیات، با خواندن دقیق و نگریستن منصفانه‌ی سراسر کتاب، آن را بررسی و نکته‌گیری کرده بود. چنین مکتوبی برای من، بهترین و پربهاترین تحفه و یادگار به‌شمار آمد؛ پس ده‌ها ساعت به بازنگری ژرفای آن محتوا پرداختم و به رسم روزگار کهن، در گوشه و کنارش حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها نگاشتم که امیدوارم آن ناقد پژوهنده را سود علمی رسانده باشد و البتّه اگر ملاحظه‌ی کمی فضا و کوتاهی فرصت نمی‌بود، بر این چاپ کتاب برگ‌ها و بندهایی می‌افزودم تا ذهن و فکر آیندگان را چنان خدشه‌ها و شبهه‌ها نیازارد. اینک هم به روشنگری یکی از آن اشکالات خواهیم پرداخت؛ شاید راه‌گشا گردد:

اشکال: در کتاب "انتظار مهدی"، نقش شوون الاهی نظیر: مشیّت، تقدیر و قضای ربّانی در پدیدارسازی ظهور نادیده گرفته یا کم‌رنگ دیده شده است؛ گویی

پردازش قیام، فقط و فقط به دست و خواست مردمان است!! غافل از این که، جامعه‌ی شیعه و امکانات موجودش، در هیچ زمانی، بر تدارک ظهور موعود، توانمند نبوده و نخواهد شد و راه وصول به مقصود، تنها دعا و تمنا از قادر یکتاست تا با سلاح‌های آسمانی و نیروهای ملکوتی، انقلاب مهدوی را سامان بخشد. پس "انتظار" چیزی جز حالت درونی "چشم‌به‌راهی" نیست که همان ایستادن و دیده‌دوختن به آسمان، تا فرود امدادات فوق‌عادی و نزول تجهیزات فرا بشری، معنا می‌دهد.

توضیح: بدون شك و تردید، ما آفریدگاری بی‌همتا را در تمام امور هستی و به‌ویژه در سامان بخشی به پیروزی نهایی، کارسپار و فرمان‌فرما شناخته و باور داریم؛ اما چه مانع عقلی یا مشکل شرعی پیش می‌آید اگر انجام همه‌ی تکلیف‌ها و توصیه‌های رفتاری، گفتاری و اعتقادی رسیده از سرچشمه‌ی وحی، خطاب به منتظران زمانه‌ی "غیبت" را - که اثر و ثمرش کمال آدمی در راستای پسند الاهی است - از اسباب و شروط کردگار، برای تقریب و تقدیر ظهور بدانیم و لازمه‌ی ذاتی جدایی‌ناپذیر "انتظار" به‌شمار آوریم؟ همان‌گونه که شما به "دعا" - که فعل اختیاری انسان مکلف است - چنین نگریسته‌اید. به تعبیر دیگر، درست است که در هنگامه‌ی قیام، همانند زمانه‌ی رسولان عظام، امدادهای خدایی و نیروهای اهورایی نازل می‌شود؛ اما فرودگاه شایسته‌ی این یاوران ربّانی و فرشتگان آسمانی، جایی جز قلوب مؤمنان خودساخته، افسران سربازپرورده و منتظران جان‌برکف گرفته نخواهد بود. به یقین، شما نیز روش ناپسند اسرائیلیان در برابر جناب موسای کلیم را تحسین و تأیید نمی‌کنید که گفتند:

﴿... فَأَذْهَبُ أُنْتِ وَ رَبُّكَ فَفَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۱

نکته‌ی دیگر این که روی‌کرد نگارنده در تدوین کتاب "انتظار"، پاسخ‌دهی به اذهان تشنه و آشفته‌ای بود که در فضای به‌ظاهر آزاد آخرین سال‌های شاهنشاهی، با مکاتب و مکاتیب چپ‌گرایان و راست‌گرایان خارجی و داخلی برخورد کرده و در

بسیاری رو بناها بلکه زیر بناهای عقیدتی تزلزل یافته بودند و گرنه به جهات و جوانب ربّانی و معنوی، بیشتر پرداخته می‌شد؛ همان‌گونه که در نخستین نشر چند اثر ارزشمند، در موضوع منجی موعود و به قلم دانشورانی گران‌مایه^۱، توفیق مباشرت یا مساعدت علمی، مالی، اجرایی یا پژوهشی، نصیب این عبد ناچیز حق گردید. **قَلْبُهُ** **الْحَمْدُ.**

۱. نظیر: ترجمه‌ی بخشی از: "تاریخ الغیبة الکبریٰ" تألیف: سید محمد الصدر با نام "رسالت اسلامی در عصر غیبت"؛ "تکالیف الأنام فی غیبة الإمام" نوشته‌ی صدرالاسلام شیخ علی اکبر همدانی با نام فارسی: "پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی"؛ "نور الأبصار فی فضیلة الانتظار" با نام فارسی: "راز نیایش منتظران" و ترجمه‌ی "مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم" هر دو از: سید محمد تقی فقیه احمدآبادی.

پیش‌گفتار چاپ اول

عصر برخورد و ستیز مکتب‌ها و تمدن‌ها از جالب‌ترین نام‌هایی است که به دوران آشفته و بی‌سامان ما داده‌اند. پیش‌رفت و گسترش ابزار شگفت‌آور ارتباطات و به‌ویژه شیوه‌های گوناگون تماس‌های فردی و اجتماعی سبب شده تا هر گوشه‌ی جهان از دیگر نقاط دور دست، آگاه و باخبر باشد و هر موج تازه‌ی فکری به سراسر گیتی برسد و در نتیجه، انسان‌های جویا و اندیشمند در برابر هجوم سیل آسای بینش‌ها و فرهنگ‌ها قرار گیرند. این طوفان کوبنده و خردکننده را نظام‌های حاکم بر جوامع کنونی تشدید می‌کنند؛ بدین گونه که برای حفظ کیان و بقای موجودیت خویش، با صرف هزینه‌های سرسام‌آور و به یاری روش‌های حیرت‌انگیز، به تبلیغ افکار و دفاع از نظراتی می‌پردازند که نظام اجتماعی خویش را به آن‌ها وابسته می‌بینند. گاه این بستگی چنان شدت می‌یابد که مرامی، تنها به این خاطر که زیرساز وضع فعلی و نگه‌دار حکومت کنونی است علمی و مترقی شناسانده می‌گردد و مکتبی دیگر، تنها به این جرم که با نظام‌های کنونی سازگار و هم‌گام نیست برچسب ناروای خرافی و قدیمی می‌خورد. بدتر از همه این که، گاه، غول چراغ جادوی علم را بره‌وار به در مانگاہ مراکز تحقیقات یا قربانگاه آکادمی علوم می‌فرستند تا زیر چاقوی تیز جراحان و قضایان، تغییر قیافه دهد.

یا تگه پاره شود^۱ و انسان فکور و خریدار درمی ماند که چگونه خویشتن را در این کارزار پُرغوغای مسلک‌ها به سر منزل حق و حقیقت برساند.

از آن جا که در این روزگار (نیمه‌ی دوم قرن بیستم)، امکانات مادی جهان در دو قطب غرب و شرق تمرکز یافته، خواه‌ناخواه، فرهنگ و تمدن و کیش و آیین این دو ابرقدرت، به زور تبلیغات عمومی و با سلاح ارتباطات جمعی^۲ بر پیروان دیگر مکاتب و مذاهب تحمیل می‌گردد و هر چه گروه‌های ناوابسته به راست و چپ می‌کوشند تا آسمان اندیشه‌ی خود را از دود و آلودگی فانتوم تئوری علمی یا میگ فلسفه‌ی حزبی پاک سازند کم‌تر توفیق می‌یابند.

در این میان، گرفتارتر از همه، جهان‌بینی الهی اسلامی - به ویژه در مفهوم شیعی خود- است که از یک سو با تمدن فاسد و پوسیده‌ی غربی درگیر شده که همه‌ی

۱. درباره‌ی دنیای غرب، از کار اسلام‌شناس‌ها نمونه می‌دهم:

در ۱۸۸۵ میلادی، به‌هنگام شکست قوای انگلیس از محمد احمد سودانی، دانشگاه سوربن فرانسه کنفرانسی از استادان و پژوهشگران ترتیب داد و جیمز دارمستر شرق‌شناس فرانسوی را پشت تریبون فرستاد تا اعتقاد به ظهور مهدی را از ریشه بی‌اعتبار و نامود سازد و مستعمرات مسلمان‌نشین فرانسه کم‌تر در خطر انقلاب ناشی از این عقیده‌ی انگیزنده قرار گیرد. رک. مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم.

درباره‌ی بلوک شرق، کار تاریخ‌شناس‌ها را یادآور می‌شوم:

مارکس و انگلس در بررسی تاریخ آسیا ناچار شده بودند نظریه‌ی شیوه‌ی تولید آسیایی را برای توجیه تحولات اجتماعی مطرح سازند و این با قانون کلی مراحل پنج‌گانه‌ی ماتریالیسم تاریخی جور در نمی‌آمد. رفیق استالین این استثنا را نمی‌پسندید پس با پیشنهاد پروفیسور وارگا و دیگر طرفداران تئوری مزبور موافقت کرد تا در ۱۹۳۱، کنفرانسی به‌ظاهر علمی در لنینگراد برای بحث و بررسی این نظریه تشکیل شود؛ اما چون می‌بایست نتیجه‌ی دلخواه رئیس حزب به‌دست آید، هیچ‌یک از موافقین، حتی خود پروفیسور را بدان جا راه ندادند و سرانجام تئوری "شیوه‌ی تولید آسیایی" مردود اعلام گردید. رک. بررسی تاریخ ماد: ۲۲-۲۹.

۲. حتی هربرت مارکوزه، فیلسوف مادی و متخصص علوم سیاسی، فریادش از نقش کنونی

تبلیغات در جوامع امروزی بلند است. رک. انسان تک‌ساختی: ۱۲۵-۱۲۸.

ابعاد تاریخ و شخصیت انسان را در امیال سرکوفته‌ی جنسی و روابط ناکام‌شده‌ی سکسی خلاصه می‌کند و از سوی دیگر با مرام حزبی بلوک شرق برخورد کرده که در تحوّل و تکامل انسان و جامعه، نقش اصیل را از آن ابزار فنی و روابط تولیدی می‌داند.

این دو مسلک که زاینده‌ی فکر و اندیشه‌ی دو یهودی اروپایی^۱ است، یکی دین را "دست‌آویز زورمندان برای بهره‌کشی از رنجبران" و "افیون مردمان" می‌انگارد و دیگری آن را "بازتاب عقده‌های جنسی و واکنش خواسته‌های سکسی" می‌پندارد. جالب‌تر این که رسانه‌های گروهی و بلندگوهای تبلیغاتی هر دو نظام، مرام خود را به‌عنوان تنها فلسفه‌ی علمی و تنها جهان‌بینی مترقی (!!)) به‌خورد مردم می‌دهند.

در چنین هنگامه‌ای، بسیار لازم است که ما به پاس‌داری میراث کهن اسلامی خویش برخیزیم و در نگه‌داری فرهنگ اصیل خود بکوشیم؛ از دیدگاه گسترده‌ی جهان‌بینی شیعی، به انسان و جهان بنگریم و بینش عالی و روش متعالی این مکتب زنده و پویا را به دیگر مردمان عرضه داریم که اگر بدین مهم نپردازیم، میان دو سنگ آسیای غرب و شرق، هویت تاریخی و اصالت ملی و میراث فرهنگی خود را از دست خواهیم داد و این نیست مگر نابودی امت و تمدنی با چهارده قرن سابقه‌ی چشم‌گیر در تاریخ و فرهنگ و مدنیت بشری.

غربیان پیش‌تر کوشیده‌اند تا با تحریف مفاهیم و تعالیم عالی‌یه‌ی اسلامی، این دیانت پاک را به سرنوشت آیین‌های وابسته به تورات و انجیل دچار سازند و تلاش آن‌ها پیش‌تر در کار محروم‌ساختن مسلمانان از آگاهی و رشد صحیح مذهبی و شناخت و تربیت اصیل اسلامی تمرکز یافته است. البته در این مسیر از تئوری‌های نادرست و مردود نیز استفاده می‌کنند که به‌عنوان نمونه از نظریه‌ی فروید یاد کردیم؛ در حالی که بسیاری اندیشه‌های روان‌شناختی او سال‌هاست که از سوی روان‌شناسان

۱. زیگموند فروید یهودی اتریشی است و کارل مارکس یهودی آلمانی. هشدار قرآن را به یاد

آوریم که: ﴿به یقین یهود را دشمن‌ترین مردم نسبت به اهل ایمان خواهی یافت﴾. مانده (۵): ۸۳.

برجسته‌ای چون کارل گوستاو یونگ و آلفرد آدلر مورد نقد و ایراد قرار گرفته است.^۱ بحث کافی در این زمینه را فرصتی دیگر باید، که این جا مجال آن نیست.

شرقیان خواسته‌اند اسلام را از ریشه و بُن بخشکانند؛ پس بر پایه‌ی مرام کمونیستی مارکس، مذهب را شالوده‌ای ناشی از وضع اقتصادی جامعه می‌پندارند و آن را تریاک توده و مایه‌ی رکود و تخدیرشان می‌شمارند.^۲ به گمان آن‌ها:

دین در شعور انسان ابهام ایجاد می‌کند و با فلج‌ساختن فعالیت خلاق و ابتکارش او را به عدم فاعلیت می‌کشاند.^۳

مذهب، تفکرات خرافی را بین انسان‌ها رواج داده چنین تبلیغ می‌کند که در زندگی فعلی باید بر شرایط تمکین کرده و قانع بود... و باید با کمال میل، ستم و استثمار طبقات حاکم ارتجاعی... و زندگی و سرنوشت برده‌وار موجود را پذیرفت و خشنود بود و علیه این شرایط عصیان نکرد.^۴

اسلام نابرابری و تبعیض اجتماعی را توجیه می‌کند و مردم را به جای مبارزه‌ی انقلابی به انتظاری سرانجام به خاطر شادی آن جهانی فرامی‌خواند.^۵

این‌ها نمونه‌هایی از همان برجسب‌های نجسب و دروغینی است که در آغاز سخن اشاره کردیم. من این جا در مقام پاسخ به این افتراهای ناروانیستم و پیش از این، دانشوران و پژوهشگران ارجمند ما در این باره حق مطلب را ادا کرده‌اند؛^۶ تنها به یادآوری گفتار دقیقی از ژوزف شومپتر جامعه‌شناس و اقتصاددان معروف اتریشی، بسنده می‌کنم تا هر چه این حضرات بافته‌اند بر قامت ناساز خودشان پوشیده شود:

۱. حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی.

۲. مارکس در نقد فلسفه‌ی حقوق هگل می‌نویسد: دین، تریاک مردم است. رک. مارکس و

مارکسیسم: ۲۸۳.

۳. همان: ۳۲۳. ۴. میان‌ی و مفاهیم مارکسیسم: ۹۳.

۵. فرهنگ فلسفه، چاپ مسکو، زیر عنوان «اسلام».

۶. از قبیل: وحی و نبوت؛ قیام و انقلاب مهدی؛ انگیزه‌ی پیدایش مذهب؛ پیوند انسان و

مارکسیسم از لحاظ بس مهمی یک دین به‌شمار می‌رود... شما می‌توانید دین مارکسی را نسخه‌ی بدلی از یک دین آسمانی یا کاریکاتوری از یک ایمان مقدس بنامید... او یک پیامبر بود و به همان‌گونه که هر پیامبر راستینی خود را سخن‌گوی ناچیز پروردگار خود می‌نمایاند، مارکس هم بیش از این دعوی نمی‌کرد که سخن‌گوی منطق فرآیند دیالکتیکی تاریخ است.^۱



انتظار ظهور مهدی موعود از حساس‌ترین و تاریخ‌سازترین بخش‌های عقیدتی اسلامی است که عمری به درازای عمر اسلام دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش، همواره مردم را به این چشم‌به‌راهی می‌خواندند و در میان آثار فرقه‌ها و گروه‌های مسلمان، از این آرمان، نشانه‌های بسیار به چشم می‌آید؛ تنها کافی است بدانیم که در این زمینه، پس از یک پژوهش کوتاه، نام بیش از ۵۰۰ کتاب، از دانشوران مسلمان به‌دست آمده که به یقین، با تحقیقات عمیق‌تر، این رقم از ۱۰۰۰ تجاوز خواهد کرد.^۲

مشهورترین حدیث‌نگاران اسلامی، از شیعه و سنی، به نقل از پیامبر عزیز روایت کرده‌اند که فرمود:

«اگر از دوام دنیا یک روز بیش‌تر نمانده باشد، خدای بزرگ آن را چنان درازا دهد تا مردی از دودمان مرا برانگیزاند که زمین را از عدالت و داد پُر سازد؛ همان‌گونه که از ستم و بی‌داد آکنده باشد.»^۳

در واقع، چنین اعتقادی بیانگر نظر اسلام نسبت به آینده‌ی بشر است؛ زیرا انسان همواره نسبت به آتیه‌ی خویش نگران بوده و از این‌که به سرنوشت تلخ و ناگواری دچار گردد، اندیشناک زیسته است. مکاتب مختلف نیز به‌ناچار در این زمینه به پاسخ‌گویی پرداخته‌اند:

۱. کاپیتال‌یسم، سوسیالیسم و دموکراسی: ۱-۳.

۲. کتاب‌نامه‌ی امام مهدی: ۱۱.

۳. اکثر کتاب‌های حدیث سنی و شیعه با عبارات نزدیک به‌هم آن را روایت کرده‌اند. رک.

مُتَّخَبُ الْأَثَرِ، باب یکم از فصل دوم.

دسته‌ای فرجام کار انسان را تاریک و مرگ‌بار دیده و با بدبینی و نومیدی از آن یاد کرده‌اند، نظیر آرتور شوپنهاور آلمانی و اریک پلر (جرج اُروِل) انگلیسی. گروهی دیگر با خوش بینی به آینده‌ی بشر نگریسته، توید پیروزی و نیک‌بختی داده‌اند و اسلام از این دسته است. به تعبیر قرآن:

﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱

﴿به‌درستی که زمین را بندگان شایسته و نیک‌کردار من به ارث خواهند برد﴾

جالب‌تر، تأکید پیامبر ﷺ درباره‌ی انتظار چنین روزی است. به فرموده‌ی او، برترین کار امت^۲ و والاترین عبادت^۳، چشم‌داشتِ ظهور است. در این زمینه از خاندان پیامبر، گفتارهای شوق‌انگیزتر، بسیار است؛ چنان‌که حضرت سجاد علیه السلام، پاداش منتظران حقیقی را برابر پاداش هزار تن از شهدای بدر و أحد دانسته^۴ و امام صادق علیه السلام آنان را هم‌سان یاران جنگاور و مجاهد حضرت قائم علیه السلام به‌شمار آورده است.^۵

این ارج‌گزاری شگفت‌انگیز، نشانه‌ی حساسیت شدید و اهمیت عظیم مسأله است. بیهوده نیست که شیعه، پانزدهم شعبان، زادروز امام مهدی علیه السلام را هر ساله به‌عنوان یادواره‌ی این انتظار بزرگ جشن می‌گیرد و به شادی و شادمانی می‌پردازد. یکی از فرازهایی که بی‌رحمانه گرفتار چنگ و دندان استبداد فکری شرق و

۱. انبیاء (۲۱): ۱۰۶.

۲. «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.» (کمال‌الدین ۲: ۶۴۴)

۳. «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ.» (کمال‌الدین ۱: ۲۸۷)

۴. «مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ مَوَالِئَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأُحُدٍ؛

آن‌کس که در غیبت قائم ما بر ولایت ما پایدار بماند، خدای بزرگ، پاداش هزار تن از شهدای بدر و أحد را به او می‌بخشد.» (کمال‌الدین ۱: ۳۲۳)

۵. «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ... لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ

بِسَيْفِهِ؛ هر کس از شما که چشم‌به‌راه این امر از دنیا می‌رود، مانند کسی است که در خیمه‌ی قائم همراه او

باشد... نه، بلکه مانند کسی است که در کنار او شمشیر زند.» (محاسن ۱: ۱۷۴)

استعمار فرهنگی غرب شده، همین عقیده به انتظار قیام حضرت مهدی علیه السلام است که چپ‌گرایان آن را دلیل بر مخدر و افیون بودن دین پنداشته‌اند و راست‌گرایان - که آن را سد رفتار استعماری خود دیده‌اند - به دسیسه‌های گوناگون برای از میان بردن آن کوشیده‌اند؛ در حالی که بررسی این آرمان سازنده و انگیزنده، نادرستی بینش و روش هر دو دسته را به خوبی روشن می‌سازد.

سال‌ها پیش، شب نیمه‌ی شعبان، در همین زمینه سخنی کوتاه داشتم^۱ (و نه تنها کوتاه، که پوشیده و سر بسته)؛ زیرا مجلس عمومی بود و کلاغک‌های خبرچین سراپا گوش و راز و رمز انتظار را نه با هر کس توان گفتن و نه بر هر کس توان گشودن. پس در آن شب، تنها اشارتی بدین عقیدت شد و بس؛ اما اینک که در شب تاریک سرزمین شیعی ما، به برکت همین اعتقاد، سپیده‌ی آزادی دمیده است، به جا و رواست کمی بی‌پرده‌تر و اندکی گسترده‌تر، از این بینش انسان‌ساز و جامعه‌پرداز گفت‌وگو کنیم و نشان دهیم که چشم‌داشت قیام قائم نه فقط مایه‌ی رکود و عقب‌ماندگی شیعه نبوده بلکه هر جا، در این هزاره‌ی اخیر، اثری از نهضتی یا جنبشی دیده‌ایم، نهاد انتظار نقش زیرساز را در آن داشته است. بالاتر بگوییم، در کالبد همه‌ی انقلابات بزرگ اجتماعی بشر، روح انتظار، به مفهوم عام، رامی‌توان یافت. مگر خونی که در شریان‌های انقلاب بلشویکی جاری شد، چیزی به جز چشم‌به‌راهی حکومت قدرتمند پرولتاریا و بهشت بی‌طبقه‌ی کمونیسم بود؟

نام کتاب را بر اساس همین احساس، انتظار مهدی علیه السلام بذر انقلاب جهانی نهادم که به اختصار: "انتظار، بذر انقلاب" شد تا نسل جوان ما که اینک شاهد شکوفایی نهضت‌های تازه‌ی شیعی در ایران و عراق و لبنان است دریابد که این بوته‌های گل سرخ از کدامین بذر و در پرتو کدامین خورشید می‌روید؛ پس به پا خیزد و از آن بذر رویان، در زمین دل‌دیگر انسان‌ها بپاشد و از برابر آن مهر تابان ابرهای تیره کنار زند تاگیتی، سراسر گلستان شود و زندگی، سرتاسر نورباران گردد.

۱. آن سخنان، در نوشته‌ی حاضر تحت عنوان «ظهوری در درون» گسترش یافته است.

امید است این تلاش اندک، در راه معرفت به نجات‌دهنده‌ی حقیقی جهان، گامی باشد و آن قیام شکوه‌مند را، اگرچه یک لحظه، به پیش اندازد.

دور از مرّوت و انصاف می‌دانم اگر یادآور نشوم که آنچه از حقایق و دقائق این نوشته آمده، از بارش فضل و دانش استادی گران‌پایه در معارف راستین اسلامی پدیدار گشته که البتّه در قیاس آن اقیانوس، قطره‌ای بیش نمی‌باشد و چون جنابش این‌گونه ستایش‌ها و نام‌بردن‌ها را خوش ندارد، به تنها لقبی که، به جای دیگر القاب پُر لاف و گزاف این روزگار، بر خویش می‌پسندد یعنی خادم الحُجّة از ایشان یاد می‌کنم. خدایش از هر آسیب نگه دارد!

نیز لازم می‌دانم از دست‌یاری برادر پژوهنده آقای رضا عطاران در تهیّه و تنظیم منابع بسیار این نوشته، سپاس‌گزاری کنم که الحق، کمکی به‌سزا در به‌ثمر رسیدن این اثر بود.

بار شرم و آزر کمبودها و نارسایی‌ها را در برابر اندیشمندان و فرزندگان به دوش دارم، با این تمنا که از آن‌ها چشم‌نپوشند و با هر یادآوری سودمند خود، اندکی از آن بار سنگین بکاهند و مرا وام‌دار لطف خویش سازند.

حسین تاجری

تابستان ۱۳۵۸ برابر شعبان ۱۳۹۹

سیمای راستین ظهور

برای شناخت کامل انتظار روزگار برین، باید دید اسلام درباره‌ی آن زمانه چه نویدی داده و ظهور را چگونه شناسانده است؟ به تعبیر روشن‌تر، باید بدانیم شیعه، چشم به راه چه کسی است؟ با کدام نشانی‌ها و ویژگی‌ها؟ او از کجا برمی‌خیزد؟ زمان ظهورش چه وقت است؟ کدامین روش و آیین را پیش می‌گیرد و چه برنامه و کارنامه‌ای را ارائه می‌دهد؟

سیری سریع و گذرا در دریای ژرف و دورکران متون اصیل تشیع به ما چنین پاسخ می‌دهد:

او امام مهدی، قائم آل محمد، بقیة الله المنتظر و حجة الله المنتقم، آخرین جانشین رسول اکرم ﷺ و دوازدهمین پیشوای معصوم شیعیان است. پدرش گنج دانش ایزدی، امام حسن عسکری علیه السلام است و مادرش گوهری درخشان بر پیشانی کنیزان جهان، نرجس خاتون.

در سپیده‌دم پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق، در شهر سامرا پایتخت خلافت عباسیان به دنیا آمد. نامش نام پیامبر (محمد) و کنیه‌اش کنیه‌ی پیامبر (ابوالقاسم) است. ولادتش از دشمنان پنهان ماند و نام و نشان از بدخواهان در نهان؛ چرا که حکومت خون‌آشام وقت، با گماردن جاسوس‌ها به ویژه قابله‌ها سخت در پی او بود و

مشتاق یافتن و نابود ساختن. ^۱ با شهادت پدر ارجمندش در هشتم شوال ۲۶۰ ه. ق بار دشوار و توان فرسای امامت بر دوش او نهاده شد و به فرمان حکمت آمیز پروردگار، از مردم غیبت اختیار فرمود. دوران غیبت او دو بخش متمایز دارد:

۱- غیبت قصیره یا کوتاه مدت (از ۲۵۵ یا ۲۶۰ تا ۳۲۹ ه. ق) که در آن شیعیان از راه تماس با نایب یا وکیل آن حضرت با ایشان ارتباط می گرفتند. ^۲

۲- غیبت تامّه و دراز مدت که تا امروز ادامه یافته و در آن راه تماس رسمی و آشکاری برای مردم معین نشده است و شیعیان باید از نواب عامّ امام یعنی فقیهان پارسا و خویشان دار پیروی کنند. ^۳

نهان زیستی امام مهدی علیه السلام بدین معناست که دور از چشم مردمان و برکنار از جنجال روزگار، اما زیر همین آسمان به سر می برد. اگر دیدار و برخوردی هم برایش پیش آید، اغلب ناشناخته می ماند و دیدارهایش با شیعیان، تنها به اذن خداست و بس. در بخش پنجم کتاب، درباره ی غیبت او بیش تر گفت و گو داریم.

تاکنون، نزدیک به هزار و صد و چهل و چهار سال قمری ^۴ از عمر شریفش می گذرد و بنا به اراده ی شکست ناپذیر الاهی، هنوز شاداب و نیرومند است ^۵ و این

۱. کافی: ۱/ ۵۱۴-۵۲۵، کتاب الحجّة، باب مولد الصّاحب؛ کمال الدّین: ۲/ ۴۲۴-۴۲۴؛ الإتحاف

بِحُبِّ الأشراف: ۱۷۹؛ الفصول المهمّة: ۳۰۸.

۲. مشهورترین و بلند پایه ترین آن ها چهار تن بودند: جناب عثمان بن سعید عمروی، جناب

مسجد بن عثمان بن سعید، جناب حسین بن روح نوبختی، جناب علی بن محمد سیمری. (تاریخ

أهل البيت: ۱۵۰-۱۵۱)

۳. امام صادق علیه السلام می فرماید: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ،

مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ: هر کس از دین شناسان که خویشتن دار و دین دار، پرهیزگار و

فرمان بردار مولایش باشد، توده ی مردم بایستی از او پیروی کنند.» (تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۳۰۰)

۴. به هنگام این چاپ تازه، رقم بالا به هزار و صد و هفتاد و نه سال خواهد رسید.

۵. حضرت رضا علیه السلام: «عَلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخَ السَّنِّ شَابًّا الْمُنْتَظَرِ حَتَّى أَنْ النَّاطِرَ إِلَيْهِ لِيَحْسِبُهُ

إِنَّ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا: نشانه ی او این است که کهن سال و جوان رخسار می باشد تا جایی که بیننده

گمان می برد که او چهل سال یا کم تر دارد.» (کمال الدّین: ۲/ ۶۵۲)

حالت کهن سالی و نافر سودگی او بهترین محک برای رسوایی و سیاه رویی دروغ پردازان مهدی نماست.

حضرت قائم علیه السلام وارث نهایی کمالات و کرامات انبیا و اولیای خداست. او انسان کامل و شخصیت جامع روزگار خود به شمار می رود. در خرد و دانش از همه پیش تر است و در طاعت و عبادت از همه پیش رو تر؛ در گرم و بخشش از همه پیش گام تر است و در شجاعت و شهامت از همه پیش تاز تر.

او در کنار خانه‌ی کعبه، قیام شکوهمند خویش را آغاز خواهد کرد. نخبه‌ترین پارسایان دلیر و برگزیده‌ترین فرهیختگان باتدبیر آن زمان که ۳۱۳ نفرند، هم‌شمار یاران پیامبر در نبرد خطیر بدر، به دورش حلقه زده، وزارت حکومت وی را پذیرفته، چون دژی استوار وی را در میان می‌گیرند. خبر ظهور او به سرتاسر جهان می‌رسد و چون ده‌هزار نفر از مردمان دین‌دار و جنگاوران یک‌دل و پرهیزگار، هم‌شمار یاران پیامبر در فتح عظیم مکه، به یاریش بشتابند و فرمانش را گردن نهند، از مکه بیرون می‌شود^۱ و با نبردی آزادی‌بخش و سخت‌خونین، ملت‌های اسیر و به‌دام‌افتاده را رهایی می‌بخشد. سپاه پیروزمند امام مهدی علیه السلام که در هیچ برخوردی شکست نمی‌خورد^۲، سراسر گیتی را تسخیر می‌کند و تمامی دولت‌های باطل را برمی‌اندازد^۳ و یک حکومت واحد جهانی بر اساس موازین عدالت اسلامی به‌پا می‌دارد.^۴

۱. امام جواد علیه السلام: «يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثُ مِئَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقْصَى الْأَرْضِ... فَإِذَا كَمُلَ لَهُ الْعَقْدُ وَ هُوَ عَشْرَةٌ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ۳۱۳ نَفْرًا يَارَانِ أَوْ بِرَابِرِ بَا جَنْكِ أَوْرَانَ بَدْرًا، أَوْ دَوْرَتَيْنِ نَقَاطِ زَمِينِ بِي سَوِيْشِ كَرْدِ مِي آيْتَنْد... پَس چُون پِيْمَانِ هَا بِي كَمَالِ خَوِيْشِ يَعْني دِه هِزَارِ نَفَرِ رَسِيدِ بِي اِجَازِ هِي خِدَايِ بَزْرِكِ بِي پَا مِي خِيْزِد.» (كمال‌الدین ۲: ۳۷۸)

۲. حضرت باقر علیه السلام: «أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ؛ هِرْكَزِ پَسْرِجَنِمِ أَوْ شَكْسَتِ خُورْدِه بِنَا زَمِي گَرْدَد.» (كمال‌الدین ۱: ۳۲۷)

۳. حضرت باقر علیه السلام: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ؛ چُون قَائِمِ بِي پَا خِيْزِدِ دَوْلَتِ هَايِ بَاطِلِ بَسْرَنُگُونِ مِي شُونَد.» (الكافي ۸: ۲۸۷)

۴. حضرت باقر علیه السلام: «يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ؛ حُكُومَتِشِ شَرْقِ وَ غَرْبِ جِهَانِ رَا دَر بَرِ مِي گِيْرِد.» (كمال‌الدین ۱: ۳۳۱)

فرمان روایی زمین به بندگان نیک کردار خدا می رسد و ستم دیدگان و مستضعفان، وارث ثروت ها و نعمت ها و قدرت های گیتی می شوند.^۱ در سایه ی چنین حکومتی، جور و جنایت و جفا و خیانت، ریشه کن می گردد^۲ و برادری و محبت و برابری و عدالت، همه جا را فرا می گیرد.^۳ تعالیم سعادت بخش اسلام، به بهترین شکل به اجرا در می آید و آیین جاوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر همه ی سرزمین ها سایه گستر می شود.^۴ در تمام معابدی که غیر خدا پرستش می شد، اینک تنها خدا را می پرستند. همگان به کیش توحید می گرایند^۵ و آن ها که به هیچ رو، در برابر منطق و برهان سر فرود نمی آورند و هنوز به وسوسه ی نفس و ابلیس، به بت ها و طاغوت ها دل بستگی تام و تمام دارند و به حکومت پروردگار گردن نمی نهند نابود می گردند.^۶

جانیان، زورگویان، آشوبگران و گردن کشان از بین می روند. انتقام خون شهیدان راه حق - و در پیشاپیش آن ها سرور آزادگان حضرت حسین بن علی علیه السلام - از

۱. «و تُرِيدُ أَنْ تُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ: و می خواهیم بر آنان که در زمین ناتوان گشته اند، منت گذارده، آنان را پیشوایان و وارثان گیتی قرار دهیم.» (قَصَص: ۲۸: ۵۵)
۲. امام صادق علیه السلام: «يُطَهَّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ: زمین را از هر ستم و بی داد پاک می سازد.» (کمال الدین ۲: ۳۳۶)
۳. حضرت علی علیه السلام: «لَذَهَبَتِ الشَّخَنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ: کینه و دشمنی از دل های مردمان رخت برمی بندد.» (الخصال ۲: ۶۲۶)
۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «سُنَّتُهُ سُنَّتِي: يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: روش او همان شیوه ی من است؛ مردم را بر دین و آیین من به پا می دارد و آن ها را به سوی کتاب پروردگارم فرا می خواند.» (کمال الدین ۲: ۴۱۱)
۵. امام صادق علیه السلام: «لَا تَبْقَى فِي الْأَرْضِ بَقْعَةٌ عَبْدٌ فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ: در سراسر گیتی، سرزمینی نخواهد ماند که در آن، غیر خدا پرستش شود.» (کمال الدین ۲: ۳۴۵-۳۴۶)
۶. حضرت کاظم علیه السلام: «يُبِيرُ بِهٖ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ: خدا به وسیله ی قائم، هر ستمگر لجوج و سرکش را هلاک می سازد.» (کمال الدین ۲: ۳۶۹)

جلادان و خون خواران گرفته می شود.^۱ زمین، برکات بسی شمار خود را نثار مقدم حضرتش می کند و گنج های پربهایش را بر او آشکار و پدیدار می سازد. همه جا سبز و خرم و شاداب و شکوفا می شود. آسمان نیز، نعمت های بی مانندش را بر زمین فرو می بارد. فراوانی نعمت و برکت به نحوی زندگی را شیرین و دل فریب می سازد که مردگان آرزوی برگشت به دنیا و زندگی دوباره می کنند.^۲

امام مهدی علیه السلام دست عنایت خویش را بر سر مردم می نهد و با پرتوی از ولایت، به آنان رشد عقلانی و کمال اخلاقی می بخشد.^۳ زمین به نور خدا پرفروغ و درخشان می گردد. هر کجا ویرانه ای باشد به فرمان او آباد می شود. امن و امان بر همه جا سایه افکن شده، ترس و نگرانی از میان می رود؛ تا حدی که زنی تنها، با زیب و زیور، راهی دراز می پیماید بی آن که هراسی از درندگان یا راهزنان به دل راه دهد.^۴

اموال عمومی و ثروت های همگانی را میان مردم یک سان بخش و پخش می کند^۵ و مردم آن چنان گشاده دست و مهربان خواهند شد که انسان حاجت مند،

۱. امام باقر علیه السلام: «الْقَائِمُ مِنَّا إِذَا قَامَ طَلَبَ بِثَارِ الْحُسَيْنِ: چون قائم ما به پا خیزد، به خون خواهی حضرت حسین اقدام می کند.» (تفسیر العیاشی ۲: ۲۹۰)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا تَدْخُرُ الْأَرْضُ مِنْ بَدْرِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ وَالسَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَّهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا... يَتَمَنَّى الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاتُ مِمَّا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْخَيْرِ: زمین آن چه از برکات در دل خود دارد بیرون می ریزد و آسمان نیز از بارش خود چیزی فروگذار نکرده، پیوسته بر آن ها می بارد... از بس خدای بزرگ برای مردم خیر پیش می آورد، مردگان آرزوی بازگشت به زندگی می کنند.» (بشارة المصطفی ۲: ۲۵۰)

۳. حضرت باقر علیه السلام: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجُمِعَ بِهَا عُقُولُهُمْ وَكُمُلَتْ بِهَا أَعْلَانُهُمْ.» (کمال الدین ۲: ۶۷۵)

۴. حضرت علی علیه السلام: «حَتَّى تَمُشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ وَالشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى نَبَاتٍ وَعَلَى رَأْسِهَا زَنْبِيلُهَا لَا يَهْبِجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُهُ: تا آن جا که بانویی از عراق تا شام پیاده می رود، جز بر سبزه و گیاه پا نمی نهد و زیورهایش بر سرش است؛ نه درنده ای او را آشفته می سازد و نه از آن درنده می هراسد.» (تحف العقول: ۱۱۵)

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «يُقَسَّمُ أَمْوَالُ صِحَاحًا... بِالسُّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ.» (الطرائف: ۳۵۱)

بی آن که لازم باشد تمنّایی کند یا تقاضایی بر زبان آورد، از جیب یا کیف برادر ایمانی خود به میزانی که نیاز دارد برمی دارد و پس از فراغ و گشایش، آن را باز می گرداند.^۱ تعلیم و تربیت گسترش می یابد و حضرتش چندین برابر آن چه همه ی فرستادگان الاهی برای بشر آورده اند از علوم و معارف آشکار می سازد.^۲ سطح دانش مردم آن چنان بالا می رود که زنان، در خانه، یارای آن دارند که بر پایه ی کتاب خدا و سنت پیامبر حکم دهند^۳ و آگاهی از حقایق لازم دینی چنان همگانی می شود که جوانان دانش دین نیاموخته، کيفر می بینند.^۴

خلاصه، این دوران همان روزگار زرّین تاریخ بشر است، که مصلحان و اندیشمندان جهان به پندار خویش نام های گوناگونی چون شهر خدا، مدینه ی فاضله و سرزمین الدورادو به آن داده اند.^۵ بشارت تحقق حتمی آن آرمان شهر در یک آیت از آیات قرآن به اجمال آمده؛ آن جا که خدای بزرگ فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي

۱. حضرت باقر علیه السلام: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُرَامَلَةُ وَيَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ لَا يَتَّعُهُ.» (الاختصاص: ۲۴) مرامله: برابری حقیقی و دوستی صمیمی.

۲. حضرت صادق علیه السلام: «أَلْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا. فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّنَّهَا فِي النَّاسِ: دَانِسُ بَيْسْتِ وَهَفْتِ پَارِهْ اسْتِ. أَنْ چِه فرستادگان خدا آورده اند دوپاره ی آن است و مردم تاکنون بیش از آن را نشناخته اند. پس چون قائم ما به پا خیزد، بیست و پنج پاره ی دیگر را آشکار ساخته، میان مردم پخش می کند.» (مختصر البصائر: ۳۲۰)

۳. حضرت باقر علیه السلام: «وَتُؤْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ حَتَّى إِنَّ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِي فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.» (الغيبة (للنعماني): ۲۳۹)

۴. إعلام الوری: ۴۷۷.

۵. شهر خدا تعبیر سن اگوستین، مدینه ی فاضله تعبیر ابونصر فارابی و سرزمین الدورادو تعبیر فرانسوا ولتر است.

از تَضَى لَهُمْ و لَيَبْدَلْنَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا و مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.^۱

﴿خدا به کسانی از شما که ایمان آوردند و کار شایسته و نیک پیشه ساختند وعده می‌دهد که آنان را در زمین فرمانروا گرداند؛ همان‌گونه که مردم پیشین را حکمران ساخت و آیینی را که از گرایش به آن خشنود است (اسلام) در سراسر گیتی، گسترده و جای‌گزین کند و ترس و هراس ایشان را به امن و امان دگرگون سازد. اینان مرا خواهند پرستید و هیچ چیز را هم‌سان و هم‌سنگ و همانند من باور نخواهند داشت. از آن پس، هر کس کفر ورزد، پس به‌راستی از پلیدان و بدکاران خواهد بود.﴾

در نوید الاهی فوق، چهار رکن اصلی برای کارنامه‌ی قیام امام مهدی بیان شده:

۱- حکومت واحد جهانی با رهبری الاهی امام عصر علیه السلام و دست‌یاری مردم صالح و باایمان اداره خواهد شد.

۲- نظام کامل و عالی اسلامی در سراسر گیتی جامه‌ی اجرا و عمل خواهد پوشید.

۳- بیم و هراس توده‌ی مردم به آسایش و امنیت بدل خواهد گشت.

۴- همگان خدا را خواهند پرستید و هرگونه بت پرستی ریشه‌کن خواهد گردید. چکیده و عصاره‌ی این چهار برنامه همان جمله‌ی مشهوری است که بیش از هر عبارت دیگری در مورد قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بر زبان پیامبر و دودمان پاکش جاری گشته:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا و عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا و جَوْرًا.»^۲

«گیتی را از عدالت و دادگری پُر می‌سازد؛ آن‌گونه که از جور و ستم آکنده باشد.»

واژه‌های عدل و قسط، مصداق‌های بی‌شماری دارند که تمام مواد برنامه‌ی

حضرت مهدی علیه السلام را در بر می‌گیرد. نویدهای چهارگانه‌ی قرآن از همین ردیف‌اند:

۱. نور (۲۴): ۵۶.

۲. عموم کتب حدیث سنّی و شیعه آن را روایت کرده‌اند. اغلب احادیث منتخب الاثر آکنده از

این تعبیر است.

حکومت گیتی: حق عادلانه‌ی مردم دین‌دار و نیکوکردار است.
 نوامیس اسلامی: پیروی از آن تنها راه ایجاد عدالت اجتماعی است.
 آرامش و آسودگی: سلب آن دردناک‌ترین جفا در حق انسان آزاده است.
 یکتاپرستی: تنها عقیده‌ی درست و دادگرانه درباره‌ی پروردگار است.
 بی‌جا نیست که قرآن، هدف رسالتی و تربیتی همه‌ی پیام‌آوران ربّانی و
 فرستادگان الاهی را در عبارت کوتاه «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱ - «برای آن که انسان‌ها
 برابری و دادگری را به پا دارند» - خلاصه می‌کند.
 عدالت به مفهوم گسترده‌اش، خواست فطری و نیاز طبیعی هر فرد از اجتماع
 است که در پی نهضت امام مهدی علیه السلام چهره‌ی عینی و واقعی خواهد یافت... به امید آن
 روز.



زمان ظهور منجی دادگر تعیین نشده است. به فرموده‌ی پیامبر:

«مَثَلُ رِسَاخِيزِ اِمَامِ مَهْدِيِّ عليه السلام، مَثَلُ قِيَامَتِ اِسْتِ اِلهِ كِه شَمَا رَا نَاگَهَانِي دَر بِرْمِي گيرد وَ جَز
 خِدا، كَسِي اَن رَا اَشْكَار نَمِي سَازد.»^۲

در روایتی دیگر آن را به شهاب آسمانی که در شب‌های تار، یک باره جو زمین
 را می‌شکافتد و آتش و نوری می‌پراکند، تشبیه کرده‌اند.^۳

سبب این نامعیتی، وابستگی وقت ظهور به مشیت حکیمانه و حریت بی‌کرانه‌ی
 ذات اقدس آفریدگار است که در ظلّ و ذیل آن، برای پندار و گفتار و کردار آگاهانه،
 آزادانه و توانمندانه‌ی مردمان، نقش اثرگذار در پیش افتادن یا دیر رسیدن زمان قیام،
 مقدر و مقرر شده است. از این رو، جز خدا هیچ‌کس، حتی پیامبر و امامان را از آن

۱. حدید (۵۷): ۲۴.

۲. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.»

که اشاره به آیه‌ی ۱۸۸ سوره‌ی اعراف دارد. (کفایة الأثر: ۱۶۸)

۳. حضرت باقر علیه السلام: «يَطْهَرُ كَالشُّهَابِ القَاقِبِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ.» (تأویل الآیات: ۷۴۴)

آگاهی نیست. به فرمایش حضرت صادق علیه السلام:

«هر کس وقتی برای ظهور بیان کند، دروغ گفته است و ما برای این قیام، نه در گذشته تاریخی تعیین کرده‌ایم و نه در آینده خواهیم کرد.»^۱

خواص و آثار بسیاری در این نامعیتی هست که به زودی به بررسی آن‌ها خواهیم رسید.

این بود آن چه شیعه به عنوان سیمای ظهور، چشم به راه آن است که اگر درست بنگریم، همان چیزهایی است که هر انسان آگاه و خردمند جویای آن است. بحث ما اینک در آثار انتظار چنان قیامی است. گفتیم که گروهی، دانسته یا ندانسته، این چشم‌به‌راهی را مایه‌ی رکود و عقب‌ماندگی و انمود کرده، به امت حماسه‌آفرین شیعه تهمت می‌زنند که اعتقاد دارد فرد منتظر باید از هر تلاش اصلاحی و هر کوشش انقلابی دست بشوید و در برابر زور و ستم، خاموشی و سکوت پیش گیرد و به سان مردگان زنده‌نما، در تابوت انتظار دراز کشد؛ دست روی دست نهد و به خواب دائمی فرو رود و اگر می‌خواهد که موعود جهانی زودتر از راه برسد، می‌باید به گسترش جور و فساد کمک کند تا گیتی پُر از ستم و تباهی گردد و ظهور نزدیک شود.^۲ این، بدترین، نادرست‌ترین و گم‌راه‌کننده‌ترین مفهومی است که می‌توان به انتظار امام زمان در میان شیعیان نسبت داد. شما را به خدا پیابید در میان هزاران کتاب و رساله که عالمان و فرهیختگان مکتب اهل البیت علیهم السلام در عصر غیبت نگاشته‌اند یک نمونه، حتی از دانشوران درجه‌ی سوم، نشان دهید که این برداشت نادرست را توضیح کرده باشند که جرم و ظلم و طغیان و عصیان مرتکب شوید تا سبب قیام زودهنگام دادگستر جهان گردید.

۱. حضرت صادق علیه السلام: «كَذِبَ الْمُتَوَقِّتُونَ. مَا وَقَّتْنَا فَمَا مَضَىٰ وَلَا نُوَقِّتُ فَمَا يَسْتَقْبِلُ.» (الغیبة

(للطوسی): (۴۲۶)

۲. قیام و انقلاب مهدی: ۶۱-۶۸.

این آفتِ تحریف و تقلیب منحصر به این مورد نیست؛ شما کدام اصل حیات بخش و تلاش انگیز اسلام را می شناسید که بر اثر نوعی کژفهمی و دروغ پردازی مسخ و بدنام نشده یا از تأثیر و کارآیی نیفتاده باشد؟^۱ پس گناه از اصل انتظار نیست، بلکه از کسانی است که به سبب جهل یا غرض، نظر غلط و تفسیر ناروایی را به شیعه‌ی منتظر بهتان می بندند.

چگونه می شود کسی که معتقد است امام زمان به هنگام ظهورش، فاسدان و فاجران و فاسقان را کیفری سخت و سهمگین می دهد، دست به فسق و فجور و فساد بیالاید و سپس چشم به راه رسیدن رستاخیز مهدی و چشیدن کیفر دردناک کردار زشت خویش باشد؟ چنین آدمیزادی را فقط در میان بیماران تیمارستان می توان یافت!

شیعه از سویی باور دارد که دوازدهمین پیشوایش به خاطر ناشایستگی و گمراهی مردم، فزونی و نیرومندی جبهه‌ی باطل و کاستی و ناتوانی اهل ایمان به امر حضرت حق، از آنان رخ برتافته، در نهان زیست می کند تا هرگاه که جماعتی از آدمیان، دست از کفر و تباهی بشویند و از صمیم دل او را بجویند، به اذن و فرمان پروردگار، خویشتن را بشناساند و کار بس دشوار گیتی، به دست توانای خویش نظم و انتظام دهد؛ هم چون کشتیبان ماهر و کاردانی که سرنشینان کشتی، جاهلانه و هوس بازانه، با او بستیزند و او را از خود برانند و برنجانند، پس او به کنجی نهان شود و زورق بی ناخدا، دست خوش امواج توفنده گردد و مانند پَر کاهی، چپ و راست رود یا پیش و پس شود یا زیر و رو گردد. اگر کشتی نشینان به خود آیند و دست از عناد و

۱. مگر مبانی و اصولی که مارکس و لنین به خیال خود برای رفاه و نیکبختی انسان‌ها پایه گذاری کردند، در دست آدم‌کشانی چون ژوزف استالین و دار و دسته‌اش تبدیل به ابزار و آلات کشتنده و نابودکننده نشد و میلیون‌ها مردم بی‌نواهی روس را گرفتار تصفیه‌ی خونین نکرد و راهی گورستان‌های دسته جمعی نساخت؟ یا مگر قوانین حقوق بشر و به ویژه اعلامیه‌ی جهانی آن، بارها دست‌آور استعمارگران اروپایی و امریکایی برای سرپوش گذاشتن بر جنایات و فجایعشان نبوده است؟

خودپرستی بردارند و از کردار گذشته پوزش خواهند، سزاوار کشتیبانِ مهربان، به حکم خرد و وجدان چنین است که خویش بنماید و فرمان کشتی در دست گیرد و کار آن به سامان آرد.

از سویی دیگر، شیعه عقیده‌مند است که اگر مردمان، خیره‌سری و گردن‌کشی را کنار نگذارند و به نابودی اقلیتِ دین‌دار و حق‌پرست همت گمارند، در آخرین لحظه‌ی پیروزی باطل‌گرایان، بنا بر وعده‌ی قطعی الهی، آن پیشوای مقتدر ربّانی به نجات درماندگان برخواهد خاست و با امداد صمدانی، گیتی بی‌سامان را به نظام آسمانی قرآن خواهد آراست. پس، اینان باید همواره نبرد خویش را پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر ادامه دهند و هرگز سنگر مبارزه‌ی خود را علیه کفر و طاغوت ترک نگویند؛ هم‌چون پاس‌دارانی که سالار سپاه، بر دیدگاه‌ها و کمین‌گاه‌ها بگمارد و بزود و بگوید که باز می‌گردم و نگوید کی باز می‌گردم. پس بر نگهبانان است که پیوسته بیدار و هشیار باشند؛ هم مراقب هجوم دشمن و مهتای کارزار آن‌ها و هم چشم‌به‌راه فرمانده و پذیرای فرمان او، و بدانند که هرگاه در زیر رگبار حملات دشمن، در معرض نابودی حتمی باشند و فریاد استمدادشان به راستی برخیزد، سالار خداساخته‌ی سپاه به دادشان خواهد رسید.

با این اعتقاد دوسویه، هرگز منتظران راستین، به خمود (= خاموش شدن) و جمود (= یخ بستن) دچار نمی‌گردند، بلکه در جبهه‌ی مظلومان و مستضعفان سنگر خواهند گرفت و در مکتب سازنده‌ی انتظار تربیت و تزکیه خواهند یافت.

چهار بخش آینده‌ی کتاب، به توضیح چهار بُعد اساسی مفهوم راستین انتظار پرداخته است.

ظهوری در درون

نخستین نکته‌ای که با عنایت به مفهوم انتظار به ذهن می‌آید، پسند کردن و خواستار شدن ظهور است از صمیم دل و با تمام وجود؛ چرا که تا دوست‌دار جانانه‌ی چیزی نباشی، چشم به راهش نخواهی بود. لازمه‌ی این خواستن و اشتیاق، وجود دو زمینه‌ی قلبی است:

یکم شناخت و آگاهی از محتوای ظهور.

دوم کشش و گرایش نسبت به آن آرمان.

برای درک بهتر حقیقت این نکته باید کمی ژرف‌تر بنگریم:

انسان در حیات خود با دو قلمرو سر و کار دارد که در آن‌ها به تلاش و پوییش

می‌پردازد:

۱- جهان بیرون که همین دنیای عینی خارجی است که از راه خواش خود با آن

در تماس‌ایم؛ جهانی که آسمان و زمین، دریا و صحرا، کوه و رود، جماد و نبات، حیوان و انسان در آن به چشم می‌خورد.

۲- جهان درون که عرصه‌ی حکومت روح است و پهنه‌ی خلاقیت فکر، و از آن

تعبیر به موطن نفس می‌شود.

برخلاف دنیای بیرون که ما با موجودات عینی و واقعی سر و کار داریم، در

این عالم، همه‌ی اشیا دارای وجود ذهنی و نفسی‌اند. در جهان خارج، ما یک فاعل کوچک، محدود و کم‌توان‌ایم؛ اما در اندرون خود، به عطا و تقدیر ربّ قدیر، آفریننده‌ای آزاد و نیرومند و توانگریم. همه‌ی موجودات ذهنی ما هستی خود را از ما می‌گیرند و ما به آسانی و در اوج توانایی، آن‌چه را بدانیم و بخواهیم وجود می‌بخشیم. به بیان فیلسوفان، با یک نگاه عقلی، در هر موجودی می‌توان دو بُعد را لحاظ کرد:

- ۱- وجود یا هستی - که از بود آن چیز خبر می‌دهد.
 - ۲- ماهیت یا چیستی - که از چگونگی آن چیز ما را آگاه می‌سازد.
- وقتی می‌گوییم: "این یک انسان است"، با کلمه‌ی "است" وجود او را گزارش می‌کنیم و با کلمه‌ی "انسان" از ماهیت انسانی یا انسانیت او خبر می‌دهیم. پس زمینه‌ی تشخیص و شناسایی اشیا از یک‌دیگر، ماهیت آن‌هاست.
- حال اگر ماهیت چیزی وجود ذهنی یافت، در عالم نفس موجود می‌شود و اگر وجود خارجی پیدا کرد، آن چیز در جهان بیرونی پدیدار می‌گردد.
- حکومت ما در دنیای درون بر پایه‌ی سه کمال استوار است:
- ۱- علم، یعنی آگاهی انسان از ویژگی‌ها و چگونگی‌های ماهوی برخی پدیده‌ها.
 - ۲- اختیار، یعنی آزادی و حریت ما در این‌که به ماهیت چیزی وجود ببخشیم یا نبخشیم و در حالت عکس، از ماهیت یک موجود، نور وجودی را که به آن تملیک کرده‌ایم، سلب کنیم یا نکنیم.
 - ۳- قدرت، یعنی دارایی ما آن وجود ذهنی را که می‌خواهیم ماهیت چیزی را از آن مالک کنیم. بدیهی است اگر فاقد آن می‌بودیم نمی‌توانستیم به ماهیت مورد نظر وجود ببخشیم.

ذات نایافته از هستی، بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

این‌ها که گفتیم، همه، وجدانی ماست. بارها شده که تشنه بوده‌ایم و در پهنه‌ی درون خود، چشمه‌ی آب سرد و زلالی را در دل کوهساری سرسبز، وجود نفسی داده و

آرزو کرده‌ایم یا به فکر خانه داشتن افتاده‌ایم و بی‌درنگ بر پرده‌ی ذهن، خانه‌ی زیبا و کم‌مانندی را موجود کرده و پسندیده‌ایم. بنده‌ی نویسنده هم برای انتقال معانی، واژه‌های مناسب را در فکر انتخاب می‌کنم؛ آن‌گاه برای نگاشتن هریک از این حروف و کلمات، نخست در صفحه‌ی ذهن، این موجودات درونی را پدید می‌آورم و سپس با دست‌نویس به دست و دیگر ابزارهای مورد تسخیر خود، آن‌ها را روی کاغذ می‌نویسم. در تمام این مثال‌ها، کار درونی ما با دانایی، آزادی و توانایی ما همراه است و می‌یابیم که در عالم پهناور نفس، فرمانروای بی‌چون و چراییم.^۱

به‌طور کلی ما دو نوع کردار داریم: افعال اختیاری و افعال غیر اختیاری.

دسته‌ی یکم کارهایی است که بر پایه‌ی علم و اراده و قدرت از ما سر می‌زند. سرچشمه‌ی این رفتار در نفس ماست. فعلی که پیش از وقوع در خارج، در صحنه‌ی ذهن ما وجود نفسی پیدا نکند، کردار شعورآمیز نیست. پس لازمه‌ی اعمال آگاهانه‌ی ما این است که نخست، ماهیت آن در درون ما موجود گردد، آن‌گاه با فرمان نفس به اعضا و جوارح و دیگر مسخرات ما، در جهان بیرون پدیدار شود.

دسته‌ی دوم کارهایی است که ما بدون اندیشه و تصمیم انجام می‌دهیم؛ مثل این‌که اگر دستمان به جسم داغ و سوزانی بخورد، بلافاصله آن را پس می‌کشیم؛ چه در خواب باشیم و چه در بیداری، چه مست باشیم و چه هشیار. البته این دسته کارها انواع فراوانی دارد.

ما در دنیای خارج «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ»^۲ نیستیم و توانایی ما در ایجاد افعال بیرونی، محدود و اندک است. چه بسیار کارها که با آگاهی و اشتیاق خواسته‌ایم انجام

۱. این شعر در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام است که:

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ؟ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

(تفسیر صافی ۱: ۵۸)

آیا می‌پنداری که تو همین کالبد کوچک‌ای؟ حال آن‌که در درون تو، جهان بزرگی نهفته است.

۲. هود (۱۱): ۱۰۸.

دهیم و نتوانسته ایم؛ چرا که پدید آمدن یک روی داد به هزاران سبب ربّانی و رفتار انسانی دیگر بستگی دارد که آن‌ها از حوزه‌ی قدرت و اختیار ما بیرون‌اند. دانشوران و اندیشمندان، مرحله‌ی مقدّم، یعنی وجود ذهنی بخشیدن به ماهیّت عمل آگاهانه و آزادانه را فعل برتر و اشرف نفس می‌نامند؛ زیرا نیازمند آلات و ابزار نیست و مرحله‌ی بعدی، یعنی وجود خارجی یافتن ماهیّت کار اختیاری را فعل کهنتر و آخسّ نفس می‌گویند؛ زیرا به وسایل و ادوات و دیگر امور مسخر شده‌ی ما در جهان بیرون احتیاج دارد. نقش اساسی و حقیقی هر یک از ما، در رفتار آزادانه‌ی خود، همان فعل اشرف نفس است؛ زیرا وقوع بیرونی آن رفتار، به اوضاع و احوال جهان خارج یعنی قوانین طبیعی و تقدیرات حق متعال بستگی دارد که اگر با خواسته‌ی ما هم‌آهنگ شد، کام‌یاب و اگر نشد، ناکام می‌شویم.

قرآن کریم از این مرحله‌ی اولی و اعلیٰ به شاکله تعبیر می‌کند:

﴿قُلْ: كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^۱

﴿بگو: هر کس بر مبنای صورت یا شکل درونی‌اش رفتار می‌کند﴾

احادیث اسلامی واژه‌ی نیت را برای این معنا برگزیده‌اند. رسول اکرم ﷺ

می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَىٰ»^۲

«ارزش کردارها به خواسته‌های درونی است و هر که برای آن چه در دل خواسته، بهره

می‌برد.»

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید:

«لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ»^۳

«هیچ کاری بدون نیت انجام نپذیرد.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۲. الفصول المختارة: ۱۹۱.

۱. الإسراء (۱۷): ۸۵.

۳. کافی ۲: ۸۴.

«النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ، أَلَا وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ.»^۱

«خواست درونی برتر از کار بیرونی است؛ به هوش باشید که کردار حقیقی همان نیت است.»

پس روشن شد که در تحقق یک فعل، آن مقدارش که صد در صد به ما مربوط می شود نیت ما، یعنی توجه قلبی ما به ماهیت کار و هستی بخشیدن ما به آن در صحنه‌ی ذهن است و بس. بنابراین، معیار بهره‌گیری و ارزش‌گذاری در هر کار همین خواهد بود. ما خود در زندگی عادی، به طور فطری به این حقیقت عنایت داریم؛ گاهی از کسی که بدخواهی او بر ما روشن است رفتاری به ظاهر دوستانه بروز می‌کند؛ ولی فریب او را نمی‌خوریم و نیکی‌اش را نمی‌پذیریم؛ به سبب آن که نیت فاسد او را می‌دانیم. برعکس، آسیب و زیانی که از یک دوست خیراندیش به ما می‌رسد، نادیده می‌گیریم؛ زیرا آگاه‌ایم که قصد دشمنی نداشته است.

در میزان دقیق عدل الهی این نکته به خوبی رعایت شده است و خدا بر اساس نیت افراد با آن‌ها رفتار می‌کند. به بیان قرآن:

﴿إِنْ تُبَدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ.﴾^۲

﴿خدا به آن چه در درون شماست، چه آشکارش کنید چه پنهان، شما را می‌سنجد.﴾

﴿وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ.﴾^۳

﴿اما شما را به آن چه دست‌آورد دل‌هایتان است بازخواست می‌کند.﴾

در همین زمینه عباراتی جالب و تکان‌دهنده در روایات می‌بینیم، مانند:

۱. همان: ۱۶.

۲. بقره (۲): ۲۸۵. بنابراین پاره‌ای احادیث، خداوند، از روی فضل و رحمتش، بر نیت بعضی گناهان، تا فرد مومن به انجام آن‌ها آلوده نشده، عذاب نمی‌کند؛ چنان‌که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که حسادت تا وقتی بروز نکرده - و وسوسه‌ی فکری را خدا بخشوده است. رک. تفسیر صافی ۱: ۲۳۷، ذیل همین آیه.

۳. بقره (۲): ۲۲۶.

پیامبر اسلام ﷺ:

«بیش تر شهیدان اُمت من، در بسترِ خانه از دنیا می‌روند و چه بسیار کشتگانِ رزمگاه که خدا به نیت آن‌ها آگاه‌تر است.»^۱

هم‌او در نبرد تبوک:

«اکنون برخی افراد، در مدینه آرمیده‌اند که در تمام پویش‌ها و کوشش‌ها و بخشش‌ها و رنجش‌های ما در این راه شریک و سهیم‌اند.»

پرسیدند: چگونه؟ آن‌ها که با ما نیامده‌اند!

فرمود: «ناگزیر از ماندن بودند و به‌خاطر نیت نیک خود، هم‌سنگ ما پاداش می‌برند.»^۲

امیر مؤمنان علیه السلام:

«هریک از شما که در بسترش از دنیا رود در حالتی که به حق پروردگارش و پیامبر و دودمان او آگاه و شناسا باشد، شهید مرده و پاداشش بر خداست. هم‌او شایسته است به‌خاطر کارهای نیکویی که در نیت داشته پاداش گیرد؛ زیرا نیت او جای‌گزین شمشیرکشیدن و جنگیدن می‌گردد.»^۳

حضرت صادق علیه السلام:

«بنده‌ی خدا، هنگام نیم‌روز نیت می‌کند که شامگاهان از بستر برخیزد و نماز شب بگذارد؛ اما دیدگان سخت خفته‌اش گشوده نشده خواب می‌ماند. پس خدا در کارنامه‌ی او نماز شب می‌نگارد و تنفس او را تسبیح به حساب می‌آورد و خوابش را هم‌سنگ صدقه قرار می‌دهد.»^۴

۱. «أَكْثَرُ شُهَدَاءِ أُمَّتِي أَصْحَابُ الْفُرْشِ وَ رَبِّ قَتِيلٍ بَيْنَ الصَّفَيْنِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِنِيَّتِهِ.» (مسند أحمد ۱:

۳۹۷؛ المحجّة البيضاء ۸: ۱۰۳)

۲. «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ أَقْرَامًا مَا قَطَعْنَا وَادِيًا وَ لَا وَطْئًا مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لَا أَنْفَقْنَا نَفَقَةً وَ لَا أَصَبْنَا مَحْمَصَةً إِلَّا شَارَكُونَا فِي ذَلِكَ وَ هُمْ فِي الْمَدِينَةِ. قَالُوا: وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَيْسُوا مَعَنَا؟ فَقَالَ: حَسْبُهُمُ الْعُدْرُ فَشَرَكُونَا بِحُسْنِ النِّيَّةِ.» (المحجّة البيضاء ۸: ۱۰۴)

۳. «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَيَّ فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَيَّ مَعْرِفَةً حَقَّ رَبِّهِ وَ حَقَّ رَسُولِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَيَّ اللَّهُ وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا تَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَ قَامَتِ النِّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ.» (نهج البلاغه: ۲۸۳)

۴. «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَوَى مِنْ نَهَارِهِ أَنْ يُصَلِّيَ بِاللَّيْلِ فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ فَيَنَامُ فَيَجِبُ اللَّهُ لَهُ صَلَاتُهُ وَ يَكْتُبُ نَفْسَهُ تَسْبِيحًا وَ يَجْعَلُ تَوَمَّهُ صَدَقَةً.» (علل الشرايع ۲: ۵۲۴)

رابطه میان نیت و عمل، همان رابطه‌ی روح و بدن است. کار انجام‌شده، منهای نیت، چیزی جز یک روی داد بی طرف نیست و نمی‌توان درباره‌ی آن حکم به نیک و بد کرد. کارد تیزی که پهلوی انسانی را می‌شکافد، اگر در دست یک جلاد باشد و به قصد خون‌ریزی، جنایت به‌شمار می‌آید و اگر در دست یک جراح باشد و به قصد درمان بیماری، خدمت محسوب می‌گردد.

حال به مقصود اصلی بازگردیم. گفتیم که در دل مفهوم انتظار، دو بُعد شناخت درونی و خواست قلبی نسبت به ظهور نهفته است. پس روح انتظار چیزی نیست مگر نیت جدی و آرزوی صمیمی برای ظهور. منتظران حقیقی، پیوسته تصویر ظهور را در برابر دیدگان باطن دارند و از دل و جان آن را می‌جویند و برای تحقق آن می‌کوشند. حال، اگر ظهور انجام نمی‌پذیرد، در گرو عوامل بی‌شماری است که از حوزه‌ی قدرت و اختیار ایشان بیرون است؛ زیرا آن مقدار از لوازم تقریب ظهور که به آن‌ها وابسته است، آن‌ها در حال انتظار کامل پدید می‌آورند؛ کوتاهی و کمبود از دیگران است نه از آنان و بنابراین پاداش خویش را خواهند گرفت. به این دو حدیث بنگرید:

امام باقر علیه السلام:

«الْقَائِلُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أَدْرَكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرْتُهُ كَأَنَّ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ لَا بَلْ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ.»^۱

«آن‌که از سر صدق و صفا بگوید: اگر زمان امام قائم را درمی‌یافتم، او را یاری می‌دادم مانند کسی است که پیروزمندانه پیشاپیش حضرتش شمشیر زند، نه، بلکه مانند کسی است که همراه حضرتش شهید گردد.»

امام صادق علیه السلام:

«مَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ...
كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي قُسْطَاطِهِ.»^۲

«آن که تا دم مرگ، شناسای مقام امام زمانش باشد، چه ظهور پیش افتد یا پس، زیان نمی بیند و... مانند کسی است که در سراپرده‌ی حضرت قائم سرگرم خدمت باشد.»

انتظار، نه فقط ظهور را در دل و جان ما پدیدار می‌سازد؛ بلکه در قلمرو تن ما نیز نقشی و نشانی را از آن آشکار می‌کند. مگر نه این که چشم و زبان و گوش و دهان و دست و پای ما، بندگان فرمان بردار دل مایند؟ پس اگر اندیشه و پندار ما به رنگ ظهور درآمد، گفتار و کردارمان را نیز به تدریج هم رنگ خود خواهد ساخت.

این دومین گامی است که یک منتظر راستین در مسیر انتظار می‌پیماید. گام‌های بعدی، به ترتیب این‌ها خواهند بود: ایجاد هم‌آهنگی با ظهور در خانواده، در محیط نزدیک، در محیط دور دست و در سراسر جهان.

می‌آید این حقیقت را خیال و رؤیا پندارید و از خاصیت و اهمیّت چنین ایده‌ی عالی و بلندی غافل بمانید!

جلال رومی چه خوب سروده:

از یک اندیشه که آید در درون صد جهان گردد به یک دم سرنگون

اینک ای برادر یا خواهر شیعی! نیک بنگر که رسالت من و تو در این چشم‌به‌راهی چیست؟ آیا مفهومی بدین سان درون ساز حیف نیست اگر رکود آور و رخوت‌زا شود؟ به راستی اگر ما در دل خویش دنیایی بسازیم که در آن، جور و بیداد و ترس و هراس نباشد، عدالت و امنیّت برقرار گردد، نوامیس پاک اسلام حکومت کند و همه جا رنگ خدا گیرد و آهنگ توحید بنوازد، آیا دیگر از من و تو، زورگویی و

۱. گفتار خواهر لنین زاد در این باره به یاد رفقای چپ‌گرمی آورم که:

چون الکساندر، برادر بزرگ‌تر لنین در ماه مه ۱۸۸۷ به جرم سوء قصد به جان تزار تیرباران شد، مرگ او، راه آینده‌ی ولادیمیر لنین را به سوی کتب مارکسیستی و انقلاب کمونیستی گشود تا سرانجام به حکومت سوسیالیستی شوروی انجامید. (تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ۳: ۹۱، به نقل از به مناسبت صدمین سال تولد و. ای. لنین: ۴)

ستمگری سر می زند؟ می شود آرامش و آسایش بی نوایان و بی پناهان را بر هم زنیم؟
ممکن است نظام‌ها و مقررات اسلامی را زیر پا بگذاریم؟ یا آلوده به شرک و وابسته به
طاغوت گردیم؟ هرگز، هرگز. اگر می بینی که گاهی از من - و امیدوارم که نه از تو -
خلاف این توقع دیده می شود، به خاطر آن است که هنوز منتظر واقعی نشده‌ام و ایمان و
اشتیاق به ظهور در خون و گوشت و رگ و پوست من وارد نگشته است. بیاییم این گونه
باشیم.

از یأس تا امید

بنابر دست‌آورد های علمی، در سرتاسر این طبیعت پهناور، برای جنبش و حرکت هر چیز دو گونه منشأ می‌توان یافت:

۱- کشش یا جاذبه. تغییر مکان در بسیاری از پدیده‌های فیزیکی، از نوعی کشش ناشی می‌شود؛ مانند ریزش آب از فراز آبشار که بر اثر جاذبه‌ی زمین صورت می‌گیرد یا جریان برق در رساناها که به سبب کشش قطب مثبت (آند) نسبت به ذرات منفی (اکترون) است.

۲- رانش یا دافعه. بسیاری دیگر از حرکت‌ها از نوعی دافعه سرچشمه می‌گیرند؛ مانند بالا رفتن بخار آب که ناشی از نیروی رانش هوا نسبت به گازهای سبک‌تر است یا گردش الکتروموتورها که بر اثر دافعه‌ی قطب‌های هم‌نام آهن‌ربایی ایجاد می‌شوند.

جالب این‌جاست که در طبیعت، مواردی را می‌توان یافت که هر دو عامل بالا در کنار هم دست‌اندر کارند؛ یعنی هم جاذبه وجود دارد و هم دافعه؛ هم چون ماشینی که در یک جاده‌ی شیب‌دار پیش می‌رود؛ هم نیروی رانش موتور در کار است و هم نیروی کشش زمین.

وقتی که این دو نیرو در خلاف جهت هم باشند، به اندازه‌ی تفاوت دو نیرو، در

ماشین سرعت ایجاد می‌شود؛ اما اگر آن‌ها در جهت هم باشند، مجموع دو نیرو و ماشین را به حرکت درمی‌آورد. بدیهی است در حالت دوم، یعنی هم‌جهت بودن جاذبه و دافعه، حرکت ماشین بسیار تندتر و نیرومندتر از حالت نخست خواهد بود.

قانون بالانه تنها در دنیای بی‌شعور جمادات، بلکه در جهان پُراحساس و اندیشه‌ی انسان‌ها نیز صدق می‌کند. تلاش‌ها و تکاپوهای بشر، گاه از نوعی جاذبه ناشی می‌شود و گاه از نوعی دافعه و گه‌گاه از ترکیب آن دو. لازم به آوردن مثال نیست؛ شما به رفتار روزانه‌ی خود بنگرید. دقت کنید چرا، در خانه یا بیرون، کار می‌کنید؟ برای چه در تعطیلات به باغ و کوهستان می‌روید؟ چه چیز شما را وامی‌دارد که سراغ پزشک بروید؟ به چه خاطر از دوستان و خویشاوندان دیدار می‌کنید؟ برای چه در انتخابات و همه‌پرسی‌ها شرکت می‌کنید؟ و چرا جان خود را برای عقیده‌ی خویش به خطر می‌اندازید؟ اگر خوب دقیق شوید، در تمام این حرکات فردی یا اجتماعی شما، یا کششی در کار است یا رانشی یا هر دو و گفتیم که در حالت اخیر، اگر این جاذبه و دافعه هم‌سو و هم‌جهت باشند، شما قاطع‌تر و قوی‌تر و جدی‌تر و سریع‌تر عمل خواهید کرد.

اینک گفت‌وگوی ما در موضوع انتظار ظهور است و دو بُعد تلاش‌انگیز و جنبش‌آفرین نفی و اثباتی آن، یعنی یأس و امید - اولی به پیش می‌راند و دیگری به جلو می‌کشاند.

در مفهوم صحیح انتظار، بُعد یأس، گویای دل‌سردی و نفرت از وضع موجود است و ناخشنودی و شکایت از آن؛ فریادی است از اکنون که بر دل آتیه می‌نشیند و پرخاشی است نسبت به حال که به سوی آینده بال می‌گشاید. این نارضایتی و نومیدی، خود دو چهره دارد: یکی چهره‌ی نفی مطلق و بی‌قید و شرط در جبهه‌ی باطل و دیگری چهره‌ی نفی کمال و کفایت در جبهه‌ی حق.

چهره‌ی نخست، در برابر موقعیت‌ها و موجودیت‌هایی است که در آن‌ها ارزش‌ها و نهادها، بنیان‌ها و نظام‌ها و گروه‌ها و انسان‌ها همه در جهت ضدیت با خدا، اسلام، تشیع و انسان شکل گرفته‌اند - هم‌چون بنیادهای امپریالیستی، مبارکسیستی،

صهیونیستی و جوامع یا گروه‌های وابسته به آنها که بخش عمده‌ی دنیای ما را تشکیل می‌دهند و همه در واژه‌ی گسترده‌ی باطل خلاصه می‌شوند و حداکثر دوام آنها تا هنگام ظهور است. رفتنی‌اند و باید بروند.

﴿قُلْ: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ؛ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱

﴿بگو: حق آمد و باطل نابود گردید؛ به راستی که باطل از پیش نابودشدنی است.﴾

منتظر راستین هرگز به این امروز تباه و آلوده دل نمی‌بندد؛ بدان بسنده نمی‌کند و در برابرش سر تسلیم فرود نمی‌آورد؛ بلکه در تکاپوی درک فردای روشن و بی‌آلایش، به کاوش برمی‌خیزد. او همواره از این بخش عظیم دنیای کنونی که رنگ باطل دارد در اعراض است؛ بدان امید نیست، دل خوش نگشته و از آن فراری و روگردان است. اوضاع فعلی نه فقط برایش جاذبه ندارد و دل بستگی نمی‌آورد، بلکه دافعه هم دارد و او را می‌رهاند. بیان زیبای قرآن را بنگرید:

﴿و يَقُولُونَ: مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؟ قُلْ: يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ * فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ، إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ﴾^۲

﴿و [ناباوران] می‌گویند: پس اگر شما راست‌گویان اید، این پیروزی چه زمان فرا می‌رسد؟ بگو - ای پیامبر! - روز پیروزی، ایمان کافران سودی نبخشد و به آنان فرصتی داده نمی‌شود. پس از ایشان روی گردان و دوری کن و در انتظار پیروزی باش که آنها نیز چشم به راه‌اند.﴾

پس قرآن، به عنوان گام اول و پیش‌درآمد انتظار، دستور اعراض می‌دهد.^۳ یعنی

۲. سجده (۳۲): ۲۹-۳۱.

۱. اسراء (۱۷): ۸۲.

۳. شادروان شریعتی، در کتاب خویش، انتظار، مذهب اعراض، چشم به راهی امام مهدی علیه السلام را از این دیدگاه به عنوان اعراض یاد کرده است؛ در حالی که تعبیر قرآنی اعراض بسی کوبنده‌تر و انگیزنده‌تر است؛ زیرا در فرهنگ عرب، اعراض یعنی به گفتار یا کرداری نسبت خطا دادن؛ اما اعراض یعنی: برگشتن و روی گرداندن و بازداشتن و بازگرداندن و - خلاصه - راهی تازه برگزیدن. (أقرب الموارد: ۷۶۵)

ای منتظر! به راه کافران مرو؛ بازگرد و دیگران را نیز بازگردان و راهی تازه برگزین.
توجه دارید که این خود، نوعی حرکت و جنبش است و شکلی از ردّ و طرد
نظام‌های باطل و چیزی که در آن به چشم نمی‌خورد رکود است و تخدیر.

اکنون ای خواننده‌ی فرزانه! به پیش‌گفتار^۱ ما نظری دوباره بیفکن تا دریابی که
مدّعیان اندیشه‌ی علمی چگونه به دین خدا تهمت و افترا می‌زنند و می‌گویند: مذهب
چنین تبلیغ می‌کند که در زندگی فعلی باید بر شرایط تمکین کرده و قانع بود... و زندگی
و سرنوشت برده‌وار موجود را پذیرفت و خشنود بود و علیه این شرایط عصیان نکرد.
حال آن‌که این لگه‌ی تنگ، بیش‌تر برآزنده‌ی دامان خودشان است. به قول هربرت
مارکوزه:

هر دو نظام سرمایه‌داری و کمونیسم، امروزه با پیدایش راه و رسم تازه‌ای در زندگی
انسان‌ها که بنیان تسلط آن دو را تهدید کند مُجدّانه پیکار می‌جویند... در این جامعه‌ها
ساخت درونی و ذهنیت فرد که امکان دارد در برابر وضع موجود واکنش و مخالفتی از
خود نشان دهد، در جامعه مستهلک شده از فعالیت باز ایستاده است... سازگار ساختن
فرد با جامعه، نقشی است که تبلیغات بر عهده گرفته‌اند، تا شناخت انسان‌ها را در مرز
واقعیت موجود متوقف سازند.^۲

چهره‌ی دوم این دل‌سردی و ناخشنودی که بخش کوچکی از جهان ما را در
برابر دارد نشانگر حالت نارسایی و کمبودی است که ما باید نسبت به تمام امکانات و
موجودیت‌های جبهه‌ی هوادار حق، احساس کنیم؛ به وضع کنونی خویش قانع نباشیم
و کارها و کوشش‌های خود را، از نظر کیفیت و کمیت، کافی و کامل نپنداریم. درست
است که در جبهه‌ی حق، جهت‌گیری‌ها همه به سوی خدا، پیامبر ﷺ، قرآن و امام
زمان علیه السلام است، لکن فراموش نکنیم که در روزگار غیبت به سر می‌بریم و تحت شرایط
خاصّ این دوران، که به هر صورت، با هجران برترین رهبر مواجه شده‌ایم و با حرمان

۲. انسان تک‌ساختی: ۴۷، ۸۷ و ۱۲۸.

۱. مقصود پیش‌گفتار چاپ اول است.

از بهترین رهبری و مگر آدمی، از چشم و دل، هر دو کور باشد تا میان درخشش گرم و حیات زای روزهای آفتابی با تابش مات و غم افزای روزهای ابری^۱، فرقی نسیند و تفاوتی نشناسد. آیا بود و نبود این تنها یادگار الاهی یکسان است؟

بگذارید برای فهم بهتر، مثالی، گرچه گستاخانه، بزنم:

عالی ترین رتبه‌ی معنوی در ایام غیبت کبری، به نایبان عامّ امام زمان تعلق دارد؛ آنان که در میان ما شیعیان آیات عظام و مراجع تقلید لقب یافته‌اند و مقام رهبری دوران غیبت را به عهده گرفته، از سوی امام غایب، بر ما حجّت‌اند و حضرتش حجّت خدا بر ایشان است^۲ و به ما امر شده که از ایشان پیروی کنیم و فرمانشان را به جان و دل پذیرا باشیم. اکنون، با تمام این تفاسیل، آیا می‌شود به همین بهره‌وری از نواب پارسا و نیک‌نهاد بسنده کرد و در آرزوی درک فیض مستقیم از محضر مولا و سرور اینان یعنی بقیّة الله الاعظم ارواحنفا، خون جگر نبود و سراپا نسوخت؟ هر چه باشد آن‌ها نیابت دارند و او اصالت؛ آن‌ها گلاب‌اند و او گل؛ آن‌ها مهتاب‌اند و او ماه؛ آن‌ها تندیس‌اند و او تن؛ آن‌ها سایه‌ی محبوب‌اند و او خود محبوب-جان فدایش باد.

به من بگو- برادر!- آیا مایل‌ای یک هفته بهره‌وری از درس و اندرز دل‌نشین و روح‌نواز آن پاس‌دار علوم ربّانی را با یک عمر نشستن در محضر همه‌ی مراجع دوران غیبت مبادله کنی؟ یا می‌توانی نیروی ایمان و آرامش خاطری که از لحن قاطع و یقین‌زای سخن او در بیان یک حکم خدا به دست می‌آوری، با شنیدن هزاران مسأله‌ی پر از اخوط و اقوی هم‌تراز بشناسی؟ آیا می‌خواهی که لذّت و معنویت یک نماز صبح را که به او اقتدا شود با صدها نماز که پشت سر پیش‌نمازهای ده قرن اخیر خوانده

۱. امام مهدی علیه السلام: «وَأَمَّا وَجْهُ الْأَنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْأَنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ: چگونگی بهره‌وری از من در پنهان بودنم چون بهره‌وری از خورشید است آن‌گاه که ابرها آن را از دیده‌هانتان سازند.» (کمال‌الدین ۲: ۴۸۵)

۲. امام مهدی علیه السلام: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ: در پیش آمده‌های تازه، به روایان حدیث ما رجوع کنید که آن‌ها حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آن‌هایم.» (کمال‌الدین ۲: ۴۸۴)

باشی عوض کنی؟ یا حاضری که جهاد و شهادت در زیر لوای خاص او را با نبرد و جان بازی در زیر پرچم هر مبارز دیگری برابر بدانی؟ در شگفت‌ام از کسی که به پرسش‌های بالا پاسخ منفی می‌دهد؛ اما هنوز از روزگار خود خشنود و شادان است و از غم و ماتم این غیبت، دریای دلش طوفانی نمی‌گردد؛ آن‌سان که امواج شور و احساس، سد دیدگانش را فرو ریزد و از لابه‌لای مژگانش، بر صفحه‌ی این کتاب، مروارید اشک فرو بارد. راستی که دل‌های ما در این دنیای خشن ماشینی، سخت بی‌عاطفه گشته است.

حضرت صادق علیه السلام جَدِّ امام غایب است و یک قرن پیش از میلاد او می‌زیسته. یارانش او را دیدند که به یاد غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر خاک نشسته، هم‌چون مادری داغ دیده، آشفته و جگر سوخته می‌گرید؛ از رخسارش رود غم و اندوه روان شده، سیل اشک کاسه‌ی چشمانش را فرسوده و با نواده‌اش مهدی علیه السلام چنین درد دل می‌کند:

«مولای من! غیبت تو خواب از دیدگانم دور ساخته و زمین را بر من تنگ گردانیده و آسایش دلم را از من ربوده است. آقای من! پنهانی تو درد و رنج مرا به سختی‌های اندوه‌زای روزگار پیوسته و از دست رفتن یاران، یکی پس از دیگری، امکان‌گرد هم آمدن و برانگیختن را از میان برده است. هنوز از یاد یک بلا و سختی دوران غیبت، اشک دیدگانم نخشکیده و سوز و ناله‌ی دلم آرام نشده که رنج و شکنج شدیدتر و دردناک‌تری در برابر چشمانم نمایان می‌شود.»^۱

جایی که حال پیشوای مذهب ما علیه السلام چنین باشد، من و تو باید حساب کار خود را بدانیم و بر سنگ دلی خویش افسوس خوریم.

۱... فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ... وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ التَّكْلِي، ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرِيِّ، قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجْتِنِيهِ... وَأَبْلَى الدَّمُوعُ مِحْجَرِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «سَيِّدِي! عَيْنِيكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي. سَيِّدِي! عَيْنِيكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعُدَّةَ. فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرَقَّأُ مِنْ عَيْنِي وَ أَنْبِي يَفْتَرُّ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبِلَايَا، إِلَّا مُثَّلَ بِعَيْنِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْظَعِهَا وَ بَوَاقِي أَشْدَّهَا وَ أَنْكَرِهَا...» (كمال‌الدین ۲: ۳۵۲-۳۵۳)

بعد دیگر مفهوم انتظار - که جنبه‌ی اثباتی دارد - امید به ظهور است که ایجاد جاذبه می‌کند؛ انسان را به راه می‌اندازد و به سوی خود می‌کشاند. جوهره‌ی این امیدواری، همان خوش بینی نسبت به آینده‌ی بشریت است و پشتوانه‌ی آن، نوید حتمی و مژده‌ی قطعی خدا به پیروزی مستضعفان و فرمان‌روایی صالحان و نیک‌فرجامی پرهیزگاران خواهد بود:

﴿وَعَدَ اللَّهُ؛ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِعَادَ﴾^۱

﴿این وعده‌ی خداست؛ خدا در میعاد خود خلاف نخواهد کرد﴾

چنین آرمان خوش بینانه، در روزگار دهشت‌زای ما بسیار نایاب و مورد نیاز است؛ زیرا گسترش سرطانی سلاح‌های مرگ‌بار (به ویژه بمب‌ها و موشک‌های اتمی، هیدروژنی و به تازگی^۲ نوترونی) مجال نمی‌دهد که حتی سازندگان و دارندگان این ابزارهای خوفناک، خواب آرام و خاطر آسوده داشته باشند؛ چه رسد به دیگران. ابرقدرت‌ها پیوسته در حال دندان تیز کردن برای یک‌دیگرند و هر یک دیگری را تهدید می‌کند و وای به روزی که یک طرف دیوانگی کند و کلیدی را بزند و نبردی هسته‌ای - یا از آن بدتر میکروبی - به راه افتد؛ دیگر معلوم نیست در این درگیری، از تمدن کنونی چیزی بماند یا نماند. تنها عامل صلح ناپایدار و نسبی فعلی، همین وحشت و ترس ابرقدرت‌ها از نیروی تخریبی رقیب است و گرنه هیچ نوع ضامن وجدانی، اخلاقی و مذهبی برای صاحبان این گونه سلاح‌ها وجود ندارد که از نابودی بشریت بازشان دارد. به هر حال، در چنین اوضاعی، طبیعی است اگر کسی به فردای خویش امیدوار نباشد و هر شب با انبوهی تشویش و نگرانی به مدد قرص‌های مسکن و خواب‌آور، سر بر بستر نهد و تا بامداد با کابوس‌های هول‌انگیز و هراسناک دست به گریبان باشد. در این میان، تنها مردان خدایند که نه اندوهگین‌اند و نه ترس‌آلود^۳. آنان

۱. زمر (۳۹): ۲۱.

۲. این تازگی مربوط به زمانه‌ی نگارش این کتاب است.

۳. حضرت صادق علیه السلام: «طوبی لشیعۀ قائمنا؛ المنتظرین لظهوره فی غیبته و المطیعین له فی

به وعده‌ی خلاف‌ناپذیر الاهی قوی دل و پشت‌گرم‌اند و یقین دارند که این پیام امیدآفرین خدا واقع خواهد شد:

﴿قُلْ: فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ * ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا، كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

﴿بگو: به انتظار باشید که من نیز از چشم به راهان‌ام * پس آن‌گاه فرستادگان خود و ایمان‌آوردندگان را نجات خواهیم داد؛ چنین حقی بر ماست که مؤمنان را رهایی بخشیم﴾.

در این جا باید به تمایز میان دو نوع امید اشاره کنیم: امید پست و امید عالی. امید پست از سنخ آرمان‌های روزانه‌ی مردم کوچه و بازار در موارد مادی و جزئی و شخصی است. پسرک و لگردی را در نظر بگیرید که سر راه دخترک هرزه‌ای به امید چشمکی یا لبخندی ایستاده و هر دم نگران است مبادا رقیبی یا مزاحمی از راه برسد و روزش را سیاه و عیشش را تباه سازد. آرمان و انتظار چنین کسی تنها یک جریان پست روانی است که میان به‌دست آوردن و از دست دادن چیزی پوچ و ناپایدار در تناوب است و هیچ اثر سازنده و پیش‌برنده ندارد.

اما امید عالی، آرمان‌های معنوی و کلی و همگانی را در جهت کمال روحی و ترقی معنوی در بر می‌گیرد؛ هم‌چون امید به اصلاح جهان و نابودی کفر و جهل و فقر و ستم و ایجاد برابری و برادری. در چنین آرمانی، فاصله میان هدف نهایی تا وضع کنونی را خواست‌ها و مقاصد ریزتر و نزدیک‌تری، پله‌وار، پُر می‌کنند که هر کدام به نوبه‌ی خود، کششی ویژه دارند و گام‌به‌گام، انسان را به پیش می‌برند و در هر گام بر سرعت نخستین که ناشی از کشش کلی هدف نهایی بود می‌افزایند. با این‌گونه امید،

←

ظُهُورِهِ. أَوْلِيكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: خوشا به حال پیروان قائم‌ما؛ آن‌ها که به هنگام نمان زیستن او ظهورش را چشم به راه‌اند و به هنگام آشکار شدن او، فرمان‌بردار اویند. ایشان دوستان و پندگان خدایند که هیچ ترس و اندوهی بر آن‌ها نیست.» (کمال‌الدین ۲: ۳۵۷)

فرد در قلمرو هدف قرار می‌گیرد و احساس می‌کند که دیگر مسافت میان او و آرمانش چندان مطرح نیست؛ مانند عاشقی بی‌قرار و خودباخته که چون به سوی محبوب به راه افتد، لذت‌گرایش به وصال را کم‌تر از لذت خود وصال نمی‌بیند، او نیز به سوی آرمان عالی خویش ره‌سپار می‌گردد؛ در حالی که در درون، خود را واصل بدان خواسته می‌یابد. از این رو، رفتار چنین پوشگری، رنگ و بوی هدف عالی او را دارد. چه زیبا فرمود امیر مؤمنان علیه السلام:

«كُلُّ مَنْ رَجَا، عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ»^۱

«آرمان هر امیدوار در کردارش نمایان است.»

پس آن‌چه در مدح امید گفتیم به آرمان‌های بلند و عالی مربوط می‌شود نه به خواسته‌های پست و شهوانی و شایسته‌ی مقام انسانی ما نیز همان آرمان‌هاست. به قول مولوی:

بسر امید زنده‌ای کن اجتهاد	کاو نگردد بعد روزی دو جماد
هر که را با مرده سودایی بود	بسر امید زنده سیمایی بود ^۲

لطف سخن در این است که شیعه، در کارنامه‌ی ظهور، آن‌چه انتظار دارد آرمان‌های عالی و معنوی و انسانی است و امام مهدی علیه السلام، پدیدآورنده‌ی این کارنامه را زنده و آماده می‌داند. چنین آمیدی به گفته‌ی ویکتور هوگو:

بر روی اضطراب چون نفت بر روی آب می‌سوزد و روشنایی می‌دهد.^۳

بنابراین، کسی که آرمانی ندارد، در پی یافتن چیزی نخواهد بود. چنین آدمی نه خواهان است و نه جویا و باید گفت: چشمه‌ی جوشان زندگی در او خشکیده و در حقیقت ساکن شهر مردگان است.

۱. نهج البلاغه: ۲۲۵.

۲. اشاره‌ی لطیفی به این‌که چرا خدا، حضرت مهدی علیه السلام را این‌همه سال در غیبت، زنده نگه داشته و تولد او را نزدیک به ظهورش قرار نداده است.

۳. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ۶: ۳۵۳.

دیدیم که انتظار با دو بُعد جاذبه و دافعه، یعنی یأس از اوضاع حالیه و امید به دوران آتیه، انسان منتظر را هم به پیش می‌راند و هم به جلو می‌کشاند و با شتابی شگفت‌انگیز، به سوی ترقی و تعالی می‌برد؛ از خودباختگی و تسلیم در برابر باطل باز می‌دارد و از شیفتگی و تمجید حق ناقص در برابر حق کامل نگه می‌دارد. اگر چنین نبود، برخی جامعه‌شناسان، مفهوم انتظار را گویاترین تعبیر تاریخ و خمیره‌ی اصلی هر دوران تاریخی و زیربنای اصیل‌ترین نهضت‌های روشن‌فکری نمی‌شناختند و قرن ما را قرن انتظار نمی‌نامیدند.^۱ بالاتر بگوییم: این‌گونه امیدهای والا را اندیشمندان فرزانه و بینا یکی از بخش‌های اساسی عامل تحرک تاریخ بشر به‌شمار آورده‌اند.^۲

گفتار این فصل را با آیتی امیدبخش و تلاش‌آفرین به انجام می‌رسانیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ
يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳

﴿به‌راستی، آن‌ها که ایمان آوردند و در راه خدا مهاجرت و مجاهدت کردند، همان‌ها چشم به راه رحمت پروردگارند و خدا آمرزنده و مهربان است.﴾

آری، امید و انتظار پیوسته‌ی هجرت و جهاد است، نه زمینه‌ی رخوت و رکود.

۲. حرکت و تحوّل: ۴۰۱.

۱. علم تحولات جامعه: ۸-۹.

۳. بقره (۲): ۲۱۹.

تلاش و سازندگی

انسان منتظر که میان دو قطب یأس و امید قرار گرفته، پیوسته در حرکت و پویایی است و نمی‌تواند آرام بگیرد. تا زمانی که رانش از اکنون و کشش به آینده وجود دارد، بر درونش، بی‌تابی و جنبش حکومت می‌کند و در برونش بی‌قراری و کوشش، چه خوب گفته کلیم کاشانی:

موج‌ایم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده از آن‌ایم که آرام نگیریم

دشمن در روزگار غیبت، با تمام امکانات و قدرت، شسیعه را می‌کوبد و می‌خواهد ریشه‌اش را بر کند. پس باید پیوسته و بی‌وقفه تلاش کرد؛ همه‌ی نیروها را بسیج کرد و به یاری خدا نیز دل‌گرم بود؛ همان‌گونه که قرآن به ما فرمان می‌دهد.

﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ: اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ، اِنَّا عَامِلُونَ * وَ
اِنْتظِرُوا، اِنَّا مُنْتَظِرُونَ * وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ
الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۱

﴿به آن‌ها که به تو نمی‌گروند بگو: هر چه می‌توانید بکوشید، ما نیز تلاش خواهیم کرد و چشم به راه بمانید، ما نیز در انتظار خواهیم بود. * بخش ناپیدای آسمان‌ها و زمین

(نیز) از آن خداست و کارها همه به سوبش بازگردانده می‌شود. * پس او را بیرست و به او پشت‌گرم باش. پروردگارت از تلاشی که می‌کنید پی‌خبر نمی‌ماند.*

عجب اعلان جنگی! به دشمن می‌گوید: هر چه در توان داری به کار گیر و پیکار کن و به دوست نیز. کیست که باز بگوید: انتظار در اسلام یعنی خوابیدن و در خواب مردن؟! این جا که مقدمه‌ی انتظار، تلاش و عمل است در اوج طاقت و قدرت و در پی آن، دل بر خدا داشتن و توکل است بر فراز طاعت و عبودیت.

ره‌نمودهای امامان گران‌قدر شیعه در این زمینه بسیار ارزشمند است.
امام باقر علیه السلام:

«اگر به دستورها و سفارش‌های ما بدون کم و کاست رفتار کند، هر که از شما، پیش از ظهور قائم ما، در این حال بمیرد شهید از دنیا رفته است.»^۱

امام صادق علیه السلام:

«هر کس دوست دارد از یاران حضرت قائم باشد، باید انتظار او را داشته، به نیکویی و پرهیزگاری رفتار کند. پس اگر به این حال، پیش از قیام او از دنیا رود، پاداش یاران مهدی را خواهد گرفت. بنابراین، بکوشید و جدیت کنید و چشم به راه باشید که بر شما گوارا باد.»^۲

در گفتار نخست، به حفظ اصالت مکتب و جلوگیری از مسخ و تحریف و دست‌خوردگی توجه شده و در گفتار بعدی، همراه با انتظار، تلاش مداوم و پی‌گیر آمیخته با پارسایی و نیک‌خویی را از ما خواسته‌اند.»

اینک ببینیم که ملاک و معیار عمل و رفتار چه باید باشد و به کدام سو بساید جهت‌گیری کنیم؟ بیایید این بار، به کلام جان‌بخش امام زمان علیه السلام دل‌بسپاریم:

۱. «إِذَا كُنْتُمْ كَمَا أَوْصَيْنَاكُمْ لَمْ تَعُدُوا إِلَىٰ غَيْرِهِ فَمَاتَ مِنْكُمْ مَيِّتٌ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ قَائِمُنَا كَمَا شَهِدْنَا.»
(الأمالي (للطوسي): ۲۳۲)

۲. «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ. فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجِدُّوا وَ انْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ.» (الغيبة (للعماني): ۲۰۰)

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ يَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا.»^۱

«هر یک از شما باید آن گونه عمل کند که از راه دوستی ما به ما نزدیک شود و نیز از آن چه او را به خشم و ناخشنودی ما می کشاند پرهیز کند.»

از آن جا که تداوم هر تلاش، نیاز به فداکاری و جان بازی دارد و این نیز به نوبه ی خود، نیازمند حمایت و دل داری و تشویق و پشت گرمی است، مولای مهربان و دل سوز ما بدین گونه شیعیان خود را به شوق می آورد و دل گرم می سازد:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لِنَاسِنٍ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا عَلَى انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنَاثَتْ عَلَيْكُمْ.»^۲

«ما در رسیدگی به شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم که اگر چنین نبود، سختی شدیدی بر شما وارد می شد و دشمنان، شما را ریشه کن می ساختند. پس خدای را پروا دارید و ما را در نجاتتان از آزمایش دشواری که بر شما فزونی یافته است یاری دهید.»

راستی که این علاقه و محبت و عاطفه و مودت در هیچ پیشوای عادی بشر نسبت به پیروانش دیده نمی شود. وای بر آن قلبی که از دریافت این همه لطف و احساس به جوش و خروش نیاید و بر آن چشمی که از شور و شوق اشک ریزان نشود. شما را به خدا، تشویقی از این انگیزنده تر و تهدیدی از این بیدارکننده تر دیده اید که:

«و لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبِطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا. فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ.»^۳

«اگر شیعیان ما- که خدا آنان را بر طاعت خود توفیق دهد- در راه وفا به پیمانی که بر آنهاست هم دل بودند، برکت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما برای آنان- به خاطر معرفت راستینی که به ما دارند- زودتر دست می داد. پس تنها چیزی که ما را از آنان دور می دارد، ناخشنودی ها و ناپسندیده هایی است که از ایشان به ما می رسد.»

کجایند آن ها که خود را سخت مشتاق دیدار جمال دل ربای او می نمایند؟ تا بنگرند.

کجایند آن ها که راهی برای رسیدن به او می جویند و نمی دانند؟ تا بشنوند.
کجایند خواستاران ظهور؟ کجایند منتظران؟ ...

آری، در چنین مکتب و تحت عنایت چنین رهبری، انسان ها به آن میزان از رشد و کمال و فداکاری و از خودگذشتگی می رسند که در زادگاه او، در شهر سامرا، این گونه شورانگیز و حماسی لب به سخن می گشایند و با وی راز دل می گویند:

«مولای من، شاهد باش... این پیمان من با توست... که اگر عمرها به سر آید و روزگار غیبت تو به درازا کشد، از ایمان به تو برنگردم؛ بلکه بر یقینم بیفزاید و دوستی ام به تو زیادتر شود و بیش تر به تو پشت گرم و قوی دل گردم و با اشتیاق فراوان تر انتظار ظهور تو را داشته باشم و برای جهاد در پیشگاه تو آماده تر شوم. پس اینک، جانم، مالم، همسرم، فرزندانم و هر آنچه خدای، مرا ارزانی داشته به راه تو فدا می کنم و فرمان تو را بی چون و چرا گردن می نهم.»^۱

در فضای حیات بخش انتظار، علاوه بر پوشش و تلاش، آثار برونی دیگری نیز رخ می نماید که می توان بر آنها نام آمادگی و سازندگی نهاد و باید بررسی آنها درسی و سرمشقی در زندگی ما باشد.

لازمه ی چشم به راهی، مهیاشدن و مهیاساختن برای ظهور است، تسبیل ترین و بی حال ترین آدم ها، وقتی منتظر میهمان عزیزی باشد، از پیش وسایل راحتی و

پذیرایی او را از همه جهت آماده و فراهم می‌سازد؛ به سر و وضع خود، خانه و اهل خانه رسیدگی می‌کند؛ حتی مسیر او را آب و جارو می‌کشد. بالاتر از این، اگر بداند که به محض ورود میهمان، دچار هجوم بدخواهان خواهد شد، به ترمیم و تحکیم خانه و کاشانه و تجهیز و تسلیح خود و خانواده می‌پردازد.

اینک بنگر که منتظر راستین ظهور، چه یار سنگینی در این زمینه به دوش دارد؛ شریف‌ترین انسان در زمان، یک باره به پا خواهد خاست و بی‌درنگ، شقی‌ترین دشمنان به‌سویش خواهند تاخت؛

بنابراین، باید هم خود را آماده سازد، هم اطرافیان را و هم ابزار و امکانات لازمه را. این‌ها سه برنامه است:

۱- خودسازی

در این زمینه باید دید چه خصایل و فضایی برای یاران و یاوران امام زمان بر شمرده‌اند، آن‌گاه کوشید تا آن‌ها را در خود ایجاد کرد. اینک نمونه‌ای از آن اوصاف: پرهیزگاران- که به امام غایب می‌گروند- نماز به پا می‌دارند و از دارایی خود می‌بخشند؛ به قرآن و کتاب‌های آسمانی پیشین، ایمان آورده به جهان ابدی یقین دارند.^۱

[مردمان] فرمان‌بردار، اخلاص‌کیش، نیکوکار، عزتمند، قناعت‌پیشه، دین‌باور، ستم‌دیده، بردبار، پاک‌زاد، نیک‌سرشت، پاک‌دل و خوش‌قلب^۲ که دل‌هایی سخت‌تر از پولاد دارند و اگر بر کوهساری آهنین بگذرند از هم می‌پاشد^۳. هم‌چون مُشک، همواره خوش‌بویند و هم‌چون ماه تابان، پیوسته فروزان^۴. از سرتیزه تیزترند و از شیر بیشه دلیرتر^۵. آری، آنان پارسایان شب و شیرمردان روزند.^۶

۱. امام صادق علیه السلام در تفسیر نخستین آیات سوره‌ی بقره: «الْمُتَّقُونَ شِيعَةٌ عَلَيَّ وَالْغَيْبُ فَهُوَ

الْحُجَّةُ الْغَائِبُ» (کمال‌الدین ۲: ۳۴۰)

۲. کمال‌الدین ۲: ۴۴۸-۴۴۹.

۳. همان ۱: ۲۶۸.

۴. همان: ۶۷۳.

۵. الاختصاص: ۲۰۸.

۶. بصائر الدرجات: ۲۴.

[هر که بخواهد به هنگام رستاخیز حضرت مهدی از یاران او باشد باید خود را به خصایص فوق بیاراید و] در ایام غیبت، به آداب و عقاید دینی خویش تمسک جوید و نگذارد شیطان در او شک و تردید راه دهد.^۱ شناخت و معرفت خویش، راست و درست گرداند، ایمان و یقین خویش بپفزاید و تسلیم خاندان پیامبر شود؛ به حدی که در دلش چیزی نیابد که او را از فرمان آنها بازدارد.^۲

آری، نخستین گام انتظار، همین خودسازی است؛ یعنی رشد و تربیت جسم و روح و چندان دشوار هم نیست؛ زیرا شوق دیدار او مردمان را می‌سازد، چه رسد به اشتیاق درک ظهورش. به این داستان شورانگیز گوش فرا دهید:

من جوانی بودم تازه سال و نیک‌رخسار که به کار بافتن عبا در دمشق روزگارم می‌گذشت. به پیروی از نفس سرکش، زیاده‌روی‌ها داشتم تا روزی به مسجد اموی رفتم. گوینده‌ای بر منبر در زمینه‌ی قیام مهدی و برنامه‌ی او سخن می‌راند. پس دوستی و محبت او با دل و جانم آمیخت. از آن پس هرگاه به مسجد می‌رفتم، از خدا می‌خواستم مرا به او برساند. یک‌سال بر این منوال گذشت و من پیوسته دعا می‌کردم تا شیبی پیش از نماز مغرب، مردی در مسجد به سویم آمد که عمامه‌ای هم‌چون دستار ایرانیان و نیم‌تنه‌ای از پشم شتران در بر داشت. پس دست بر شانه‌ام نهاد و گفت: «تو را چه شده که می‌خواهی در کنار من باشی؟» گفتم: شما کیستید؟ گفت: «من مهدی‌ام.» بر دستش بوسه زدم و درخواست کردم که به خانه رویم. پذیرفت و فرمود: برایم جایی فراهم ساز که جز تو، هیچ‌کس بدان درنیاید. پس برایش آماده ساختم. آن‌گاه یک هفته نزد من ماند و در آن روزها، مرا آموزش‌ها داد و سفارش‌ها کرد و چون خواست از پیش من برود، فرمود:

«آن‌چه از من آموختی برای تو کافی است؛ دنبال دیگری مرو که هر چه پیش او باشد، از آن‌چه تو یافتی کم‌بهاتر است. پس منت بی‌فایده از کسی مکش.»

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «فَنُ أَدْرِكُ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ.»

(کمال‌الدین ۱: ۵۱)

۲. حضرت سجاد علیه السلام: «فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ

خَرْجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.» (همان: ۳۲۴)

شنیدم و پذیرفتم. پس خواستم برای بدرقه‌اش بیرون روم. مرا کنار درِ خانه نگه داشت و فرمود: تا همین جا بس است... در آن روزها از مهدی، سنش را پرسیده بودم. گفت: فرزندم، اینک شش صد و بیست سال دارم.^۱

این، سرگذشت دل‌انگیز شیخ حسن عراقی است که به تصدیق شیخ عبدالوهاب شَهرانی، عالم مشهور سنی - که راوی این داستان است - نیک‌مردی عابد و زاهد و برخوردار از معنویت و روحانیت بوده است.

خواننده‌ی عزیز! دریافتی که شوق دیدار امام مهدی علیه السلام، چگونه از یک جوان هرزه و خام، شخصیتی برازنده و نیک‌نام می‌سازد؟ پس به خود آی و لختی بیندیش...

۲- دیگرسازی

تنها پرداختن به خود کافی نیست و دردی را دوا نمی‌کند. نیاکان ما گفته‌اند: با یک گل بهار نمی‌شود. باید به دیگران رسید. به همسر و فرزندان، برادران و خواهران، خویشان و بستگان، دوستان و آشنایان، همسایگان و هم‌شهریان، هم‌کیشان و هم‌میهنان و سرانجام به هم‌نوعان. آن‌ها هم باید عارف به مقام امام و شکوه ظهور و لزوم انتظار گردند. قرآن کریم، آن‌جا که از دوران قیام حق یاد می‌کند، می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ﴾^۲

﴿سوگند به روزگار ظهور * که همانا تمامی انسان‌ها زیان‌کارند؛ * مگر آن‌ها که ایمان آوردند و کار نیک پیشه ساختند و یک‌دیگر را پیوسته و پی‌درپی به حق و حقیقت و بردباری و شکیبایی سفارش می‌کنند.﴾

اهمیت دیگرسازی، در این کلام حضرت هادی علیه السلام جلوه یافته که:

«اگر پس از غیبت قائم شما، دانشورانی نباشند که مردم را به سوی او رهنما گردند و به

۱. لَوَاقِحُ الْأَنْوَارِ فِي طَبَقَاتِ الْأَخْيَارِ: ۴۲۲-۴۲۳.

۲. سوره‌ی عصر، نیز رک. تفسیر امام صادق علیه السلام از این سوره در کمال‌الدین ۲: ۶۵۶.

پذیرش او فراخوانند و با برهان‌های الهی از دین او دفاع کنند و بندگان ناتوان خدا را از دام‌های اهریمن و دیگر سرکشان و دشمنان رهایی بخشند، هیچ‌کس نمی‌ماند مگر این‌که از دین خدا برمی‌گردد؛ اما این عالمان، زمام دل‌های شیعیان سست‌ایمان را به دست می‌گیرند؛ همان‌گونه که کشتییان فرمان کشتی را، اینان نزد خدا برترین مردم‌اند.»^۱

به قول سعدی:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه	بگسست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود	تا انتخاب کردی از آن، این فریق را؟
گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج	وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را

از نمونه‌های بارز و جالب این عالمان - که گم‌نام هم مانده است - مرحوم سید مهدی قزوینی است که به قصد ارشاد مردم، به جله هجرت کرد و بر اثر تلاش‌های تبلیغی او، بیش از یک صد هزار نفر از مردم آن حدود، به مذهب شیعه گرویدند. محدث نوری در جنة‌المأوی داستان‌هایی آموزنده از شرف‌یابی او به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام آورده است.^۲

رسالت عظیم انتظار، به مدد اصل دیگر سازی، هم‌چون آتشی که در نيزار افتد، از هر کس به اطراف‌یانش و حتی آیندگانش سرایت می‌کند. هر قلب فروزان، هزاران قلب دیگر را شعله‌ور می‌سازد تا این رسالت انسانی، سینه به سینه، در تاریخ پیش رود و سرانجام به روزگار ظهور پیوندد.

۱. «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ التَّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَرْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُسْكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا. أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» (تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۳۴۵)

۲. زک، بحار الأنوار ۵۳: ۲۸۲ - ۲۹۲ (جنة‌المأوی: حکایت ۴۴ - ۴۶).

۳- فراهم‌سازی

ساختمان رفیع تمدن بشری بر پایه‌ی وسایل و ابزار بنا شده و کم‌ترکاری است که بتوان بدون استفاده از آلات و ادوات، خوب و سریع و کامل به انجامش رساند. به‌ویژه امور جنگی و نظامی و مبارزاتی که امروزه پیش‌رفته‌ترین تکنیک‌ها را در خدمت خویش گرفته است. می‌پذیرم که امام مهدی علیه السلام در قیام خویش، از نیروهای ناشناخته و زیربنایی طبیعت هم مدد می‌گیرد؛ اما به هر حال، لوازم و امکانات عادی را نیز به کار می‌برد. بنابراین، بُعد دیگر آمادگی، تهیه‌ی ابزار و آلات مورد نیاز چنان قیام شکوهمندی است. قرآن، پیش‌تر، بدین کار این‌گونه فرمان می‌دهد:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ، تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ، وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ، اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ. وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾^۱

﴿برای ستیز و نبرد با کافران و بدخواهان، آنچه توانستید، از هر گونه نیرو فراهم آورید و نیز از اسبان زین‌بسته و آماده، تا دشمن خدا و دشمنان و دیگرانی را که شما نمی‌شناسید و خدا به آن‌ها داناست. به هراس افکنید و بدانید آنچه در راه خدا بدهید، بی‌کم و کاست به شما پرداخت می‌شود و ستمی نخواهید دید﴾

چه قانون زنده و سازنده و پاینده‌ای است این فرمان! هیچ‌گاه، یک مسلمان از آن بی‌نیاز نخواهد بود. اگر امروز می‌بیتیم که مسلمانان دنیا در چنگال استعمارگران راست و چپ گرفتار آمده‌اند، به‌خاطر آن است که این دستور را به دست فراموشی سپرده‌اند و به تهیه‌ی نیرو و قدرت و ابزار و امکانات برخاسته‌اند.

امام باقر علیه السلام از کسی پرسید: «شما چند اسب حاضر یراق دارید؟» گفت: چهل تا. حضرت فرمود: «اما اسبان ما، به شمار روزگاران اند (یعنی شیعیان حقیقی ما در هر عصر و زمان، ابزار نبردشان آماده و خودشان پا در رکاب‌اند).»

آن‌گاه فرمود: «هر کس برای یاری ما، جیننده‌ای مهیا کند، گویی هر روز دو برابر آن را

به راه خدا بخشیده و هر کس جنگ‌افزاری به همین هدف نگاه دارد، گویی برابر آن را هر روز صدقه داده است. از این که یک‌بار، دو‌بار، سه‌بار یا چهاربار بر شما پیروز شوند، سنگر مقاومت را رها نکنید و بی‌تاب و پُرفغان نشوید.^۱

بنگرید که این سخن حماسی، چگونه درس آمادگی و پایداری می‌دهد. در این جا هر کس به قدر دارایی و توانایی اش وظیفه دارد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«هریک از شما باید خود را برای قیام قائم مهیا سازد؛ اگرچه به داشتن یک نیزه.»^۲

چنین سفارش‌هایی بود که از شیعه، در قرون گذشته، مردمی سلحشور و مبارز ساخت و به انقلابات آن‌ها روح بخشید. شاید این که در اسلام، تیراندازی و سوارکاری را تشویق بسیار کرده و حتی شرط‌بندی در مسابقات مربوط به آن‌ها را جایز شمرده‌اند به جهت همین آمادگی جنگی بوده باشد. در آینده آثار تاریخی این آمادگی را گوش زد خواهیم کرد.

این روح حماسی، هنوز هم در گوشه و کنار سرزمین‌های شیعی دیده می‌شود. بزرگ‌مردی کهن سال، داستانی پُرشور و آموزنده برایم گفته که حیف می‌دانم برایتان بازگو نکنم. او می‌گفت:

پدر من، مردی بود به ظاهر ساده و عامی که دلی پاک، روحی پُرصفا و قلبی آکنده از محبت خاندان پیامبر داشت. سخت شیفته و علاقه‌مند به امام زمان علیه السلام بود و به راستی در انتظار او به سر می‌برد. شمشیری بزرگ و سنگین از پولاد آب‌دیده، مهیا ساخته در خانه نهاده بود. بامداد جمعه، پسرخاله‌ی پدرم که با او در شور و اشتیاق نسبت به حضرت مهدی علیه السلام هم‌درد بود، با شمشیری مشابه به خانه‌ی ما می‌آمد.

۱. عن أبي عبد الله الجعفی قال: قال لي أبو جعفر: «كم الرِّباطُ عندكم؟» قلتُ: أربعون. قال: «لكنَّ رِباطنا رِباطُ الدَّهرِ و من ارتبَطَ فینا دابَّةٌ كانَ لَهُ و زُنُها و و زُنُها ما كانتَ عِنْدَهُ، و من ارتبَطَ فینا سِلاحًا كانَ لَهُ و زُنُهُ ما كانَ عِنْدَهُ. لا تُجْزَعوا مِن مَرَّةٍ و لا مِن مَرَّتینِ و لا مِن ثِلاثٍ و لا مِن أربَع.» (کافی ۸:

۲. «لِیُعِدَّنَّ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا.» (الغیبة (للنعمانی): ۳۲۵)

دو پسر خاله، با عشق و شوق بسیار به تیزکردن، پاک‌ساختن و برق‌انداختن سلاح‌ها می‌پرداختند و در همان حال، دعاهای پُرسوزی چون «نُذِبْه» را زمزمه می‌کردند و اشک می‌ریختند. آن‌گاه برخاسته، زمانی دراز، گرم شمشیربازی می‌شدند و با زدن هر ضربه، فریاد **عَجَلْ عَلِيَّ ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ** از دل برمی‌کشیدند. سپس خسته از تلاش و افسرده از این‌که آن روز هم ظهور واقع نشده، سلاح‌ها را در نیام کرده، مهیای نماز ظهر می‌گشتند.

به یاد دارم که یک روز پدرم، مرا - که حدود بیست سال داشتم - فراخواند و گفت: این شمشیر را بگیر، دور سرت جولان بده و یک ضربه‌ی محکم فرود آور. این کار را کردم. گفت: تکرار کن. این بار تا آن را چرخاندم، دستم یاری نکرد و نتوانستم. پدرم به خشم آمد و با لحن تنیدی گفت: این‌طور می‌خواهی امام زمانت را یاری کنی؟ آن‌گاه مرا وادار ساخت تا به ورزش‌خانه بروم.

سال‌ها گذشت و پدرم پیر و فرسوده گشت و رنجور و ناتوان در بستر افتاد. غروب یک روز مرا صدا زد و گفت: بابا، مرا هر طور هست بنشان. به کمک چند بالش، او را نشاندم. دستور داد: شمشیر را بیاور. در شگفت شدم که در این شدت کسالت، سلاح برای چه می‌خواهد؟ آن را آوردم. اشاره کرد تا آن را از غلاف بیرون بکشم. پس دستی به قبضه و دستی به تیغه‌ی شمشیر گرفتم. تمام نیرویش را در بازوانش جمع کرد تا آن را از روی زانویش بلند کند. دست‌هایش لرزید. عرق بر رخسارش نشست؛ ولی بیش از چند بند انگشت نتوانست آن را بلند کند. دست از تلاش برداشت. اشک در دیدگانش موج زد و بر گونه‌هایش ریخت. نگاهی آندوه‌بار و دل‌گداز به سوی قبله افکند و این‌گونه زیر لب با محبوبش نالید: ای پسر امام حسن عسکری، یک عمر چشمم به راهت بود و قلبم در انتظارت؛ از ته دل آرزو می‌کردم بیایی و با این شمشیر در رکابت جان‌فشانی کنم؛ ولی... افسوس... اکنون دریافته‌ام که این سعادت نصیب من نیست؛ زیرا نمی‌توانم آن را از زمین بردارم، چه رسد به این‌که با ضربتش یاری‌ات کنم. پس از این زندگی می‌گذرم و سرم را روی همین شمشیر می‌گذارم و جان می‌دهم تا بدانی که تا آخرین نفس به یادت بوده و در انتظارت زیسته‌ام. پس واداشت تا هم‌چون سربازی وفادار و وظیفه‌شناس، سلاحش را زیر سرش نهادند. به توحید خدا، نبوت پیامبر و ولایت امامان شهادت داد و جان به جان‌آفرین سپرد. رحمت خدای بر او باد!

بارالاهای ما، چه می‌شد اگر اندکی از آن خلوص و صفا و ارادت و وفا، به ما مردم

این روزگار عنایت می فرمودی تا بدان گونه که شایسته‌ی امام زمان ما باشد خود را آماده‌ی یاری مهدی آخر الزمان علیه السلام می ساختیم و به پیش باز حضرتش می شتافتیم.

تلاش‌ها و سازندگی‌های ناشی از انتظار، اگر هم به دوران ظهور نرسد، دست‌کم در زندگی عمومی جامعه تأثیر بسیار مثبت دارد؛ زیرا تربیت افراد و تجهیز آنان، به یقین جامعه را به پیش می برد، نیرومند و توانگر می سازد، در برابر دشمن پایداری و مقاومت می بخشد و در نتیجه آسایشی نسبی برای همگان فراهم می آورد، روایات ما نیز به همین حقیقت اشاره کرده‌اند.

امام سجّاده علیه السلام:

«انتظار فرج، خود از بزرگ‌ترین گشایش‌هاست.»^۱

حضرت صادق علیه السلام در پاسخ ابابصیر که پرسیده بود: پس، چه زمان آسایش کلی پیش می آید؟ فرمود:

«ای ابابصیر، تو مگر از آن‌هایی که فقط دنیا را می‌خواهند؟ بدان هر کس به حقیقت این کار پی برد، پس، انتظارش او را آسوده خواهد ساخت.»^۲

۱. «إِنْتَظِرُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ.» (کمال الدین ۱: ۳۲۰)

۲. «يَا أَبَا بَصِيرٍ، وَأَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا؟ مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِإِنْتَظَارِهِ.» (کافی ۱: ۱)

در کمین‌گاه صبر

زندگی پرنشیب و فراز انسان، از آغاز، با نبرد و کشتار آمیخته بوده است؛ گاه به جنگ درندگان وحشی رفته؛ گاه به رزم با ستمگران یاغی برخاسته و در بسیاری زمانه‌ها، همگنان بی‌گناه خویش را به خاک و خون کشیده است.

در این میان، پیکاری که از همه شریف‌تر، مقدس‌تر و مداوم‌تر بوده، ستیز دیرین دو اردوگاه حق و باطل است که در جبهه‌ی نخست، پیامبران و رهبران الهی فرمانروایند و در دیگر جبهه، گردن‌کشان و سوداگران مادی.

در اعتقاد ما، این نبرد هزاران ساله با قیام خون‌بار امام زمان علیه السلام به سرانجام خود خواهد رسید و حق پرستان، پیروز و باطل‌گرایان، نابود خواهند شد. پس حیات ما در این عصر، یعنی حضور ما در آوردگاه جنگ سرنوشت، بخواییم یا نخواستیم در این رزم بزرگ، درگیر خواهیم بود؛ اما در کدام جبهه؟ این دیگر بسته به انتخاب خودمان است. شیعه‌ی انتظارپیشه، به حکم خرد و اندیشه، سپاه حق را برمی‌گزیند.

از این دیدگاه، چشم‌داشت ظهور مهدی، حماسی‌ترین سرود نظامی تاریخ خواهد بود. سرود پیکار نهایی ظلم با عدل و کفر با ایمان، که از قلب مجاهدان جان‌فشان این نبرد سهمگین می‌جوشد.

اکنون به من بگویید که کدام رزمنده‌ی فداکار در صحنه‌ی خونین کارزار با

سرود پُرشور جنگ به خواب می رود؟ جز شهیدان در خون خفته، هیچ کس؛ زیرا نه رزمگاه را می توان گاهواره دانست، نه سرباز را کودک و نه سرود نبرد را لایبی! انسان چشم به راه، آن هم چشم به راه ظهور رهبر و هجوم دشمن، نه خستگی می فهمد نه خواب، نه آسیب می شناسد نه زیان، نه از مرگ می هراسد نه از کشتار. پیوسته می کوشد، می جوشد و می خروشد و از پروردگار می خواهد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ قَرِّبْ بُعْدَهُ... وَ ثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَ أِقِمْ بِهِ الْحَرْبَ.»^۱

«بارالها، بر امام ما (مهدی) درود فرست و دوریش را نزدیک گردان... و به ظهور او دل ها را پایدار ساز و پیکار سرنوشت را برپا دار.»

آگاهی و شناخت، لازمه ای انتظار است و بیداری و مراقبت، لازمه ای چشم به راهی. به ویژه که هرگز زمانی معین را برای ظهور نگفته اند. به بیان صادق آل محمد علیهم السلام:

«وقت گذاران، دروغ بافته اند. ما که خاندان پیامبریم، تاریخی برای ظهور نگفته ایم.»^۲
«پس بامدادان و شام گاهان، در انتظار گشایش و پیروزی باشید.»^۳

بنابر اسناد معتبر حدیث شیعه و سنی، حضرت مسیح، در پی قیام امام قائم، در فلسطین آشکار خواهد شد و به یاری وی خواهد شتافت و پشت سرش نماز خواهد گزارد^۴ تا مسیحیان، تکلیف خویش بدانند: به اسلام بگردند و حامی حضرت مهدی گردند. از این رو، حضرت عیسی در آخرین روزهای درنگ در میان یاران، به ایشان توصیه و سفارش اکیدی درباره ی بازگشت خود کرد و آنان را به انتظار، آمادگی و بیداری فرا خواند و این است پاره ای از آن وصایا:

۱. بحار الأنوار ۹۹: ۱۰۲.

۲. «كَذَّبَ الْوَقَاتُونَ. إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ.» (کافی ۱: ۳۶۸)

۳. «فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً.» (کافی ۱: ۳۳۳)

۴. در عموم مصادر حدیث سنی و شیعه، این مضمون آمده است. به عنوان نمونه: پیامبر صلی الله علیه و آله:

«فَيُنزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ.» (کمال الدین ۱: ۲۸۵)

لهذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسر انسان می‌آید، پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه‌ی خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟ خوشا به حال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد. هر آینه به شما می‌گوییم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت؛ لیکن هرگاه آن غلام شیر با خود گوید که: آقای من در آمدن تأخیر می‌نماید و شروع کند به زدن هم‌قطاران خود و خوردن و نوشیدن با می‌گساران، هر آینه آقای آن غلام آید در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند و او را دو پاره کرده نصیبش را با رباکاران قرار دهد.^۱

پس بر حذر و بیدار شده، دعا کنید؛ زیرا نمی‌دانید آن وقت کی می‌شود. مثل کسی که عازم سفر شده، خانه‌ی خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. پس بیدار باشید؛ زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب خانه می‌آید؛ در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح؟ مه‌ادا ناگهان آمده، شما را خفته یابد. اما آن چه به شما می‌گوییم، به همه می‌گوییم: بیدار باشید.^۲

خواننده‌ی عزیز، یک بار دیگر در مثال‌های آموزنده‌ی حضرت مسیح دقیق شو و موضع کنونی خود را با آن نمونه‌ها بسنج تا نیک دریابی که در شاه‌راه انتظار، چند گام به پیش رفته‌ای؟

در روزگار غیبت، ستیز و نبرد انسان منتظر، کم‌تر آشکار و رودررو است؛ زیرا باید نیروها و سلاح‌ها و امکانات و تجهیزات را برای آن جنگ بزرگ نگه دارد. پس در کمین دشمن می‌نشیند و رزم تدافعی می‌کند تا به کم‌ترین میزان، زیان بیند و بیش‌ترین آسیب و گزند را به خصم وارد آورد. این یک پیکار فرسایشی است؛ پس نیازمند استتار و اختفا است و از آن بالاتر، به بردباری و شکیبایی نیاز دارد. قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.^۳

۱. انجیل مَتّی، باب ۲۴، آیات ۴۴ - ۵۱.

۲. انجیل مَرْقُس، باب ۱۳، آیات ۳۳ - ۳۷.

۳. آل عمران (۳): ۲۰۱.

«ای ایمان آورندگان، پایدار باشید و در شکیبایی پیش‌تاز شوید و دیده‌وری و مرزبانی کنید و از خدا پروا کنید. امید است رستگار گردید.»

تعبیری از این زیباتر برای نبرد فرد منتظر نمی‌توان یافت؛ به ویژه وقتی با تفسیر امام باقر علیه السلام همراه باشد:

«اصْبِرُوا عَلَىٰ آدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ صَابِرُوا عَدُوَّكُمْ وَ رَابِطُوا إِمَامَكُمْ الْمُتَنْتَظِرَ.»^۱

«بر انجام تمامی واجبات دینی پایداری کنید و بر آزار و گزند دشمنان بیش از آن‌ها بردبار باشید و از حریم امام خود مهدی - که چشم‌به‌راه او بید - دیده‌بانی و پاس‌داری کنید.»

در رسالت منتظران حقیقی، صبر مقامی پس ارجمند دارد. به بیان امام صادق علیه السلام:

«به‌راستی، هر کس انتظار پیروزی ما را داشته و در تمامی آزار و هراسی که می‌بیند شکیبیا باشد، فردا در کنار ما خواهد بود.»^۲

تاکتیک پیروزکننده‌ی صبر نیز هم‌چون مکتب سازنده‌ی انتظار دچار تحریف و اتهام مخالفان دین شده است و آن را مایه‌ی تسلیم و شکست و نشانه‌ی سستی و درماندگی پنداشته‌اند. به‌ناچار باید اشاره کنیم که معنای صبر را بسیار بد فهمیده یا وانمود کرده‌اند؛ زیرا:

صبر، مقاومت است و استقامت؛ تاب آوردن است و سنگر نگاه داشتن؛ ایستادگی است و پابرجایی.

صبر، ضدّ عجز است و ضعف؛ ضدّ فرار است و تسلیم؛ ضدّ زاری است و زبونی.
صبر، تدبیر است نه ادبیار؛ ماندن است نه در ماندن؛ سختی است نه سستی.
شاید گمان کنی این‌ها بافته‌های شخصی است نه یافته‌های اسلامی. پس به

۱. الغیبة (للنعمانی): ۱۹۹.

۲. «إِنَّ مَنْ اِتَّظَرَ أَمْرَنَا وَ صَبَرَ عَلَی مَا یَرِی مِنَ الْأَذَى وَ الْخَوْفِ، هُوَ غَدَا فِي زُمْرَتِنَا.» (کافی ۸: ۳۷)

چند آیه‌ی روشنگر در همین زمینه دقت کن:

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ، فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا؛ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۱

﴿چه بسا پیامبری که هم‌راهش انبوهی از پیروان فرزانه و دانا جنگیدند و کشته دادند؛

اما از گزندى که در راه خدا دیدند، سست نگشتند و تاب و توان خویش از دست ندادند و

خواری و سرافکنندگی بر خود روا ندیدند و خدا این‌گونه شکیبایان را دوست می‌دارد.﴾

﴿لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ

بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲

﴿همانا پروردگارت بر کسانی که به دنبال آزمایشی دشوار، ترک دیار کردند و به جهاد

پرداخته، صبر پیشه ساختند، از آن پس، آمرزیده و مهربان است.﴾

﴿فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ﴾^۳

﴿اگر از شما صد نفر جنگ‌جوی بردبار باشند، بر دویست نفر از کافران چیره می‌گردند.﴾

دوست من، بنگر که چگونه قرآن صبر را مانع از سستی و خواری و ناتوانی

می‌داند و آن را زمینه‌ای برای گذر پیروزمندانه از سختی‌های فتنه و هجرت و جهاد

می‌شمارد و مژده می‌دهد که بردباری توان رزم‌آوران را، دست‌کم دو چندان می‌سازد.

به قول مولوی:

صدهزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی هم‌چو صبر آدم ندید

پس شکیبایی، خود نوعی مبارزه‌ی ایستا یا استاتیک است؛ یعنی اگرچه فرد

صبور به ظاهر در جبهه پیش نمی‌رود؛ اما چون از پیش‌روی دشمن جلوگیری می‌کند،

تلاشی مثبت و مفید دارد. نیز می‌توان گفت: پایداری، درنگی لازم است برای آن‌که

قدرت لازم فراهم آید یا زمان مساعد نبرد فرارسد؛ هم‌چون هواپیما که برای

سوخت‌گیری خود یا فرونشستن طوفان، در فرودگاه می‌ایستد.

۲. نحل (۱۶): ۱۱۱.

۱. آل‌عمران (۳): ۱۴۷.

۳. انفال (۸): ۶۷.

به سبب همین اهمیت و حساسیت بود که امام حسن عسکری علیه السلام در نامه‌ای به ابوالحسن علی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) فرمود:

«ای دوست کهن سال و مورد اعتماد من، صبر پیشه کن و همه‌ی شیعیان مرا نیز به شکیبایی و بردباری وادار که همانا گیتی از آن خداست. آن را به هر کس که بخواهد می‌بخشد و سرانجام از آن پرهیزگاران خواهد بود.»^۱

پس صبر کمین‌گاهی برای بسیج نیروها در نبرد سرنوشت عصر ماست و شخص منتظر در این سنگر، امکانات خویش را برای روز ظهور ذخیره می‌کند و از همین پناهگاه، به دشمن حمله ور شیبخون می‌زند و با او جنگ تدافعی می‌کند. روشن است که لازمه‌ی پیروزی در چنین رزمی، غافل ماندن دشمن، مستور بودن سنگر و مخفی گشتن پیکارگر است. بنا به روایات ما، این منظور در سایه‌ی تقیه به دست می‌آید. ذوالقرنین خطاب به مردمی که در خطر هجوم قومی فاسد بودند، گفت:

﴿فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا * ... فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا﴾^۲

﴿مرا با نیروی یاری دهید تا میان شما و ایشان سدّی بلند برآورم * ... پس نتوانند که بر فرازش روند و نتوانند که شکافش دهند﴾

در تفسیر آیه‌ی فوق، حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«تقیه همانند آن دیوار استوار است. چون بدان عمل کنی، نخواهند توانست تو را نیرنگ زنند یا بر تو دست یابند. تقیه دژی پایدار و بلند است که میان تو و دشمنان خدا، سدّی نفوذناپذیر می‌گردد.»^۳

۱. «فَاصْبِرْ يَا شَيْخِي يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيٍّ وَ أَمْرٌ جَمِيعٌ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» (مناقب آل ابي طالب ۴: ۴۲۶)

۲. كهف (۱۸): ۹۶-۹۸.

۳. قال: «التَّقِيَّةُ... إِذَا عَمِلَ بِالتَّقِيَّةِ لَمْ يَقْدِرُوا فِي ذَلِكَ عَلَى حِيلَةٍ وَ هُوَ الْحِصْنُ الْحَصِينُ وَ صَارَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ سَدًّا لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ نَقْبًا.» (تفسير العياشي ۲: ۳۵۱)

به جهت این خاصیت ارزشمند تقیه است که حضرت رضاعلی^{علیه السلام} فرمود:

«مَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا.»^۱

«آن که به کلی دست از تقیه بشوید پیش از آن که قائم ما قیام کند پس از ما نیست.»

فهم دقیق این بیان نیاز به توضیح فراوان دارد؛ اما مختصر و مفید آن که: چون لازمه‌ی ظهور، مهیاشدن گروه بسیاری از شیرمردان پارسا و کارآزموده که اوصافشان پیش‌تر گفته شد برای یاری و نصرت حضرت مهدی^{علیه السلام} است، پس ملت شیعه باید بیش از هر چیز و پیش از هر کار، به فراهم ساختن این جنگ‌آوران پاک و دلاور همت‌گمارد و برای تربیت آنان تلاش و کوشش کند و به هیچ بهانه نباید نیروی آنان را هدر دهد و تلف کند. از آن سو، دشمنان و بدخواهان در صد دند تا به هزار و یک دسیسه، قدرت شیعه را نابود سازند و این گروه مبارز را از هم بپاشند. در این میان، جز پنهان‌کاری و دشمن‌فریبی - یعنی تقیه - چاره چیست؟ مثالی بشتوید:

انسان بی‌نواایی که آرزو دارد خانه‌ای بخرد و از آوارگی راحت شود، باید از مخارج خود بکاهد و مازاد درآمدش را پس‌انداز کند تا پس از مدتی، دارایی

۱. این فرموده بخشی از روایت زیر است:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ.» فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِلَى مَتَى؟ قَالَ: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَسْغُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا. فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا.» فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ؟ قَالَ: «الزَّايِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُظَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي تَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ.» : «کسی که از گناه پرهیزد دین ندارد و کسی که تقیه نکند ایمان ندارد. همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا کسی است که به تقیه بهتر رفتار کند.» گفته شد: ای فرزند پیامبر تا کی؟ فرمود: «تا هنگام وقت معلوم که زمان قیام قائم ما دودمان پیامبر است. پس هر کس پیش از خروج قائم ما، تقیه را به کلی ترک گوید از ما نیست.» گفته شد: ای فرزند پیامبر، قائم خاندان شما کیست؟ فرمود: «نسل چهارم از فرزندان من، زاده‌ی بانوی کنیزان که خدا به دست او زمین را از هر ستم و بیدادی پاک و پاکیزه می‌سازد؛ آن که مردم در ولادتش تردید می‌کنند و او پیش از خروجش غیبی دارد...» (کفایة الأثر:

ذخیره‌اش به اندازه‌ای برسد که بهای مسکن مناسبی باشد. حال، اگر این انسان، پس‌اندازش را برای خرید چیزهای بی‌اهمیت و غیر لازم، مصرف کند یا در دست‌رس هر کس و ناگس گذارد، هیچ‌گاه صاحب خانه نخواهد شد؛ زیرا یا دارایی‌اش به حدّ خرید مسکن نمی‌رسد یا گرفتار دستبرد دزدان و غارتگران می‌گردد.

پس شیوه‌ی جنگی تقیّه، به معنای دست از تکاپو کشیدن و با بیگانه هم‌دست گشتن نیست؛ بلکه پوشاندن تلاش‌ها و خام‌کردن دشمن‌ها است؛ همان‌طور که در علوم نظامی از آن به استتار و غافل‌گیری یاد می‌کنند. حضرت صادق علیه السلام در حدیثی، از این تاکتیک، تعبیر به خُباء^۱ می‌فرماید. خُباء به این معانی آمده:

۱- خیمه‌ای که انسان را از دید دیگران یا وزش باد و ریزش باران و تابش آفتاب مصون می‌دارد.

۲- لفاف بذر، مانند پوسته‌ی روی دانه‌ی گندم.

۳- خاکستری که روی آتش را می‌پوشاند.

۴- کاسبرگ گل.^۲

در تمام این معانی، مفهوم نگه‌داری و پوشش وجود دارد.

دشمن از دور راه می‌تواند سدّ تقیّه را بشکافد و به نقشه‌ها و برنامه‌های منتظران راستین دست یابد؛ یکی گفتار و دیگری کردار. پس انسان چشم‌به‌راه، باید زبانش را سخت مهار کند. هر سخن را هر جا و هر زمان نگوید و به‌ویژه از پخش اخبار جبهه‌ی شیعه بپرهیزد. نیز تا می‌تواند رفتار حسّاس خویش را در درون خانه و کاشانه‌اش که دور از چشم اغیار است تمرکز دهد و کم‌تر تظاهر خارجی به نبرد با دشمن کند. از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند: برترین شیوه‌ای که یک مؤمن در ایام غیبت می‌تواند داشته باشد چیست؟ فرمود:

۱. «وَاللّٰهُ مَا عُبِدَ اللّٰهُ بِشَيْءٍ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الْخُبَاءِ.» قُلْتُ: وَمَا الْخُبَاءُ؟ قَالَ: «التَّقِيَّةُ.» (وافی: ۵: ۶۸۹)

۲. المُنْجِد: ۱۶۶.

«حِفْظُ اللِّسَانِ وَ لُزُومُ الْبَيْتِ»^۱

«نگه داشتن زبان از زیاده‌گویی و پای بند بودن به خانه بدون تظاهر خارجی.»

امروزه روش نخست را در مقیاس ملت‌ها به عنوان سیستم حفاظت اطلاعات و ضد جاسوسی و روش دوم را به نام سیاست عدم تعهد می‌نامند.

حضرت صادق علیه السلام نیز در بیانی درباره‌ی زمان غیبت دستور دادند:

«إِيَّاكُمْ وَ التَّوْبَةَ»^۲

«از سخن پراکنی و رازگشایی پرهیزید.»

و در جایی دیگر فرمودند:

«آن‌که بر حال ما نگران و از ستم بر ما اندوهگین باشد، هر نفسش تسبیح خداست.

همتتش در یاری ما عبادت اوست و کتمان کار ما برای او، جهادی در راه خدا به‌شمار

می‌آید.»^۳

درباره‌ی آثار و خواصّ ارزشمند این سکوت و کتمان، گفتنی بسیار است^۴؛ امّا

۲. کافی: ۱/ ۳۳۶.

۱. کمال‌الدین: ۱/ ۳۳۰.

۳. «نَفْسُ الْمُتَهَمِ لَنَا الْمُعْتَمِدُ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمَّتْ لِأَمْرِنَا عِبَادَةٌ وَ كِتْمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

(کافی: ۲/ ۲۲۶)

۴. دوست فقید پژوهشگر آقای علی مُنذِر دو جلد کتاب در این باره نگاشته است. وی

چکیده‌ی جلد یکم را این‌گونه به رشته‌ی تحریر درآورده است:

سکوت درنگی است زمینه‌ساز برای اندیشیدن، که تا اندیشه‌های منجمد و بسته به تکان آیند و

به حرکت افتند و منحنی‌ها و مدارهای بسته‌ی باطل را و متکبر را در هر «جای، گاه» دریابند و

بارشناسند...

سکوت ابطان و اخفای همه‌ی تلاش‌ها و حرکت‌هایی است که به نابودی باطل برخاسته‌اند و

دور از چشم باطل که تا سخت غافل خام بماند، رشد و رویایی را آغاز کرده‌اند و این تا آن‌گاه است که به

حدّ نصایی رسند و توانی آن‌چنان یابند که رویاروی باطل بایستند و آشکارا با او درستی‌زنند.

سکوت عاملی است در جهت مهار و کنترل زبان از همه‌ی هرزه‌گویی‌ها و بیهوده‌بافی‌ها و بهتر

این نوشته گنجایش آن را ندارد. پس به دو گفتار از امیر مؤمنان علیه السلام در این جا اکتفا می‌کنیم:

«وَقَدْ أُرْعَدُوا وَأُبْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشْلُ وَ لَسْنَا نُرْعَدُ حَتَّى نُوَقَعَ وَ لَا نُسِيلُ حَتَّى نُغَطَّرَ.»^۱

«(عایشه و طلحه و زبیر و دیگر اصحاب جنگ جمل، در تبلیغات خود) چون رعد خروشیدند و با این حال (در میدان نبرد) سست و ناتوان از کار درآمدند و ما تا دشمن را خوب نابود نسازیم، غوغا نکنیم و تا قطره قطره نباریم، سیل به راه نیندازیم.»

در این دو جمله‌ی کوتاه، یک دنیا درس پیکار و مبارزه نهفته است؛ باید دقیق شد و دریافت.

در کلامی دیگر، حضرتش راه‌رهایی از فتنه‌های آخر الزمان را این‌گونه می‌نماید:

«در آن زمان، جز مردمان باایمان و گم‌نام، نجات نمی‌یابند؛ آن کسان که اگر میان مردم باشند، شناخته نمی‌شوند و اگر نباشند، پی‌جویی نمی‌گردند. اینان، نشانه‌های روشن و چراغ‌های هدایت‌اند. هرگز به سخن چینی و شایعه‌پراکنی و بیهوده‌گویی نمی‌پردازند.»^۲

فراموش نکنیم که این کار آسانی نیست و در احادیث ما آن را تشبیه کرده‌اند به

←

چیزی است که زبان را از آلودگی‌های فسادانگیز و اختلاف‌افکن و ستیزرای آن جلو می‌گیرد و پاس می‌دارد...

سکوت به‌عنوان مرحله‌ای از حیات انسانی - عالمانه و آگاهانه، آن‌گونه که شایسته است - در مسیر شدن دائمی انسانی و فرصتی که تا در آن، هر فرد در تکاپوی مستمر و جدی خویش مسیر راستین هدایت و چگونگی رفتن را نیز باز شناسد و آنچه را که باید، از توشه و سلاح برگیرد و آن‌گونه که شاید، تجهیز شود تا در صبح دم طلوع خویشتن آگاه و توانمند و مجهزش، روز آفرین و روشنایی را باشد.

۱. نهج البلاغه: ۵۴.

۲. «ذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نَوْمَةٍ، إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرَفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ. أَوْلِيكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ الشَّرِّ، لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ وَلَا الْمُنْدَابِيحِ الْبُذُرِ.» (نهج البلاغه: ۱۴۹)

این که کسی با کف دستش، تیغ‌های تیز درخت خاررداری را چنان بتراشد که صاف و نرم گردد.^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از او پرسید: عبادت نهانی در زمان غیبت امام و دولت باطل، برتر است یا عبادت آشکارا در زمان ظهور امام و دولت حق؟ پاسخ داد: «به خدا سوگند، همان‌گونه که صدقه‌ی پنهان از آشکار بهتر است، عبادت نهانی شما در حکومت باطل... که رهبرتان پنهان شده و ترس از دشمن شما را فراگرفته و ناچار گشته‌اید که به ظاهر دست از جنگ بردارید و آتش بس دهید... از عبادت آشکار شما در حکومت حق و هنگام ظهور، برتر و شایسته‌تر است... خدا به کردار نیکوی مرد یا ایمان در دوران سختی، دو برابر پاداش می‌دهد؛ آن‌گاه که نسبت به دین و امام و جان خویش، بر شیوه‌ی تقیه رفتار کند و زبانش را نگه دارد... چرا که شما بر مردم دوران ظهور در پذیرش دین خدا و انجام دستورها و فرمان‌های او پیشی جسته‌اید و پنهان از دشمن با پیشوای مستور خود، بندگی خدا می‌کنید؛ گوش به فرمان رهبر و پایدار در دفاع از او بید؛ انتظار دولت حق را دارید و از شاهان ستمگر بر جانتان و امامتان می‌هراسید و به حقوق از دست رفته‌ی خود و پیشوایتان در چنگال جورپیشگان می‌نگرید و ناچارید که برای معاش اندک خود رنج بسیار به خود هموار سازید. بدین سبب، شما پاداش دو برابر دارید؛ بر شما گوارا باد!»

در این جا راوی می‌پرسد: پس چرا مشتاق روی کار آمدن حکومت حق باشیم؟ امام می‌فرماید:

«شگفتا! مگر دوست نداری که حقیقت آشکار شود و عدالت گسترده گردد و زندگی توده‌ی مردم نیکو باشد و گفتارها یکی شود و دل‌ها به هم پیوند پیدا کند و سرپیچی از فرمان خدا نکند و قوانین الهی اجرا گردد و حق به صاحبش برسد و ترس از هیچ‌کس، سبب نشود که حقیقتی پنهان بماند؟ سوگند به خدا هر کس در این حالتی که گفتیم از دنیا رود، نزد خدا، ارجمندتر از بیش‌تر شهیدان بدر و اُحد شمرده می‌شود. پس شما را مژده باد.»^۲

۱. امام صادق علیه السلام: «الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ بِيَدِهِ.» (کافی ۱: ۳۳۵)

۲. «... وَاللَّهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ

چکیده‌ی سخن آن که انتظار رزمی تدافعی و نبردی فرسایشی است که به عنوان مقدمه‌ی جنگ بزرگ، باید تا قیام قائم تداوم یابد. رزم آوران این نبرد طولانی منتظران حقیقی‌اند که پیوسته بیدار و هشیار در درون کمین‌گاه صبر، پشت سنگر تقیه و زیر پوشش کتمان و سکوت بدون حتی یک روز وقفه، به پیکار مقدس خویش ادامه می‌دهند، چرا که شاید همان روز، روز ظهور باشد. مگر به ما سفارش نشده که:

«تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ.»^۱

«شب و روز چشم به راه آمدن مولایت باش.»

←

الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْمُنْدَنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ... وَ يُضَاعَفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً...» (کافی ۱: ۳۳۳-۳۳۴)

آزمونى دیرپا

تربیت و سازندگی در سرتاسر جهان مادی ارزش‌زا و قیمت‌افزاست. برلیان گران‌بها و درخشان از همان کربن که در زغال‌سنگ تیره و کم‌بها وجود دارد ساخته شده است؛ با این تفاوت که الماس در زیر فشار طبقات زمین تصفیه و تزکیه گشته و چنین جلا و صفا یافته است.

امتیاز گل‌های زیبا و عطرآگین باغ بر بوته‌های وحشی کوه نیز به سبب زحمت و تربیت باغبان است. رسیدگی و پرورش زیادی لازم است تا یک سگ، به جای ولگردی و زیاله‌خواری، پاسداری یا فضاوردی کند. این حقیقت درباره‌ی انسان - که از تمامی آفریدگان رشدپذیرتر است - به مراتب بیش‌تر صدق می‌کند؛ به ویژه که آدمی، به یاوری خرد و اندیشه و بهره‌وری از آزادی و اراده، بر دیگران مزیت دارد. پذیرش و انعطاف بشر در پویش راه‌رشد و رستگاری یا مسیر کفر و گم‌راهی آن چنان زیاد است که می‌تواند از دیو و ددبدتر و پست‌تر شود یا از فرشته و ملک برتر و والاتر. بزرگ‌مرئی و معلّم این جهان خداست. او نعمت و کرامت خویش را در این

دانسته که:

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۱

﴿به انسان، آنچه را نمی دانست، آموخته است﴾

در کاروان مرتبان بشری، پیام آوران آسمانی، پیش گام و پیش تاز و پیش آهنگ اند و داناترین و دل سوزترین و مهربان ترین. همه ی وجود خویش را بی آن که از مردم پاداشی بخواهند^۲، رایگان، وقف تعلیم و تربیت آدمیان می کنند؛ چرا که خدای بزرگ بخش سنگینی از رسالت آنان را پاک ساختن و آیین خرد آموختن به انسان ها قرار داده است.^۳

در آموزش و پرورش کامل و پیش رفته، سه مرحله ی اساسی به چشم می خورد که نبود هر یک، این کار را از اثر و ثمر می اندازد:

۱- تعلیم. در نخستین گام، نقش اساسی را استاد دارد و شاگرد تنها می بیند و می شنود و فرا می گیرد. کار مرتبی این جا دو بخش می شود: یکی بیان گویا و رسای درس و دیگر ارائه ی عملی و تجربی آن.

۲- تمرین. در گام دوم، نوآموز و معلم نقش مشترک دارند. شاگرد با یاری و هم دستی استاد، آموخته های خود را بیان داشته یا تجربه می کند.

۳- امتحان. در گام آخر، نقش اساسی با نوآموز است و مرتبی تنها می بیند و می شنود و ارزیابی می کند. کار شاگرد در این جا، پاسخ درست و کافی در بیان درس و انجام دقیق و کامل در ارائه ی آن است.

به این مثال توجه کنید:

آیا تا به حال پیش آمده که بخواهید به فرد علاقه مند و ناواردی - به فرض برادر تان - فنی یا هنری، مانند شنا، را بیاموزید؟

۱. علق (۹۶): ۶.

۲. به بیان قرآن، همه ی پیامبران می گفتند: ﴿مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ به عنوان نمونه رک. شعراء (۲۶): ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۸۱؛ فرقان (۲۵): ۵۸؛ ص (۳۸): ۸۷.

۳. ﴿يَتْلُو عَلَيْنَا آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ بقره (۲): ۱۳۰، ۱۵۲؛ آل عمران (۳): ۱۶۵؛ جمعه (۶۲): ۳.

برای چنین هدفی، ابتدا باید اصول اساسی شنا را برایش به صورت شفاهی بیان کنید. بعد، به داخل آب رفته، شنا کنید تا خوب مفهوم گفتار شما را درک کند و نحوه‌ی عمل را دریابد (تعلیم).

آن‌گاه، پس از یادآوری پرسش‌آمیزی از فتون اصلی، او را با خود به میان آب می‌برید و در حالی که دست شما او را از فرورفتن و غرق شدن نگه داشته، وادارش می‌سازید تا شنا کند؛ گه‌گاه نیز رهایش می‌کنید؛ اما همین‌که به سبب ناشیگری، گرفتار خطر شود نجات‌اش می‌دهید (تمرین).

سرانجام در بیرون آب می‌مانید و به او دستور می‌دهید که بدون کمک شما در آب ببرد و شنا کند. سپس میزان فراگیری او را می‌سنجید (امتحان).

مرحله‌ی یکم جنبه‌ی آموزشی دارد و مرحله‌ی سوم جنبه‌ی آزمایشی و مرحله‌ی میانی آمیزه‌ای از آن دو، یعنی تمرین و تکرار، است و هر دو جنبه لازم و ملزوم یک‌دیگرند؛ زیرا آموزش بدون آزمایش، تلاشی بی‌فایده و کوششی بی‌نتیجه است.

اندکی ژرف‌تر بگوییم: امتحان از یک سو ابزار سنجش و ارزیابی پرورش‌هاست و از دیگر سو، عامل رویش و به‌سازی پرورش یافته‌ها.

از دیدگاه نخست، اگر آزمایش از نظام آموزش برداشته شود، دیگر نمی‌توان میزان ثمربخشی و انتقال کامل علم و فن و موفقیت کار را به دست آورد؛ بلکه نمی‌توان به انجام کامل تعلیم یقین کرد و بنابراین، ارزش‌یابی و ارزش‌گذاری میزان تربیت، ناممکن خواهد شد.

از بُعد دوم، چنان‌چه امتحان بخشی از نظام تربیتی نباشد، اثر تکاملی پرورش‌ها ناقص خواهد ماند و خواص سه‌گانه‌ی زیر به دست نخواهد آمد:

۱- تصفیه و تزکیه، که ناشی از سختی و دشواری آزمایش است.

۲- ابداع و ابتکار، که هنگام گرفتاری و درماندگی در امتحان بروز می‌کند.

۳- اعتماد به نفس و اتکا به خود، که پس از پیروزی و سربلندی در آزمایش

به وجود می‌آید.

از این رو، در یک سیستم آموزشی کامل، به یقین لازم است مراحل آزمایشی در نظر گرفته شود.

در نظام پرورشی ادیان الاهی، نکته‌ی اخیر به روشنی پیداست. بنابر جهان بینی اسلامی، آفرینش گیتی برای ارزش یافتن و تکامل پذیرفتن انسان‌ها از راه ابتلا و امتحان است. به تعبیر قرآن:

﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱

﴿(خدا) مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام نیکوکردارترید.﴾

و به بیان دیگر:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا: آمَنَّا، وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟﴾^۲

﴿آیا مردم پنداشته‌اند که با گفتن "ایمان آوردیم" رها می‌شوند و دیگر آزموده نخواهند شد؟﴾

گستره‌ی این آزمایش، قلمرو نیات و نفسانیات را نیز در بر می‌گیرد:

﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيَسْمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳

﴿و خدا آنچه در سینه‌های شماست امتحان می‌کند و آنچه در دل‌هایتان است می‌آزماید.﴾

در ادبیات غنی و پرمایه‌ی قرآن، از این مفهوم با چهار واژه‌ی فتنه، ابتلا، تمحیص و امتحان یاد شده است که در زبان عرب به دو معنای: سنجیدن و آزمودن، پاک‌شدن و صفایافتن به کار رفته‌اند.^۴ برای وقتی که طلا و نقره را در آتش سوزان بگدازند تا مواد زایدشان نابود شده و پاک و خالص شوند، همین واژه‌ها به کار می‌روند؛ چنان‌که حضرت رضا علیه السلام در ذیل دومین آیه فرمود:

۱. ملک (۶۷): ۳.

۲. عنکبوت (۲۹): ۳.

۳. آقرب‌الموارد.

۴. آل‌عمران (۳): ۱۵۵.

«همچون زر آزموده می‌شوند و همچون زر، پاک و ناب می‌گردند.»^۱

تفاوت اندک این واژه‌ها به بیان ساده‌تر این است:

ابتلا گرفتار شدن به یک روی داد دشوار و توان فرساست، هم‌چون فقر و

بیماری.

فتنه قرار داشتن بر سر یک گردنه‌ی لغزنده و گیج‌کننده است، هم‌چون محبت زن

و فرزند.

امتحان رنج کشیدن و تحمل کردن برای نتیجه‌ی مطلوب است، هم‌چون

فروبردن خشم و غرور.

تمحیص خالص شدن و تصفیه گشتن پس از حالات پیش است، هم‌چون وفا و

از خودگذشتگی.^۲

اصل آزمایش الهی بر دو پایه‌ی قدرت و آزادی انسان بنا شده است؛ زیرا

بدون دارایی و توانایی و در فضای جبری، ابتلا و امتحان و به دنبالش کفر و پاداش

معنا نخواهد داشت. به فرموده‌ی قرآن:

﴿لِيَبْلُوكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ﴾^۳

﴿تا درباره‌ی آنچه به شما بخشیده، آزمایشتان کند﴾

اینک بنگرید که این اصل اصیل چگونه در صلاح و فلاح و نیک‌بختی و

رستگاری بشر نقش اساسی دارد:

انسانی که خویشتن را قادر و مختار می‌بیند و باور دارد که به هر اندازه از این

دو نعمت و موهبت الهی بهره‌مند گردد، همان قدر بیش‌تر مورد آزمایش خدا خواهد

بود و نیز به این حقیقت پی برده که کوچک‌ترین کنش یا ناچیزترین واکنش او در

دستگاه بی‌کران آفرینش، به دقت ارزیابی و حساب‌رسی خواهد شد و رفتار نیک و بد

۱. «يُقْتَنُونَ كَمَا يُقْتَنُ الذَّهَبُ... يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ.» (کافی ۱: ۳۷۰)

۲. رک. تفسیر و نقد و تحلیل مشنوی ۶: ۴۲۵.

۳. مائده (۵): ۴۹؛ انعام (۶): ۱۶۶.

او ریز به ریز پاداش و کیفر خواهد داشت^۱، پیش از آن که در برابر میزان الاهی مورد سنجش قرار گیرد، رفتار خویش را خواهد سنجید. چنین انسان بیدار و هشیاری، هرگز تن به کردار ناشایست و گفتار نادرست و پندار ناراست در نخواهد داد. شما را به انصاف و شرف و وجدانتان سوگند، آیا در تمامی مکاتب بشری، نهادهای این چنین سازنده و فرازنده سراغ دارید که بتواند شخصیت واقعی و انسانیت حقیقی آدمی را به او بازگرداند؟^۲

جالب این جاست که در برنامه‌ی پرورشی ادیان، نه فقط مردم مورد آزمایش‌اند، بلکه مربیان و امتحان‌کنندگان، خود، همواره به فتنه‌ها مبتلایند. به قول ملای رومی:

گر تو نقدی یافتی مگشا دهان	هست در ره سنگ‌های امتحان
سنگ‌های امتحان را نیز پیش	امتحان‌ها هست در احوال خویش

در داستان‌های قرآنی، تصاویر زنده و گویایی از این آزمایش‌های الاهی که دامن‌گیر انبیا و اولیای خدا شده، زیاد به چشم می‌خورد. بگذارید یکی از پرشورترین آن‌ها را برایتان بازگو کنم.

ابراهیم، پیامبر بزرگ، جوانی را پشت سر گذاشته بود؛ اما فرزندی نداشت؛ زیرا همسرش سارا نازا بود. پس به پیشنهاد سارا با کنیز او هاجر - که زنی خداترس و دین‌دار بود - ازدواج کرد. خداوند پسری پاک‌زاد و نیک‌نهاد نصیب آن‌ها ساخت که وی را اسماعیل نامیدند. ابراهیم این یگانه فرزند را سخت دوست می‌داشت. پس خدا برای آزمودن ابراهیم به او فرمان داد تا اسماعیل و هاجر را از فلسطین به حجاز برد و در بیابانی خشک و سوزان - جایی که امروز شهر مکه است - آنان را سکونت دهد. ابراهیم با آن که این هجران برایش بسیار دشوار بود، حکم الاهی را گردن نهاد و همسر و کودک خردسال را بدان‌جا برد. از آن پس، گه‌گاه، ابراهیم بدان سامان می‌رفت و از

۱. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾. زلزال (۹۹): ۸-۹.

۲. برگرفته از تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ۶: ۴۲۶.

آنان خبری می‌گرفت تا این‌که اسماعیل نوجوانی زیبا و برومند شد. پس خدا بار دیگر دوست کهن‌سال خود را به فتنه‌ی دشوارتری مبتلا ساخت. از او خواست تا فرزند محبوب خود را به دست خویش در راه خدا سر ببرد و قربانی کند.

عجب امتحان سختی! چگونه پدری پیر و کهن‌سال که پس از سال‌ها آرزو، دارای پسر شده، سر از تن نوجوانش جدا سازد؟ به مادر مهربان و غربت‌کشیده‌ی او که از مصر تا فلسطین به دنبال ابراهیم راه پیموده و از فلسطین تا حجاز به خاطر اسماعیل هجرت کرده، چه پاسخ گوید؟

به هر حال ابراهیم تسلیم دستور خدا بود. این قصه‌ی پُر غصّه را با نونهالش در میان می‌گذارد تا بداند که او چگونه می‌اندیشد. اسماعیل با دلی سرشار از ایمان گفت: پدر، فرمان خدا را به جا آور که به خواست خدا مرا شکیباً خواهی یافت. ابراهیم کمی آرام گرفت و بی‌خبرهاجر و هم‌راه فرزند شجاع به سوی قربانگاه مُنی شتافتند.

اهریمن بدکردار در چهره‌ی پیرمردی بیابانی خواست تا ابراهیم را وسوسه کند و به نافرمانی وادارد؛ اما هر بار با خشم و سنگ‌اندازی (= رَمْی) ابراهیم روبه‌رو گردید. چون آماده‌ی کار شدند، اسماعیل به پدر گفت: مرا با ریسمانی محکم ببند تا دست و پا نزنم و جامه از تنم بیرون کن تا چون آن را به مادرم دهی خونین نباشد و قلب حسّاس او را به آتش نکشد. دم‌کارد را نیز تیزتر کن و با تمام نیرو بر گلویم بفشار تا سر بریدن بر تو و جان سپردن بر من آسان‌تر گردد. رخسارم را بر خاک بگذار تا نگاهت با نگاهم بر نخورد و عاطفه‌ی پدری تو را از انجام وظیفه‌ی الهی باز ندارد. پدر و پسر یک‌دیگر را در آغوش گرفتند، بوسیدند و گریستند و آن‌گاه ابراهیم به همان‌گونه که جگرگوشه‌اش گفته بود، رفتار کرد. با قدرت هر چه تمام‌تر کارد تیز را بر گلوی نازک و نازنین فرزند نهاد و کشید. شگفتا؛ هیچ نبرید! دوباره و سه‌باره... لرزه بر اندامش افتاد و اشک و عرق صورتش را پوشاند. خدایا! پس چرا نمی‌برد؟ این‌جا بود که پیام خدا بر او آمد که: دست از این کار بردار؛ زیرا او آن‌چه باید می‌کرد به انجام رسانیده و از امتحانی دشوار، روسپید بیرون آمده است. آن‌گاه ابراهیم گوسفندی را به دستور خدا قربانی کرد. سنّت او تا امروز در مراسم حجّ اسلامی به یادگار مانده تا

آیندگان از آن درس خدادوستی و از خودگذشتگی گیرند.^۱

امت‌های الاهی نیز دچار فتنه و آزمایش خدا بوده‌اند که گاه در آن‌ها پیروز شده و گاه روسیاه گشته‌اند. از آن جمله امت اسلام است که چون آخرین امت‌هاست، بالاترین کلاس را دیده: کتابش قرآن و مربی‌اش خاتم رسولان و شدیدترین امتحان‌ها را داشته است که سه مورد آن را اینک یادآور می‌شویم:

۱- ولایت. پس از درگذشت پیامبر ﷺ، مسلمانان در موضوع جانشینی او آزموده شدند. با آن‌که رسول خدا ﷺ در زمان حیات خویش، بارها و بارها درباره‌ی رهبران آینده‌ی اسلام رهنمودهایی داشت (مانند گفتارش در میهمانی بزرگان بنی‌هاشم^۲ و در جریان مباحله با مسیحیان نجران^۳ و قصه‌ی فقیر و

۱. قصص قرآن: ۶۳-۶۹؛ داستان‌های آسمانی: ۱۷۷-۲۰۴.

۲. در جریان نخستین اعلان عمومی بعثت، رسول اکرم ﷺ ضیافتی ترتیب داد و پس از آن‌که حضرت علی علیه‌السلام سه نوبت پذیرش اسلام خویش را بیان داشت، پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا: همانا این شخص، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست. پس به گفتارش گوش فراداده و فرمانش را گردن نهید.» (خصائص؛ مُسند احمد، الکامل فی التاریخ)

۳. به هنگام مباحله با مسیحیان «نجران»، از سوی خدای متعال، بر پیامبرش چنین فرمان آمد که:

﴿قُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ، ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ آل عمران (۳): ۶۲.

﴿پس به ایشان بگو که: بیاید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانان و جان‌های خود و جان‌های شما را فراخوانیم تا گرد هم آیند. پس نفرین کنیم و آن‌گاه لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم﴾.

رسول اکرم ﷺ به دنبال دستور خداوند، حَسَنین علیهم‌السلام را به عنوان فرزندان، فاطمه علیها‌السلام را به جای زنان و حضرت علی علیه‌السلام را به عنوان جان خویش هم‌راه برد و عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي.»

«بارخدا یا، اینان اهل بیت من‌اند.» (صحیح مسلم، صحیح ترمذی، تفسیر مفاتیح الغیب و...)

انگشتی^۱ و حدیث ثقلین^۲ و از همه رساتر و روشن تر، داستان غدیر^۳؛ اما و سوسه های نفسانی و دسیسه های شیطانی کار را بدان جا کشانید که جز گروهی انگشت شمار (هم چون سلمان و ابوذر و مقداد)، باقی مردم از سفارش ها و دستورهای پیامبر سر پیچیدند و با فرزندی قحافه بیعت کردند و پس از او با پسر خطاب و سپس با زاده ی عقیان که هیچ یک شایسته ی آن مقام نبودند.^۴ شکست در این آزمایش آسببی به

۱. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در رکوع نماز، انگشتی خویش را به بینوایی عطا فرمود، این آیه فرود آمد که:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾
مأنده (۵): ۵۶.

﴿ولیی و سرپرست شما، تنها خداست و پیامبرش و (نیز) آن کسانی که ایمان آورده، نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند﴾ (تفسیر طبری؛ تفسیر فخر رازی؛ صحیح نسائی و...)

۲. نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بارها فرمود:
«إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (صحیح مسلم؛ مسند احمد؛ صحیح ترمذی؛ خصائص نسائی و...)
«من در میان شما دو چیز گران قدر به جا می گذارم که اگر بدان ها تمسک جویند، هرگز پس از من گم راه نخواهید شد: کتاب خدا و اهل بیت من که از یک دیگر جدا نمی گردند تا این که روز رستاخیز در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

۳. در بازگشت از حجة الوداع (آخرین حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)، به فرمان پروردگار، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ضمن خطبه ای حضرت علی علیه السلام را به خلافت و پیشوایی معین ساخته فرمود:
«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاَهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

«هر کس من مولا و سرپرست اویم، این علی نیز مولا و سرپرست اوست. بارخدا یا، دوست بدان هر که دوست اش دارد و دشمن بدان آن که با وی دشمنی ورزد. یاری کن هر که یاری اش دهد و خوار گردان آن کس که او را سبک شمارد.»

علامه ی فقید عبدالحسین امینی در کتاب *پیرارح الغدیر*، بیش از ۴۰۰ دانشمند سنی مذهب را به عنوان راوی این حدیث نام می برد. جالب تر آن که بیش از ۲۵ نفر ایشان، کتاب های مستقل در این موضوع نگاشته اند.
۴. نهج البلاغه، خطبه ی شفشقیه.

اسلام رساند که هنوز، پس از قرن‌ها، جبران نشده و آثارش بارز و آشکار است.

۲- شهادت. با مرگ معاویه- آغازگر سلطنت اشرافی و سیاست ماکیاولی^۱ در تاریخ اسلام- حکومت مسلمانان در چنگال یزید پلید افتاد؛ آن می‌گسار خون‌خوار هوس‌باز که نوای رقص آور تار و تنبور را بر آوای روح‌انگیز اذان نماز ترجیح می‌داد و بهشت جاوید را به یک ته پیاله‌ی شراب می‌فروخت.^۲ چنین جانور پست و پلیدی می‌خواست پیشوای جان‌بازان و پیش‌تاز آزادمردان، امام حسین بن علی علیه السلام را به زور، وادار به بیعت کند؛ اما هیئات که سرخ‌گل بوستان نبوی در لجنزار دولت اموی، مردارگونه بگنجد و بلندآبشار کوهسار علوی در چال‌هرز حکومت یزیدی، مرداب‌گونه بیالاید. پس شهادت سراسر عزت را بر سلامت سراپا ذلت برگزید. در برابر سپاه تباه و روسپاه یزید، مردانه ایستاد و پرچم آزادی افراشت. این جا بود که دیگر بار، امت مسلمان در بوته‌ی امتحان قرار گرفت. هفتاد و چند نفر پیروز و سرافراز بیرون آمدند و دیگران مردود و سرافکنده شدند. جنایات کربلا، لطمه‌ای عظیم و صدمه‌ای شدید بر پیکر جامعه‌ی اسلامی وارد آورد.

۳- غیبت. دیرپاترین و دشوارترین فتنه، غایب‌شدن منجی دادگر و منتقم جهان‌گستر، امام مهدی علیه السلام است. «دیرپاتر» گفتم؛ زیرا پیش از هزار و صد و چهل سال به درازا کشیده و «دشوارتر» گفتم؛ چرا که رتبه‌ی نهایی آزمایش الهی است.

۱. نیکلای ماکیاولی حقوق‌دان و سیاست‌شناس ایتالیایی که خلاصه‌ی نظریه‌ی او این است که هدف در امور سیاسی، وسیله را مباح می‌کند؛ یعنی برای دست‌یابی به مقاصد سیاسی، انجام هرگونه خیانت یا جنایتی مجاز است. امروزه، سیاست‌مداران بیش‌تر از نظریه‌ی او پیروی می‌کنند.

۲. از اشعار اوست:

مَعَشَرَ النَّدْمَانِ قَوْمُوا وَ اَثْرُكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي
و اَشْرَبُوا شَرْبَ مُدَامٍ وَ اَسْمَعُوا صَوْتَ الْاَغَانِي
سَقَلْتَنِي نَعْمَةُ الْعِيدَانِ عَنْ صَوْتِ الْاَذَانِ
و تَعَوَّضْتُ عَنِ الْحَوْرِ عَجُوزاً فِي الدُّنَانِ

هم‌نشینان من، برخیزید و از گفتار معنوی درگذرید، جامی شراب بنوشید و به آواز خوانندگان گوش فرادهید.

آهنگ عود و تار مرا از شنیدن آوای اذان باز داشته و حوران بهشتی را با شراب کهنه‌ی ته پیاله عوض کرده‌ام. (درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، عبدالکریم هاشمی نژاد)

از پیش بیان شد که بالاترین سطح امتحان، وقتی است که مربی، شاگرد را تنها بگذارد و او ناچار شود بدون رهبری و رهنمایی استاد به اجرای درس و انجام برنامه پردازد. امتحان غیبت یعنی همین.

در روزگاران گذشته، پیامبران یا امامان هم‌راه و هم‌گام مردم بودند و در فتنه‌ها و بلاها آنان را بیدار و هشیار می‌ساختند. اگر هم گه‌گاهی نمونه‌هایی از ناپیدی پیشوای الهی دیده می‌شود، زمانی کوتاه و اندک دارد. برای مثال، چون حضرت موسی به میقات خدا می‌شتافت، در غیاب او مردی سامری نام، گوساله‌ای زرّین‌پیکر ساخت که صدای خاصی می‌کرد و به یهود گفت: آفریدگار شما این است! آنان باور کردند و به سامری گرویدند و اندرز و هشدار هارون را گوش ندادند که می‌گفت:

«ای مردم! به این گوساله تنها آزموده می‌شوید و خدای رحمان است که آفریدگار شماست.»^۱

سرانجام، موسی بازگشت و آن گوساله بسوزانید و به دریا ریخت و بنی اسرائیل به خطای خویش پی بردند. همه‌ی این لغزش و انحراف بر اثر اندک‌زمانی دوری از رهبر پیش‌آمد.

ای خواننده‌ی صاحب‌دل! بیا لحظه‌ای کتاب را کنار بگذار و با دلی شکسته، به درگاه خدا روی آور و بگو:

پروردگارا، تو بر جهودان که چهل روزه، آیین توحید به مرام شرک فروختند و گوساله‌ی زرّین به جای تو پرستیدند ترحّم کردی؛ موسی را بازگرداندی و به اندک کيفری، آنان را بخشودی. ما اینک با شرمساری از این که فریب گوساله‌ی طلایی تمدن مادی را خورده‌ایم، به پوزش خواهی آمده‌ایم و تو می‌دانی که ایام هجران ما از رهبر حقیقی مان مهدی، ده‌هزار بار بیش از روزهای دوری یهود از موسی است. پس بیا و ما را بیخشای و منجی دین‌گستر ما را برسان؛ همان که به ما آموخت تا با تو بگوییم:

۱. «یا قوم، إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَانُ.» طه (۲۰): ۱۰.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتْنَا وَغَيْبَةَ وَايَّتِنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا
وَسِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا.»^۱

«بارالها! از نبود پیامبرمان و نهانی رهبرمان و زیادی دشمن و کمی یاور و سختی
آزمایش‌ها بر ما و هم‌پشتی مردم زمانه علیه ما، به آستانت شکایت آورده‌ایم.»

در متون گران‌بار حدیث شیعه، بارها غیبت مهدی را آزمایش مردم خوانده‌اند.
امام کاظم علیه السلام:

«به یقین، غیبت مهدی، امتحانی از جانب خداست که مردم را بدان خواهد آزمود.»^۲

امام صادق علیه السلام:

«نه، سوگند به خدا، آن‌چه چشم به‌سویش دوخته‌اید (یعنی دولت پُرشوکت مهدی) پدیدار نمی‌شود مگر این‌که بیخته و غربال شوید. نه، سوگند به خدا، نمی‌شود مگر این‌که تصفیه و پاک‌گردید. نه، سوگند به خدا، نمی‌شود مگر این‌که نیک و بدتان از هم جدا شوید. نه سوگند به خدا، نمی‌شود مگر پس از نومییدی همگانی (از این‌که بشر، خود بتواند خود را نجات دهد). نه، سوگند به خدا، نمی‌شود مگر آن‌گاه که نیک‌بختان راه سعادت را در پیش گیرند و بدبختان راه شقاوت را.»^۳

حضرت صادق علیه السلام در روایت دیگری برای فهم بهتر آزمایش غیبت، این داستان را بازگو می‌فرماید:

«خداوند برای نوح پیامبر - که سخت مورد آزار قوم خود بود - هفت هسته‌ی خرما فرستاد و او را فرمان داد تا آن‌ها را بکارد و مژده داد که در رشد و به میوه نشستن این‌ها، برای شما گشایشی خواهد بود. نوح پیروان خویش را بشارت گفت و هسته‌ها را بکاشت و پرورش داد تا درختانی بارور شدند. آن‌گاه از خدا درخواست نصرت کرد؛ اما

۱. اقبال‌الاعمال ۱: ۶۱.

۲. «إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.» (کافی ۱: ۳۳۶)

۳. «لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَقْدُونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغْرَبُوا. لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَقْدُونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ حَتَّى تُتَخَّصُوا. لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَقْدُونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ. لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَقْدُونَ إِلَيْهِ أُعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشُقَّ مَنْ يَشُقُّ وَيَسْعُدُ مَنْ يَسْعُدُ.» (کافی ۱: ۳۷۰ -

خدا به وی پیام فرستاد که هسته‌های تمام خرماهای این درختان را دوباره بکار و تلاش و پایداری پیشه کن که در رشد و میوه‌دادن آن‌ها، آسایش شما خواهد بود. در این جا، سی صد تن از یاران نوح که سست‌ایمان بودند، تاب نیاورده از او برگشتند.

به‌هرحال نوح، از نو، خرماها را کاشت و... تا هفت نوبت این برنامه تکرار شد و در هر بار گروهی از مردم ناپایدار از او رو گرداندند تا سرانجام خدا به نوح خبر داد که اینک، پیروان تو پاک و خالص شده‌اند و بی‌ایمانان و منافقان از میانشان رفته‌اند و اگر نصرت من زودتر به شما می‌رسید، در بین شما، افراد ناپاک و گم‌راه می‌بودند و در دوران حکومت شما، به دشمنی با برادران خود پرداخته، برای ریاست‌خواهی، جنگ به‌راه می‌انداختند و بدون هم‌فکری با دیگران، زمام کار را به‌دست گرفته، امر و نهی می‌کردند و چنین زشت‌کاری‌ها با حکومت الاهی سازگار نبود. پس اکنون از چوب همان درختان کشتی بساز...

غیبت قائم نیز همین‌گونه است؛ آن قدر به درازا می‌کشد تا هر که سرشتی ناپاک دارد، از دین برگردد و حق و ایمان، پاکی و صفا یابد.^۱

آگاهی بر چگونگی غیبت، در شناخت بیش‌تر و بهتر این آزمایش کمک شایانی است.

حضرت صادق علیه السلام:

«روشی که از یوسف پیغمبر در امام قائم است، رخ پوشاندن است. خدا میان او و مردم پرده‌ای ناپیدا می‌کشد؛ او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.»^۲
«برادران یوسف با آن که پیامبرزاده بودند، با او خرید و فروش و گفت‌وگو می‌کردند،

۱. متن حدیث مفضل است. این جا خلاصه‌ی ترجمه‌ی آن را آورده‌ایم. رک. کمال‌الدین ۲:

مثال‌گویای حضرت صادق علیه السلام، ما را به یاد حوادث پس از انقلاب در تمامی ملت‌ها می‌اندازد. بزخوردها، ستیزه‌ها، کشتارهایی که میان انقلابیون روی می‌دهد و ناشی از نارسایی‌های معنوی یا ناپاکی‌های درونی است؛ هم‌چون ستیز میان دانتن و روبسپیر در فرانسه، تروتسکی و استالین در روسیه، بن‌بلا و بومدین در الجزایر.

۲. «وَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ يَوْسُفَ فَالْسُّرُّ، يَجْعَلُ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.»

پس در عین برادری، او را نشناختند تا خود خویش را شناساند و گفت: من یوسفام... این امت چگونه باور نمی‌کنند که خدا با حجت خود همان رفتار کند که با یوسف کرد، که حضرتش در بازارهایشان رفت و آمد کند و بر فرش‌هایشان پای نهند و او را نشناسند تا آن زمان که خدا اجازه دهد.^۱

دومین نایب خاص:

سوگند به خدا که امام عصر علیه السلام، همه ساله در مراسم حج حضور می‌یابد، پس مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند و او مردم را می‌بیند و می‌شناسد.^۲

پس دریافتیم که معنای غیبت، مرگ و نیستی یا خواب و بی‌هوشی نیست و حضرت مهدی را در جهانی دیگر و تحت شرایطی خاص نگه‌داری نمی‌کنند^۳؛ بلکه زیر همین آسمان کبود و در میان همین مردم عنود، اما ناشناخته و مرموز به سر می‌برد. غیبت او برای شیعیانش از جنبه‌ی روحانی نیست، چه بسا جسمانی هم نباشد؛ زیرا دیده می‌شود ولی بیننده درک نمی‌کند که او کیست. به این داستان تکران‌دهنده و شورآفرین گوش فرا دهید:

دانشمند بزرگوار شیعه، علامه‌ی حلی در یادداشتی می‌نویسد که: شبی برای زیارت حضرت حسین علیه السلام، سوار بر الاغ به سوی کربلا می‌رفتم و تازیانه‌ای در دستم بود که با آن استرم را می‌راندم. در میانه‌ی راه به مردی برخوردیم که لباس بادیه‌نشینان بر تن داشت و پیاده می‌رفت. هم‌سفر شدیم و به گفت‌وگو پرداختیم. از سخنانش

۱. «إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ عليه السلام كَانُوا أَسْيَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يَوْسُفَ وَبَاعُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ: أَنَا يَوْسُفٌ... فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلًّا وَعَزًّا بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ أَنْ يَنْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَّأُ بِسُطُحِهِمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ.» (کافی ۱: ۳۳۶-۳۳۷)

۲. جناب محمدبن عثمان عمروی:

وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لِيَحْضُرُ الْمُسَوِّمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. (کمال‌الدین ۲: ۴۴۰)

۳. تنها و تنها شیخیه به تقلید از شیخ احمد آحسائی، گمان کرده‌اند که حضرتش در عالمی که هورقلیاء نام دارد، زندگی می‌کند. (جوامع‌الکلم ۱: ۱۰۳؛ رساله‌ی رشتیه)

دانستم که دانشوری آگاه و بی مانند است. با برخی مسائل پیچیده، وی را آزمودم. دریافتیم که حلال این گونه مشکلات است. پس چندین موضوع را که بر من دشوار آمده بود از وی جویا شدم. همه را روشن و آسان ساخت تا این که در یک مسأله، فتوایی داد خلاف آنچه نظر من بود. گفتم: این فتوا با اصول و قواعد سازگار نیست و بدون برهان رسانمی توان آن را پذیرفت. او گفت: «دلیل بر این نظر، حدیثی است در کتاب تهذیب شیخ طوسی.» پاسخ دادم: چنین سخنی را در تهذیب به یاد نمی آورم و از شیخ در هیچ جا ندیده ام. گفت: «به کتاب تهذیبی که در خانه داری رجوع کن، در فلان صفحه و فلان سطر هست.» به شگفت آمدم که این گفتار، نوعی علم غیبی است. در شناخت این مرد ناشناس سرگشته و حیران شدم. با خود گفتم: نکند این کسی که در تمام راه، من سواره ام و او پیاده، همان گوهر یگانه ای است که آسیاسنگ این جهان، بر گرد وجود او گردان است؟ هوش از سرم برفت و تازیانه از دستم بیفتاد. به کنایه از او پرسیدم: آیا در غیبت کبری، می شود به دیدار آقا و مولایمان امام زمان علیه السلام شرفیاب شد؟ در این لحظه او خم شده تازیانه را از زمین برداشته بود؛ آن را در دست من نهاد و گفت: «چرا نمی شود؟ در حالی که دستش اکنون در دست توست.» از شدت شوق خود را به پاهایش افکندم و بی هوش شدم. چون به حال آمدم، تنها بودم و او رفته بود. از غفلت و جسارت خود، سخت افسرده و اندوهگین شدم و چون به خانه بازگشتم، آن حدیث را در همان صفحه و سطر کتاب تهذیب که او فرموده بود یافتیم.^۱

به هر حال، اگر برخورد بصری و جسمانی در غیبت کبری، به ندرت پیش می آید، دیدار قلبی و روحانی همواره برقرار است. تنها باید دریچه ی دل را به سوی حضرتش گشود. به تعبیر امام کاظم علیه السلام:

«يَغِيبُ عَنِ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ

ذِكْرُهُ»^۲

۱. منتخب الأثر، فصل پنجم، باب دوم، ح ۷.

۲. كفاية الأثر: ۲۷۰.

«شخص او از دیدگان مردم پنهان است؛ ولی یادش از دل‌های اهل ایمان ناپدید نگردد.»

دانشور گران‌مایه و عارف عالی‌قدر شیعه، مرحوم سید علی بن طاووس - که بارها به شرف دیدار امام زمان علیه السلام توفیق یافته و نمونه‌ای آموزنده برای همه‌ی ماست - در کتابی که برای فرزندش نگاشته می‌گوید:

پسرم، اگر بدانم که می‌توان رازهای پنهان را پیش تو گشود، حقایقی را درباره‌ی امام زمان علیه السلام برایت فاش می‌سازم که هرگز به اشتباه نیفتی و از برهان‌های عقلی و گفتارهای نقلی، بی‌نیاز گردی... زیرا شناخت پدرت به آن حضرت علیه السلام، به یقین از شناسایی‌اش به این آفتاب بیش‌تر و کامل‌تر است.^۱

آری، منتظر راستین را معرفتی این‌چنین باید تا همواره مولایش را حاضر ببیند و برای خدمت او آماده گردد و به زبان حال و مقال گوید:

لَئِنْ غَبَّتْ عَيْنِي وَ شَطَّ بِكَ النَّوَى
فَأَنْتَ بِقَلْبِي حَاضِرٌ وَ قَرِيبٌ
خِيَالِكَ فِي فِكْرِي وَ ذِكْرِكَ فِي فَمِي
وَ مَثْوَاكَ فِي قَلْبِي، فَأَيْنَ تَغِيبُ؟

گرچه از دیده‌ی من رفتی و پنهان گشتی
نه خیالت زود از یاد و نه نامت ز زبان
لیک در قلب من‌ای حاضر و نزدیک به من
چون‌که در قلب من‌ای کنی تو نهانی از من؟

از بهترین نشانه‌های حضور قلبی امام برای شیعیان، عرض ادب و ایراز احترامی است که نسبت به حضرتش، پس از شنیدن لقب مخصوص ایشان، قائم، به عمل می‌آورند؛ یعنی از جای برمی‌خیزند؛ روی به قبله می‌کنند، دست بر سر می‌گذارند و از خدا شتاب او را در قیام، درخواست می‌کنند. از امام صادق علیه السلام سبب این کار را پرسیدند. فرمود:

«زیرا او غیبتی دراز دارد که در آن، از بس به دوستانش مهر می‌ورزد، چون وی را با لقب قائم که یادآور او و افسوس بر غربت اوست نام ببرند، بر آن‌ها نظر لطف و عنایت می‌افکند و لازمه‌ی بزرگ‌داشت هر مولای بزرگوار، هنگامی که دیدگان شریف خود را

بر بنده اش دوزد، برخاستن آن بنده‌ی شرمنده است.

پس شیعه نیز در چنین حالی باید برخیزد و از خدای بزرگ بخواهد که زودتر آسودگی او را برساند و اندوه وی را بزداید.^۱

چنین احساسی نشانه‌ی بالاترین رتبه‌ی ایمان و برترین درجه‌ی تربیت انسان است. مگر نه این که حدّ کمال رشد و پرورش هنگامی است که فرد تربیت شده بتواند در نبودِ مرتبی چنان عمل کند که در حضور او عمل می‌کرد؟ معنای این سخن همان احساس شهود امام غایب است که بر اثر آن، انسان منتظر همان‌گونه در غیاب حضرتش تلاش و تکاپو دارد که در زمان ظهور و همان‌گونه به او ارادت و اشتیاق می‌ورزد که به امام ظاهر و مشهود.

این کامل‌ترین پاسخ به آزمایش غیبت و والاترین شکل افتخار است که در گفتاری گیرا و دل‌نشین از امام سجّاد علیه السلام بیان شده است:

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبِيَّةٍ، الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالسَّيْفِ، أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شِيعَتُنَا صِدْقًا وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا وَ جَهْرًا.»^۲

«همانا به راستی مردم زمان غیبت مهدی، که به امامت او گرویده و ظهورش را چشم به راه باشند از مردم همه‌ی زمان‌ها برتر و والاترند؛ زیرا خدا به آنان خرد و بینشی بخشیده که برای ایشان پنهانی امام، همانند دیدار آشکار اوست. خدا در آن زمان

۱. «لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً طَوْلَانِيَّةً وَ مِنْ سِدَّةِ الرَّاقَةِ إِلَى أَحَبَّتِهِ يَنْظُرُ إِلَى كُلِّ مَنْ يَذْكُرُهُ بِهَذَا اللَّقْبِ الْمُشْعِرِ بِذَوْلِيَّتِهِ وَ الْحَسْرَةِ بِعُزْبَتِهِ وَ مِنْ تَعْظِيمِهِ أَنْ يَقُومَ الْعَبْدُ الْخَاضِعُ لِصَاحِبِهِ عِنْدَ نَظَرِ مَوْلى الْجَلِيلِ إِلَيْهِ بِعَيْنِهِ الشَّرِيفَةِ، فَلْيَقُمْ وَ لِيَطْلُبْ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ تَعْجِيلَ فَرَجِهِ.» (الزّام النّاصب ۱: ۲۷۱)

۲. کمال‌الدین ۱: ۳۲۰.

منزلت مجاهدان جنگ‌آور دوران پیامبر را به آنان می‌بخشد. آن‌ها به حق شیعه‌ی
مایند و به‌راستی به ما اخلاص می‌ورزند و در آشکار و نهان، مردم را به آیین خدا فرا
می‌خوانند.

انتظار، از این دیدگاه، دشوارترین درس دین‌داری در بالاترین کلاس رشد
است؛ درسی که در عبارت هم‌سانی غیبت با شهود خلاصه می‌شود و این خود کمالی
بس بزرگ است؛ تا بدان پایه که پیامبر انسان‌هایی چنین تربیت یافته را برادران
خویش می‌خواند و دیدارشان را از خدا می‌خواهد.^۱

در پیشگاه تاریخ

گذشت زمان در زمینه‌های انسانی و اجتماعی، محکی افشاگر و میزانی روشنگر است که هر مدّعی نادرست را روسیاه می‌سازد و هر تهمت ناشایست را یک سره می‌زداید.

در مباحث فکری و نظری گذشته دیدیم که ننگِ ناروای تخذیر، به حکم خرد و دانش بر دامان پاک انتظار نمی‌نشیند. اینک در پی آن‌ایم تا در دادگاه عدل تاریخ، به شهادت روزگار گوش فراداده، نتایج عینی و واقعی این چشم‌به‌راهی را بررسی کنیم و بنگریم که آیا انتظار ظهور در سرگذشت تشیع، نقشی رکودآفرین داشته یا خیر.

تاریخ پُر فراز و نشیب اسلام هیچ گروه و دسته‌ای را نشان نمی‌دهد که به اندازه‌ی شیعه، از دوست و دشمن آسیب و گزند دیده باشد؛ اما هم‌چنان پایدار و استوار بماند و همواره به رشد و ترقّی خود ادامه دهد. تشیع در این زمینه، از حیث شدت و کیفیت یا از جهت گسترش و کمّیت یا از نظر امتداد و مدّت، هم‌تا و هم‌مانند ندارد. بهتر است اندکی دقیق‌تر شویم:

از درگذشت پیامبر تا امروز، یعنی نزدیک به چهارده قرن، این اقلّیت مظلوم و مبارز زیر ضربات کشنده و حملات نابودکننده‌ی مخالفان - که اکثریت حاکم زمان

بوده‌اند. قرار داشته و ایستادگی کرده است. این حملات و ضربات، در تمامی ابعاد (انسانی، علمی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی) وارد می‌آمده و هنوز هم می‌آید. تنها اگر از بُعد نخست به تاریخ شیعه بنگریم، در سرتاسر آن، جز این نمی‌بینیم:

ترس و هراس، زنج و شکنج، حبس و تبعید، خون و شهادت. در اولین برگ این تاریخ، سرگذشت امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام ثبت شده است؛ سراسر آن درد، فشار، محرومیت و استضعاف و سرانجام هر دو شهادت؛ یکی با پهلوی شکسته و دیگری با فرق شکافته و این تازه آغاز کار است.

هر چه ورق بزنیم، برگ‌های این تاریخ یا سُرخ‌اند یا کبود؛ یا به رنگ چهره‌ی زهرچشیده‌ی امام مجتبی علیه السلام، یا هم‌رنگ رخسار خون‌پاشیده‌ی سیدالشهدا علیه السلام.

یاران و پیروان این رهبران نیز سرنوشتی همانند داشتند. آدم‌کشان و جنایت‌کارانی نظیر عبیدالله بن زیاد، حجاج بن یوسف، حمید بن قحطبه به دستور خلفای جبار و جفاکار اموی، مروانی و عبّاسی، سخت‌ترین آسیب‌ها و شدیدترین آزارها را بر آنان وارد می‌آوردند و بی‌رحمانه از ایشان می‌کشتند و نابود می‌ساختند. چه مناره‌ها که از سر شیعیان افراشته نشد و چه دیوارها که از پیکر آنان ساخته و پرداخته نگشت. به راستی، چشم و دل آدمی از یاد آن همه وحشیگری و جنایت، اشک‌بار و پُر خون می‌شود و زبانش از بیان فرو می‌ماند.

دردناک‌تر، خفقان علمی و اختناق فرهنگی شگفت‌آوری بود که بر آن‌ها تحمیل می‌شد؛ گاه، ناگزیر، کتاب‌ها و مکتوب‌های خود را به زیر خاک پنهان می‌ساختند یا برای پاسخ یک اشکال مذهبی ناچار می‌گشتند در قالب یک فروشنده‌ی دوره‌گرد، به بهانه‌ی فروش کالایی، خود را به خانه‌ی امام وقت برسانند و پاسخ خویش جو یا شوند یا هم‌چون هشام بن الحکم، به جرم مناظره و دفاع علمی از حریم تشیع، مورد تعقیب و محکوم به اعدام گردند.^۱ این اوضاع دشوار و جان‌فرسا در دوران

غیبت نیز ادامه داشته و شیعه از فشار و کشتار در امان نمانده است. دانشور پارسا و فرزانه، مرحوم علامه‌ی امینی در کتاب *شهداء الفضیلة* خود شرح زندگانی بیش از یک صد و بیست تن از فقیهان و عالمان نامدار شیعی را که در هزاره‌ی اخیر، در راه عقیده‌ی خویش جان باخته‌اند می‌نگارد. به یقین این رقم محصول کاوش ایشان است و گر نه، عدد دانشمندان شهید شیعه بیش از این‌هاست.

چرا دور برویم؟ هم‌اکنون که این نوشته تحریر می‌شود، جهان تشیع در مرگ تازه‌ترین شهید معارف جاوید خویش، عالم مجاهد، فیلسوف مبارز، مربی پاک‌باخته و انقلابی وارسته، شادروان استاد مرتضی مطهری که قربانی نبردهای علمی و تلاش‌های اجتماعی خود علیه چپ‌ها و چپ‌زده‌ها شد عزادار و اندوه‌بار است.

خلاصه کنم؛ آن چه ملت شیعه از دردها و مصیبت‌ها کشیده، برای نیستی و نابودی ده‌ها گروه مانند آن کافی است. پس باید اندیشید که رمز دوام و پایداری ایشان در چیست؟ و چگونه روز به روز بیش‌تر شده و نیرومندتر گشته‌اند تا جایی که نزدیک به پنج قرن است حکومت ایران را به دست دارند؟

از بهترین رازهای نهفته‌ی بقای تشیع، همین روح انتظاری است که کالبد هر شیعه را آکنده ساخته و پیوسته او را به تلاش و کوشش و جنبش و جوشش وامی‌دارد و مانع از نومیدی و بی‌تابی و افسردگی و درماندگی او می‌گردد.

به تعبیر دکتر علی وردی، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه بغداد، تشیع، *البُرکانُ الخامد* - آتش فشان خاموش - کوهسار اسلام است که گاه و بی‌گاه، دود و بخار و لرزه و تکان اندکی پدید می‌آورد و همین تأثیر اندک، ریشه‌ی تمام انقلابات دنیای اسلام است. راستی هم چنین است، هنوز این قلّه‌ی فرازنده آتش‌فشانی نکرده و نخواهد کرد تا آن‌گاه که امام مهدی *علیه السلام* پا خیزد و شعله و فروغ ظهورش سراسر گیتی را دربرگیرد.

این حقیقت که انتظار ظهور بذر انقلاب‌های شیعی است، چنان مسلم و بدیهی

است که حتی مخالفان غربی و شرقی ما نیز نتوانسته‌اند آن را نادیده بگیرند.
 ای. پ. پتروشفسکی تاریخ‌دان و ایران‌شناس فرهنگستان علوم شوروی - که در
 توجیه تاریخ ما با معیارهای حزبی، گرچه به زور مسخ و تحریف، سخت استاد است -
 در این زمینه می‌نویسد:

چشم به راه مهدی بودن در عقاید مردمی که نهضت‌های قرن سیزدهم را در ایران به پا
 داشتند مقام بلندی داشته است؛ ولی در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی این عقیده
 راسخ‌تر و مشهودتر گشت... داستانی که یاقوت حموی نقل می‌کند بسیار آموزنده
 است... در شهر کاشان، سران شهر، هر روز هنگام سپیده‌دم از دروازه خارج می‌شدند و
 اسب‌زین‌کرده‌ای را یدک می‌بردند تا قائم مهدی، در صورت ظهور، بر آن سوار شود. در
 زمان فرمانروایی سربداران نیز... در سبزوار... به طوری که می‌خوانند در روضه الصفا
 می‌گوید: هر یامداد و شب، به انتظار صاحب‌الزمان اسب کشیدندی.^۱

گویی به خاطر مبارک حضرت استاد ترسیده که عبارتشان، همه، حاکی از
 بیداری، آمادگی، تلاش و جنبش ناشی از انتظار نهضت آفرین تشیع است و چنین اقرار
 روشنی با مخدّر پنداشتن دین و مظاهر دینی سازگار نیست و گرنه در این تعابیر تجدید
 نظر می‌فرمودند!

جیمز دارمستتر، شرق‌شناس و زبان‌دان فرانسوی نیز، که به شیوه‌ی غربیان،
 سخت می‌کوشد تا در اصالت اعتقاد به امام مهدی خدشه وارد سازد در این باره
 می‌گوید:

در جلّه که نزدیک بغداد واقع است... همه‌روزه پس از نماز عصر، صد نفر سوار با
 شمشیر برهنه می‌رفتند و از حاکم شهر اسبی با زین و برگ می‌ستاندند و... فریاد
 می‌زدند که: تو را به خدا ای صاحب‌الزمان، تو را به خدا بیرون بیا.
 ... صفویه هر چند سید بودند و از اولاد علی به‌شمار می‌آمدند خود را فقط نایب امام و
 حکام موقتی محسوب می‌داشتند... و مهدی غایب را بر خود مقدم می‌دانستند.
 پادشاهان صفوی در کاخ خود در اصفهان، دو اسب با زین‌افزار مجلل، مجهّز داشتند تا
 برای سواری مهدی حاضر باشد.^۲

۱. نهضت سربداران خراسان: ۱۵-۱۶.

۲. مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری: ۳۸-۳۹.

این جناب مستشرق نیز دریافته که چشم به راهی قیام حضرت قائم مایه‌ی سرسختی و پایداری است. از این رو، به اروپاییان استعمارکننده و غارتگر این گونه هشدار می‌دهد:

قومی را که با چنین احساسات پرورش یافته است می‌توان کشتار کرد؛ اما مطیع نمی‌توان ساخت.^۱

خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

شاهد دیگر برانگیزندگی و حرکت‌زایی و انقلاب‌آفرینی انتظار، پیشروی و پیروزی موقت برخی فرصت‌طلبانی است که از این باور حماسی سود جست‌ه‌اند؛ مانند:

۱- ابو محمد عبیدالله مهدی

به سال ۲۸۰ ه. ق. مردی یمّنی به نام ابو عبدالله مشرقی که به اسماعیلیّه گرایش داشت، در شمال آفریقا مسکن گزید و چون مردم به او توجه کردند، آنان را بشارت داد که حضرت مهدی به زودی ظهور خواهد کرد و سراسر زمین را به تسخیر خود در خواهد آورد. این نوید، روحی تازه و جدید در مردم دمید؛ به او گرویدند و توانست به یاری آن‌ها، امرای اغلیّه را شکست دهد و در شمال آفریقا سرزمین‌هایی را تصرف کند. در همین اوان، مردی عبیدالله نام، از اسماعیلیان که به دروغ خود را از سلاله‌ی حضرت فاطمه علیها السلام می‌شناساند، به دعوت ابو عبدالله مشرقی از شام به سوی آفریقا آمد. در آغاز به دست دشمنان اسیر و زندانی گردید؛ اما ابو عبدالله وی را نجات داد و در روز جمعه‌ای از ماه ربیع‌الأول سال ۲۹۷ ق. برای او با لقب مهدی امیرالمؤمنین خطبه خواند. کار عبیدالله مهدی سخت بالا گرفت و جز مصر بر دیگر سرزمین‌های شمال آفریقا تسلط یافت. این مهدی دروغین در شمال تونس شهری به نام مهدیه با دژ و باروی استوار بساخت و خلافت فاطمیین را پایه‌گزاری کرد که تا اواسط قرن ششم بر

آن نواحی حکومت داشتند و مصر و شام و فلسطین و حجاز و اندک زمانی بغداد نیز در تصرف آنان بود. ساختن شهر قاهره و دانشگاه اسلامی الأزهر یادگار دولت فاطمیان است.^۱

این بزرگ‌ترین و دیرپاترین پیروزی سیاسی اسماعیلیان در سایه‌ی اعتقاد مردم به ظهور مهدی پدید آمد.

۲- محمد احمد سودانی

قرن نوزدهم، قرن سیادت استعماری انگلستان بر نیمی از جهان بود. از آن میان، سرزمین سودان بیش از همه زجر و شکنجه می‌دید؛ زیرا گرفتار بهره‌کشی مضاعف شده، می‌بایست هم زور و آزار مصریان و هم تحقیر و فشار انگلستان را تحمل کند. چه بسیار جوانان بی‌گناه سودانی را که به اجبار به بازارهای جهانی برده‌فروشی کشانده و به عنوان غلام و کنیز فروخته بودند. مالیات‌های سنگین و کمرشکن، دیگر رمقی برای این توده‌ی رنجبر و فقیر به جا نگذاشته بود.

در چنین روزگاری، در کشور همسایه، شیخی از اهالی سنوس مراکش، بینوایان را مژده می‌داد که به زودی مهدی، منجی دادگر و جهان‌گستر خواهد آمد.

چیزی نگذشت که درویشی جوان به نام محمد احمد بن عبدالله دتقلی که مریدانی گرد خویش دیده بود، خود را مهدی منتظر خواند و یک‌باره دریایی از هیجان در سودان پدید آورد. (۱۲۹۷ ه. ق) مردم ستم‌دیده به او پیوستند و او به نیروی انتظار، از همان سر و پا برهنگان، سپاهی جنگ‌آور ساخت که نه فقط نیروهای مصری را شکست دادند؛ بلکه نظامیان مجهز و کارآزموده‌ی انگلیسی را نیز تار و مار کردند. آن چنان روحیه‌ی عجیبی پیدا کرده بودند که با یک دست، گلوی سربازان تفنگ‌دار را می‌گرفتند و با دست دیگر، به یک ضربت شمشیر، سر از بدنشان جدا می‌ساختند. چند

۱. در این زمینه رک. سلسله‌های اسلامی: ۸۱-۸۴؛ مهدی از صدر اسلام: ۴۰-۵۰ و ۱۵۷.

تن از فرماندهان ارشد انگلیسی هم چون کلنل هیکس، ژنرال استوارت و ژنرال گوردن در نبرد با او ناپود شدند. در نبرد با هیکس، نزدیک به دوازده هزار نظامی تفنگ به دوش، با هزاران شتر و اسب و بیست توپ انگلیسی به جنگ درویشان آمدند؛ اما در نهایت امر، تنها سی صد سرباز زخمی و نیمه جان به جا ماندند. با مرگ ژنرال گوردن، خارطوم به تصرف محمد احمد درآمد. گیلادشتون، نخست وزیر وقت، در پارلمان انگلیس به خاطر این شکست افتضاح آمیز از یک مشت درویش بی ساز و برگ، استیضاح شد و به ناچار در برابر نمایندگان، قرآنی به دست گرفت و گفت:

تا وقتی این کتاب بر افکار انسان های مشرق زمین حکومت می کند، نفوذ ما و حکومت ما بر این کشورها امکان ناپذیر و تحقق افکار ما غیرممکن خواهد بود.^۱

محمد احمد، بساط مهدویت خویش را با تقلید خنده آوری از دوران صدر اسلام، آب و رنگ داده بود:

زنش را عایشه أم المؤمنین صدا می زد! پیش از مرگ، چهار خلیفه بنه عنوان خلفای راشدین و با همان القاب تعیین کرده بود! شاعری از دوستانش را لقب حسن بن ثابت بخشید و چون او اعتراض کرد که من شجاع ام و حسن ترسو بوده، وی را به لقب خالد بن ولید نیز خشنود ساخت! در محاصره ی خارطوم، چون دید کار بر او سخت شده، ژنرال گوردن را دجال خواند و در نتیجه درویشان با شهامت و استقامت پیش تری جنگیدند و پیروز گشتند.

به هر حال، دوران حکومت مهدی سودانی، دیری نپایید و او بیماری مرموزی - شاید به دست جاسوسان انگلیسی - گرفت و پس از چند روز تب درگذشت (۲ ۱۳۰ هـ. ق) و با مرگش، شور و غوغای مریدان که ناشی از انتظار ظهور مهدی بود فرونشست. خلیفه ی اولش، ابو عبدالله تعایشی (ابوبکر)، نتوانست کاری از پیش برد و در نبردی با کلنل کیچنر انگلیسی شکست خورد و سودان به دست انگلیسیان افتاد و این پیش تازان

۱. سری مقالات عبدالهادی حائری، مجله ی قانون، سال ۱۳۳۱.

تمدن، قبر محمد احمد را شکافتند؛ جسدش را از خاک بیرون آوردند و جمجمه‌اش را به لندن فرستادند.^۱

داستان مهدی‌نمای سودانی خاصیت تسلیم‌ناپذیری و ضد استعماری انتظار ظهور موعود را به روشنی نمایان می‌سازد.

از بهترین نشانه‌های سازندگی و انگیزندگی انتظار، توطئه‌ها و دسیسه‌هایی است که استعمارگران برای از یاد بردن و نابود ساختن این عقیده فراهم کرده‌اند. در حقیقت، دشمنی و مبارزه‌ی شدید استثمارپیشگان، نشان می‌دهد که چشم‌به‌راهی ظهور موعود، با اهداف و مقاصد شوم آنان تضاد و تباین داشته است.

نخستین نمونه را از سرزمین خود می‌آوریم:

۱- بابی‌گری

کشور ما در قرن نوزدهم گرفتار طوفان سیاسی بی‌رحم و ویرانگری شد که ناشی از برخورد منافع دو غول بزرگ استعمار و استثمار، امپراتوری‌های انگلیس و روس بود. در چنگال نیرومند این دو سیاست، کشتی نیم‌شکسته‌ی حکومت ایران به ناخدایی ناشیانه‌ی قاجاریان، هم‌چون پرکاهی به این سو و آن سو می‌رفت و زیر و رو می‌گشت. تزارها تصمیم داشتند که با دست یافتن به ایران، به آرمان دیرین پترکبیر جامه‌ی عمل بپوشانند. از این راه، هم به دریا‌های گرم راه یابند و هم شاید بتوانند پای انگلیسیان را از هندوستان، این گاو پُرشیر و پروار استعمار، بگردانند و خود صاحب آن جا شوند. از این رو، به اندک بهانه، دست‌اندازی به سوی ایران را آغاز کردند و در نتیجه، دو جنگ میان حکومت تزار و دولت قاجار پیش آمد. این نبردها برای روس‌ها درس سودمند و تجربه‌ای آموزنده بود. آن‌ها دیدند که در جنگ اول، چون پیشوایان مذهبی مانند شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء و ملا احمد نراقی اعلام مدافعه‌ی شرعی در برابر حمله‌ی روس‌ها کردند، روحی تازه در کالبد جنگ‌جویان و مبارزان دمیده شد و در

۱. معصوم چهاردهم: ۱۲۸-۱۶۷؛ مهدی از صدر اسلام: ۵۸-۷۹ و ۱۸۲-۲۱۲.

جنگ دوم، آن‌گاه که آقا سید محمد مجاهد اصفهانی و ملا محمد جعفر استرآبادی فرمان جهاد تدافعی را صادر کردند، همگان از پیر و جوان برای نجات کشور بسیج شدند و در آغاز پیشروی شایانی کرده، فرمانده قوای روس را کشتند. این‌جا بود که دولت تزاری راه نیرنگ در پیش گرفت. از یک سو، با رقیب خود، انگلیس از در سازش درآمد تا افسران بریتانیایی - که مشاور نظامی ارتش ایران بودند - راه خیانت در پیش گیرند و از سوی دیگر، از رقابت و حسادت شدید شاه‌زادگان قاجار سود جست، با ایجاد نفاق و شقاق میان آن‌ها، وحدت و یک‌پارچگی لشکر را از میان برد و حتی عباس میرزا، سالار سپاه ایران را با تضمین سلطنت او و فرزندانش، به سوی خود کشاند. درباریان اجنبی پرست نیز هم‌دست شدند و سرانجام، مرحوم سید محمد مجاهد و دیگر پیشوایان برجسته‌ی مذهبی که از سستی و کج‌روی و کارشکنی دولتیان به تنگ آمده بودند، اردوگاه را ترک گفتند. چیزی نگذشت که ارتش روس پیش‌رفت شایانی کرد و تبریز را به تصرف خود درآورد. ایرانیان بینوا مزه‌ی تلخ شکست را چشیدند و سرزمین‌های خود را از دست دادند.^۱

تجربه‌ی این دو جنگ به روس‌ها فهماند که عامل عمده‌ی مقاومت در برابر بیگانگان هم‌بستگی قلبی مردم مسلمان ایران در جهت مذهبی است و هسته‌ی مرکزی این وحدت فکری و قدرت ملی، رهبران شیعی‌اند که زمام دل و جان مردم را به دست دارند. پس برای تسلط بر ایران باید این سنگر مقاومت را در هم می‌شکستند.

جاسوسان زبردست روسی دست به کار شدند تا این مرکز قدرت را شناسایی کنند. دریافتند که رمز محبوبیت مراجع تشیع در این است که مردم آن‌ها را نایب‌عام یا نماینده‌ی عمومی امام غایب می‌دانند؛ همان امام موعود که شیعه شیفته‌ی اویند؛ به یادش اشک می‌ریزند؛ با نامش بی‌درنگ به پا می‌خیزند و در انتظارش، با هر دشمنی می‌سنتیزند.

نقشه‌ی بسیار خطرناکی کشیدند تا ریشه‌ی این اعتقاد و انتظار را بکشانند.

۱. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت: ۱۴، ۱۲۷ و ۱۳۱.

در نخستین مرحله، باید یک نایب خاص یا نماینده‌ی ویژه برای امام غایب بسازند و او را میان مردم شهرت دهند. وجود چنین وکیل مخصوصی دستگاه مرجعیت عامّه را به هم خواهد ریخت؛ زیرا شیعیان ترجیح خواهند داد به جای پیروی از درک شخصی یک مجتهد، به دنبال کسی باشند که به طور مستقیم، گفتار امام زمان را برایشان بازگو کند.

در مرحله‌ی بعد باید مردم را به ظهور موعود بشارت داد و یک مهدی قلابی برای آن‌ها ساخت که قیام و غوغا کند تا ملت شیعه از انتظار به در آیند. پس از چند صباحی هم بمیرد تا امیدشان بر باد رود.

این بود پروژه‌ی استعماری دسیسه‌آمیزی که یک شاه‌زاده‌ی تزاری به نام دالگوروکی^۱ آن را طرح‌ریزی کرد و به دست یاری تنی چند از مزدوران وطن‌فروش، به اجرا درآورد و اینک اصل داستان:

به سال ۱۲۶۰ ه. ق، نیمچه‌طلبه‌ای میرزا علی محمدنام، در شیراز، خویشان را باب امام خواند و مدّعی شد که:

من نماینده‌ی ویژه‌ی آن امامی‌ام که انتظار او را دارید؛ نوشتارهای من، همه مکتوبات اوست. من میوه‌ی دل، نور چشم و محبوب قلب اویم.^۲

هیاهو برخاست. مردم رنج‌دیده، دردکشیده، جنگ‌زده و شکست‌خورده‌ی ایران یک‌باره به هیجان آمدند. گروهی موافق شدند و گروهی مخالف و شهر شیراز آشفته گشت. جوانک شیرازی که در این داعیه، آلت دست جاسوسان بیگانه شده بود و چنین غوغایی را پیش‌بینی نمی‌کرد، با خوردن یک سیلی محکم، دست از گفته بشست و در مسجد وکیل، بر آن‌ها که او را باب امام معرفی کنند لعنت و نفرین فرستاد.^۳

۱. پرنس دالگوروکی سالیان درازی در سفارت روس در ایران مأموریت داشت و در داستان ترور ناصرالدین‌شاه (۱۲۶۹ ه. ق) ناگزیر روابط پنهانی خویش را با میرزا حسینعلی بهاء آشکار کرد و به حمایت شدید از او برخاست. (قرن بدیع ۲: ۳۳-۳۴ و ۸۶-۸۷)

۲. میرزا علی محمد باب، تفسیر سوره‌ی یوسف؛ ریحق مختوم ۱: ۳۴.

۳. مطالع الأتوار فارسی: ۱۳۷-۱۴۱.

دست‌های سیاه کارگزاران خیانت‌پیشه، بار دیگر از آستین‌ها به در آمد تا این آشوب نخواستند. منوچهرخان گرجی، ارمنی‌زاده‌ی دربار قاجار که فرمان‌روای اصفهان بود، بز از زاده‌ی نابخرد را نزد خود پذیرفت و با تجلیل و احترام هر چه بیش‌تر، وی را در کاخ خویش پذیرایی کرد تا ترس و اندوه ناشی از رویداد پیشین از خاطرش برود. آن‌گاه به او وعده داد که اگر بر دعوی خود پایدار بماند، چهل میلیون فرانک دارایی خویش را به او خواهد بخشید؛ محمدشاه قاجار و دیگر شاهان جهان را به آیین او خواهد خواند؛ خواهر شاه را نیز برای او خواستگاری خواهد کرد؛ تمامی رهبران مذهبی و آثارشان را از بین خواهد برد و اگر محمدشاه نپذیرد لشکرکشی خواهد کرد و با دولت ایران خواهد جنگید.^۱

در لابه‌لای این وعده‌های دروغین می‌توان خواسته‌های ننگین امپراتوری تزاری را به خوبی یافت: تضعیف و نابودی روحانیت و ایجاد نبرد داخلی و برادرکشی. این افسون کارگر افتاد. لحن عبارات میرزا علی محمد تند و پرخاشگرانه شد. به بابیان دستور داد:

مخالفتان را بکشید و یک نفرشان را باقی نگذارید تا زمین برای ظهور امام زمان آماده و پاکیزه گردد. سلاح‌های جنگی بخرید و به یاری خدا برخیزید که هر یک از شما نیروی صد نفر را خواهید داشت.^۲

چیزی نگذشت که مریدان باب، عالم نامدار و بزرگوار، مرحوم ملا محمد تقی قزوینی (شهید ثالث) را، سحرگاهان، در محراب مسجد و در حال نماز شب، ناجوان مردانه ترور کردند و گریختند. هم‌چنین، با کمک همسایه‌ی شمالی، سه جنگ خونین داخلی در سه مرکز حساس کشور، یعنی مازندران، فارس و آذربایجان به راه انداختند که در نتیجه، هزاران تن از دو طرف کشته شد و اگر لیاقت و استقامت امیر کبیر نبود، کشور در اثر این آسیب‌ها از هم می‌پاشید.

۱. رک. مطالع‌الأنوار فارسی: ۲۰۱-۲۰۲؛ مطالع‌الأنوار عربی: ۱۶۷؛ قرن بدیع: ۱: ۱۱۴؛ تاریخ

ظهور الحق: ۹۳.

۲. تفسیر سوره‌ی یوسف، سوره‌ی الجهاد و سوره‌ی القتال.

روس‌ها پی بردند که ادعای نیابت خاصه برای مقاصد شوم آنها کافی نیست. پس باب شیرازی را به مرحله‌ی دوم نقشه کشاندند و او اعلام کرد:

قائم موعودی که در انتظارش بودید ظاهر شده است؛ هر کس از این پس، چشم به راه آمدن حضرت مهدی باشد نادان است.^۱

ولوله‌ی تازه‌ای به پا شد. گروهی باور کردند و برخی از او برگشتند. حکومت ایران در این هنگامه، او را به تبریز فراخواند و چون آثار اختلال فکر و پریشانی حواس در او دیدند، با چند ضربه‌ی چوب و فلک وی را آزمودند. هنوز به شماره‌ی دوازدهم نرسیده بودند که میرزا علی محمد از کرده پشیمان گشت و توبه و انابه کرد و التزام کتبی سپرد که دیگر این سخن‌ها نگوید.^۲

خیمه‌شب‌بازان سیاست روس که از آینده‌ی کار در هراس بودند، زمینه‌ی کشتن باب را فراهم آوردند تا سرانجام دولت ایران فرمان اعدام او را صادر کرد (۱۲۶۶ ه. ق) و کسی که مدعی بود جهان را خواهد گرفت و عدالت را خواهد گسترده، در نهایت خواری و زبونی، آماج گلوله‌های سربی شد و مُرد.

با مرگ باب شیرازی، مریدانش چند دسته شدند که از آن میان بهائیان که رهبرشان میرزا حسینعلی نوری نام داشت، تحت حمایت دولت‌های استعماری تاکنون باقی مانده‌اند.

تا زمانی که حکومت تزاری بر سر کار بود، بهایی‌گری نقش جاسوسی روس را بازی می‌کرد و عشق‌آباد روسیه از مراکز مهم آنان بود.^۳ با زوال آن امپراتوری، عباس افندی دومین پیشوای بهائیان، با دولت استعمارگر انگلیس مربوط شد و چون ساکن

۱. قسمتی از الواح: ۱۲ و ۱۷.

۲. متن دست‌نویس باب را که حاکی از توبه و انابه‌ی اوست، بزرگ‌ترین مبلغ بهایی در کتاب خود آورده است. (کشف‌الغطاء: ۲۰۴-۲۰۵)

۳. برای تفصیل بیش‌تر درباره‌ی این رابطه و دیگر روابط سیاسی بهائیت، رک: "جای پای تزار" و "پیراستعمار" از سری منشورات بهائی پژوهی.

خاک عثمانی بود، به سود آنان جاسوسی می‌کرد تا جایی که فرماندهی کل قوای عثمانی در جنگ اول جهانی، بر آن شد تا او را به دار آویزد؛ اما انگلیسیان با تلاش‌های فراوان وی را رها ساختند و پس از تسخیر خاک عثمانی، به او لقب *Sir*^۱ و نشان نایت‌هود^۲ دادند.

در فاصله‌ی دو جنگ جهانی، با درخشش امریکا در سیاست بین‌المللی، بهایی‌گری آغوش ارادت به سوی امریکا گشود و عباس افندی از سوداگران حریص و آزمند امریکا خواست تا برای رونق تجارت خود از منابع ثروت زیرزمینی ایران بهره‌ور شوند.^۴

در دوره‌ی شوقی افندی، سومین پیشوای بهاییان، این رابطه نیرومندتر شد و نقش تازه‌تری نیز به برنامه‌های بهایی‌گری افزوده گشت و آن جاسوسی در تمام کشورهای اسلامی به سود صهیونیسم اسرائیل بود. از آن پس، امریکا و اسرائیل حامی موجودیت بهائیت شدند و بهاییان حافظ موقعیت امریکا و اسرائیل، به تعبیر روحیه ماکسول، همسر امریکایی شوقی:

سرنوشت آینده‌ی اسرائیل و بهایی‌گری چون حلقه‌های یک زنجیر، به هم پیوسته است.^۵

از منظور خویش دور نیفتیم. هدف دولت‌های استعمارگر از ایجاد بایی‌گری و بهایی‌گری، نابودی اعتقاد جنبش آفرین انتظار بود. کوشیدند در سایه‌ی مرام ناروای این مکتب، میان مذهب و روحانیت ما راه خطر اندازند و از منتظران مبارز و شیردل، مردمانی سرسپرده و گوسفند صفت بسازند و در برابر تعالیم انسان‌ساز و جامعه‌پرور

۲. Knighthood.

۱. Sir.

۳. قرن بدیع ۳: ۲۹۱، ۲۹۷ و ۲۹۹.

۴. عین گفتار او در نشست با امریکاییان چنین است: از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران، مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است! (خطابات مبارکه: ۳۲)

۵. مصاحبه با فرد هیفت، مجله‌ی اخبار امری (أرگان بهائیان ایران): ۶۰۲.

اسلام، افکاری را عرضه کنند که راه استثمار و استحمار مردم ما را هموار می‌سازد؛ بهائیت جهاد را حرام می‌داند^۱ و مبارزه با هر کس، حتی شیطان، را ممنوع می‌شمارد. ^۲ بهاییان حقّ اعتراض به هیچ حکومتی را ندارند^۳ و نباید به زبان یا حتی به قلب، در مسائل سیاسی جامعه‌ی خود وارد شوند. ^۴ آن‌ها در آرزوی استقلال نیز نباید باشند؛ بلکه فقط به اطاعت هر حکومت، مأمورند^۵ و بی‌اجازه‌ی آن نباید کم‌ترین حرکتی کنند. ^۶ آنان باید اهریمن را فرشته انگارند و دشمن خون‌خوار را دوست وفادار! ^۷ جویای کام‌یابی ستمگران باشند و خواهان شادمانی جفاکاران! ^۸ و هر چه بیش‌تر مظلوم واقع شوند بهتر است!^۹

شما را به خدا، بهتر از تربیت‌یافتگان مکتب بهائیت، کسی را برای استعمار شدن می‌شناسید؟ بی‌جا نیست اگر ویکتوریا، ملکه‌ی انگلیس، از میرزا حسینعلی برای رفتن به هندوستان دعوت می‌کند^{۱۰} و حکومت فرانسه از عباس افندی می‌خواهد تا مبلغان بهایی را به الجزایر و تونس بفرستد. ^{۱۱} هم‌اکنون نیز هر جا مسلمان‌ها به نبرد با استعمار می‌پردازند (مثل فیلیپین یا اتیوپی) بلافاصله سر و کله‌ی بهاییان در آن‌جا پیدا می‌شود.

نقش خطرناک دیگر بهائیت، بدنام کردن روحانیت و گسیختن رابطه‌ی ملت با آن‌هاست. در عموم کتاب‌های بهایی، زشت‌ترین ناسزاهای رهبران دینی شیعه

۱. مجموعه‌ی الواح: ۱۱۶. ۲. مکاتیب ۴: ۱۵۰.

۳. اقدس: ۹۵.

۴. شوقی افندی، به نقل از مائده‌ی آسمانی: ۵۴، جزء ششم.

۵. عباس افندی، به نقل از مائده‌ی آسمانی: ۶۵، جزء پنجم.

۶. عباس افندی به نقل از: گنجینه‌ی حدود و احکام، باب ۷۵.

۷. مکاتیب ۲: ۱۵۳.

۸. میرزا حسینعلی، به نقل: مکاتیب ۱: ۲۲۸.

۹. اقتدارات: ۱۲۷. ۱۰. قرن بدیع ۲: ۱۳۴.

۱۱. عباس افندی، به نقل: مائده‌ی آسمانی: ۴۷ و ۴۸، جزء نهم.

می بینیم. یک نمونه از مکتوبات عباس افندی را به عنوان مشتق از خروار در این جا می آورم:

این قوم، خویش را علمای دین مبین و حامی شرع متین و جانشین سید المرسلین می شمردند و چون ثعبان (= افعی) بدکیش، بیگانه و خویش را نیش می زنند و چون مار و عقارب (= عقربها) آباعد و اقارب را می گزند... چون گرگان خون خوار اغنام الاهی را بدرند و دعوای شبانی کنند و چون دزدان راه، قطع طریق و سد سبیل نمایند و قافله سالاری خواهند... چون به عمائم (= عمامهها) نگری، هریک چون جبل ابی قبیس، بلند و عظیم و چون به فضایل نگری، هریک آجهل از انعام و بهیم (= چهارپایان)... در مدارس چون بهایم، اسیر خوردن و خوارک اند و چون سباع ضاریه (= درندگان خون خوار) بی مبالا و بی باک.^۱

همین تعابیر بهترین نشانه‌ی استعماری بودن بهایی گری است؛ زیرا در تاریخ سرزمین ما، همیشه تنها سدّ پیروزی بیگانگان، پیشوایان مذهبی بوده‌اند و بنابراین، کوبیدن روحانیت شیعه (به طور مطلق)، هم گام شدن با استثمارگران است.

۲- قادیانی گری

همان گونه که تجربه‌ی جنگ‌های ایران و روس، دولت تزاری را به ایجاد بایی گری واداشت، داستان پُرشور سید احمد عرفان- که در هند علیه استعمار بریتانیا به پا خاست- و نیز سرگذشت محمد احمد سودانی- که سودان را بر ضدّ استعمار انگلیس شوراند- سبب شد تا حکومت انگلستان به فکر افتد که با تقلید از کار روس‌ها، در منطقه‌ی هند، یک مهدی‌نمای تازه بیافریند؛ شاید احساسات ضدّ بریتانیایی مردم هند را کمی فرو بنشانند و بر دوام پایه‌های لرزان سلطه‌ی خویش کمی بیفزایند.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۸۰-۱۸۸۴ میلادی، کتابی در چهار بخش در هند انتشار یافت که نامش براهین احمدیه و در اثبات پیامبر اسلام بود. نویسنده‌ی کتاب یعنی غلام احمد، ادعا می کرد که از جانب خدا مأموریت دارد حقیقت اسلام را به

همگان ثابت کند و وعده می داد که در این کتاب، سی صد برهان در اثبات اسلام عرضه خواهد کرد. تنها فکر بکر و نکته‌ی تازه‌ی این کتاب، دعوت به اطاعت از حکومت انگلیس و اعلان حرمت جهاد با این امپراتوری بود.^۱

میرزا غلام احمد، در ۱۸۴۰ م. در قادیان از نواحی پنجاب تولد یافت. پدرش میرزا غلام مرتضی و برادر بزرگش غلام قادر، از ارادتمندان دولت بریتانیا بودند که هنگام قیام مردم هند در ۱۸۵۷ م.، اوّلی پنجاه سوار به یاری آن حکومت فرستاد و دومی، خود در کنار قوای آن دولت جنگید. غلام احمد مدّت‌ها نزد اساتید درس می خواند و چندین سال نیز در استخدام ادارات بریتانیایی هند به سر می برد. او با نگارش کتاب مزبور، خود را مجدد اسلام در قرن چهاردهم هجری نامید؛ اما چند سال بعد، خود را مسیح معهود و مهدی موعود خواند و سرانجام در آغاز بیستمین قرن میلادی، مقام خود را به نبوت ترقّی بخشید.^۲

کتاب‌های فراوانی از خود به جا گذاشت، مانند فتح الاسلام، توضیح مرام، إزالة الأوهام، مواهب الفیوضات و... لکن به وعده‌ی خود در براهین احمدیه نتوانست وفا کند و فقط بخش پنجم آن را بیست و یک سال بعد منتشر کرد و هنوز در برهان یکم از آن سی صد برهان دست و پا می زد.^۳

آثار دیگر قادیانی نیز، همه در تأیید حکومت انگلستان و لزوم وفاداری و جانب‌داری از آن بود و از جهاد و مبارزه، به هر شکل، علیه این امپراتوری جلوگیری

۱. تریاق القلوب: ۱۵.

لَقَدْ قَضَيْتَ مُعْظَمَ عُمْرِي فِي تَأْيِيدِ الْحُكُومَةِ الْإِنْجِلِيزِ وَ نُصْرَتِهَا، وَ قَدْ أَلْفَتْ فِي مَنَعِ الْجِهَادِ وَ وَجُوبِ طَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ الْإِنْجِلِيزِ مِنَ الْكُتُبِ وَ الْأَعْلَانَاتِ وَ النَّشْرَاتِ مَا لَوْ جُمِعَ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ لَمَلَأَ خَزَانَةَ مَنْ، بِخَشِ بَزْرِكِ زَنْدِغِي خُودِ رَا دَر تَأْيِيدِ وَ يَارِي حُكُومَتِ انْگِلِسْتَانِ گِذْرَانْدَهَامِ وَ دَر نَهِي اَز جِهَادِ وَ ضَرْوَرَتِ فَرْمَانِ بَرِي اَز انْگِلِيسِ - بِه عَسْوَانِ اُولِي الْأَمْرِ (۱) - اَنْ قِذْرِ كِتَابِ وَ جِزْوَهِ وَ اَعْلَامِيَه نِگَاشْتَهَامِ كِه اِگَر گِرْدَاوَرِي شُود، پَنجَاهِ خَزَانَه رَا پُر خِوَاهَد كَرْدَا (نَقْل اَز الْقَادِيَانِي وَ الْقَادِيَانِيَه: ۹۶)

۲. همان، باب دوم، فصل‌های یکم و دوم و سوم.

۳. همان: ۳۹ و ۴۲.

می کرد. به عقیده‌ی او، اسلام در دو بخش خلاصه می‌شد: اطاعت خدا، اطاعت بریتانیا.^۱

غلام احمد، علاوه بر مرض قند و هیستری - که آن‌ها را نشانه‌ی مسیح بودن خود می‌پنداشت - در سراسر عمر، گرفتار اسهال و بایی بود و سرانجام، این بیماری وی را در ۱۹۰۸ م. از پای درآورد. جانشین او حکیم نورالدین بود که برخی از پژوهشگران او را داناتر از قادیانی شناخته، پیدایی این مرام را ناشی از افکار وی می‌دانند.^۲

پس از حکیم نورالدین گروهی پیرو بشیرالدین محمود و گروهی پیرو مولوی محمد علی شدند. امروزه نیز پیروان ایشان در هند و پاکستان و برخی کشورهای دیگر هستند و جماعت احمدی یا قادیانی نامیده می‌شوند.

تلاش استعمار در ایجاد و گسترش مرام‌هایی چون بایی‌گری و قادیانی‌گری - که خود را ظهور مهدی موعود و انمود ساخته‌اند - بهترین نشانه‌ی وحشت استثمارپیشگان از اعتقاد و انتظار نسبت به آن حضرت است.

۱. غلام احمد قادیانی: ملحق شهادة القرآن:

إِنَّ عَقِيدَتِي الَّتِي أَكْرَرُهَا أَنَّ الْإِسْلَامَ جُزْئَيْنِ: الْجُزْءُ الْأَوَّلُ إِطَاعَةُ اللَّهِ وَالْجُزْءُ الثَّانِي إِطَاعَةُ الْحُكُومَةِ الَّتِي بَسَطَتْ الْأَمْنَ وَأَوْتَنَا فِي ظِلِّهَا مِنَ الظَّالِمِينَ وَهِيَ الْحُكُومَةُ الْبَرِيطَانِيَّة.

عقیده‌ی من - که بارها گفته‌ام - این است که: اسلام از دو بخش تشکیل شده است. جزء اول اطاعت خدا و قسمت دوم فرمانبرداری از حکومتی که امنیت را گسترده و ما را در سایه‌ی خویش، از منتمگران پناه بخشیده است؛ یعنی حکومت انگلستان (همان: ۹۷)

۲. همان: ۳۰-۳۴.

۳- کسروی‌گری

چهل سال پیش، درست همان زمان که حکومت دیکتاتوری رضاخان، تشیع و روحانیت مبارزش را به زور سرنیزه می‌کوبید، دست سیاه استعمار، بار دیگر از آستین آدمکی از اصحاب وافور و قلم به در آمد تا آسیبی نو، بر پیکر شیعه‌ی منتظر وارد آورد. احمد کسروی، مردک پرنویس و کم‌دانش، کیشی تازه پدید آورد بر پایه‌ی کتابی به نام *وَرجاوند بنیاد و مریدان خود را آزادگان نامید*. چون خویشتن از مایه‌ی علمی و سرمایه‌ی معنوی بی‌بهره بود، کوشید تا مفاخر ملی و مذهبی را به یاری قلم فحش‌آلود و هتاک خویش، ناچیز و بی‌ارزش جلوه دهد؛ شاید بتواند در کنار آنان جایی برای خود دست و پا کند. از شدت کینه‌توزی با اسلام، تلاش بسیاری کرد تا واژه‌های *زُمخت* و *دروغین* دساتیری را جانشین لغات زیبا و اصیل قرآنی سازد؛ لغاتی که چهارده قرن است در زبان مردم ما پایگاهی استوار دارد.^۱

هنر عمده‌ی کسروی - که او را زبانزد ساخته است - پارسی سره‌نویسی و به کاربردن واژه‌های غیر عربی است؛ در حالی که بسیاری از آن واژه‌ها لغات جعلی کتابی است به نام *دساتیر آسمانی* که شیادی به نام آذرکیوان آن را ساخته و پرداخته است.^۲ یکی از برنامه‌های اساسی کسروی مبارزه با اعتقاد به حضرت مهدی و انتظار ظهور بود. او که در زمینه‌ی مهدویت، دانش و معلوماتش را از گفتار دارمستتر یهودی و آثار مبلغان بهایی گرفته بود، همان یاوه‌ها را نشخوار کرده و در قالب عبارات تازه ریخته، تحویل خواننده می‌داد. اگر یک نکته‌ی تازه در آثار کسروی یافتید که از منابع فوق گرفته نشده باشد، این کتاب را به شیوه‌ی دیرینه‌ی کسروی‌یان در آتش بسوزانید.

۱. جلال آل احمد در *ارزیابی شتاب‌زده می‌نویسد*:

من حرف کسروی رو پرت می‌دونم و یا حتی حرف تمام آدم‌هایی رو که می‌خواهند زبون رو پاک کنند از تأثیر لغات بیگانه. در زمانه‌ای که کلاج و پیستون رو به ضربت دگنگ ماشین، در عرض دو سال توی مغز هر عمله‌ای فرو می‌کنند، من چرا لغتی رو که با هزار و سی صد سال مذهب و سنت و فرهنگ آمده، رد کنم؟ من کلمه‌ی عشق رو، چه جوری رها کنم؟ نمی‌شه!

۲. رک. مقاله‌ی ابراهیم پورداود در مقدمه‌ی کتاب *لغت برهان قاطع*.

شما را به خدا، ببینید کسی که چاپلوسانه عکس قلدر روزگار خود را در کتابش آورده و او را به جهت کوبیدن تشیع - و به ویژه روحانیان - ستوده است، چگونه در همان کتاب، ناجوان مردانه به شیعیان می تازد.

داستان امام ناپیدا، گذشته از ایرادهایش، زیان هایی نیز به زندگانی دارد. شما با هر شیعی گفت و گو از گرفتاری ها کنید یا آرزوی نیکی جهان به میان آورید، بی درنگ به پاسخ پرداخته، خواهد گفت: باید خودش بیاید و کارها را درست کند. چیزهایی که ما گرفتاری می شماریم، در پیش شیعیان، گرفتاری نیست؛ مثلاً: پس ماندن توده، چیزی بیگانگان، ناتوانی دولت، نابسامانی کشور... به هر زبونی، تن درمی دهند و یوغ بیگانگان را به گردن می گیرند و این بر نمی تابند که یک راه رهایی به رویشان باز شود؛ چرا که دستگاه امام ناپیدا، به هم نخورد.^۱

شگفتا! مگر این پیامبر قرن بیستم فراموش کرده که در تاریخ مشروطه اش از داستان پُرشور رژی و نقش سازنده و بیدارکننده ی آن سخن ها نگاشته ^۲؟ پس چگونه، چنین تهمت های ناروا بر شیعه می زند؟

همین عبارات بهترین نشانه است برای این که مرام کسروی، هم چون کیش باب و آیین قادیانی، از مراکز استعمار جهانی الهام گرفته که: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ»^۳

افسوس که اختصار، مجال بررسی بیش تر نمی دهد و گرنه، فساد و تباهی این عروسک های خیمه شب بازی استثمار غربی، چون روز روشن می گشت.

نهضت های راستین

در آغاز این بخش گفتم که قیام های آزادی خواهانه، در هزاره ی اخیر، رنگ انتظار داشته اند. اینک، تأثیر بنیادی این چشم به راهی را در نهضت های قرن گذشته ی ایران یاد آور می شوم.

۲. تاریخ مشروطه ی ایران ۱: ۱۵-۱۸.

۱. بخوانند و داوری کنند: ۷۹ و ۸۲.

۳. انعام (۶): ۱۲۲.

از پیکار پیروز تنباکو^۱ آغاز می‌کنم که در یک صد سال پیش، غول استعمار انگلیس را به خاک افکند. فشرده‌ی داستان این است:

ناصرالدین شاه قاجار، سفری به انگلستان می‌کند و در آن جا به هزار و یک جهت، امتیاز انحصاری خرید و فروش و ورود و صدور تنباکو را در ایران، به یک سوداگر انگلیسی به نام ماژور تالبوت وعده می‌دهد. سپس شاه و درباریان با دریافت رشوه‌های گزاف، قراردادی ننگین که سراسر به زیان ایران و ایرانیان بوده با او می‌بندند. به قدری این قرارداد ناجوان مردانه بسته شد که حتی برخی از نمایندگان پارلمان انگلستان آن را ظالمانه خواندند. چه مرده‌ای که مرده‌شوی را نیز به گریه انداخته است!

به هر حال، کارمندان کمپانی رژی مثل مور و ملخ به ایران ریختند؛ لقمه‌ی چرب و نرمی بود که بین پانصد تا هشت صد هزار لیره در سال، درآمد داشت.

در ذهن روشن بینان، خاطره‌ی کمپانی هند شرقی در استعمار هندوستان تجدید می‌شود؛ به ویژه که همراه کارکنان کمپانی، گروهی کشیش و مبلغ مسیحی و در میان محمولات کمپانی، مقادیری تفنگ و فشنگ به چشم می‌خورد. رهبران بیدار مذهبی، پیش از همه، زنگ خطر را به صدا درمی‌آورند؛ میرزای شیرازی مرجع عالی قدر تشیع، از نجف، به شاه ایران نامه‌ای هشداردهنده تلگراف می‌کند؛ میرزای آشتیانی در تهران با شاه، تماس حضوری گرفته، زیان و تباهی این قرارداد را گوش زد می‌کند؛ اما دولت زیر بار نمی‌رود.

نخستین جرقه‌ی انقلاب در شیراز از عالمی به نام حاج سید علی اکبر فال اسیری برمی‌خیزد. با آن که حکومت او را ربنوده و تبعید می‌کند و حتی چند تن از مردم بی‌گناه را نیز می‌کشد؛ اما شعله‌ی مقاومت فروکش نمی‌کند. اهالی غیور آذربایجان به رهبری

۱. پیکار پیروز تنباکو عنوان تحقیقی است عمیق و جامع، از برادر پژوهشگر و فرزانه آقای دکتر محمد نهاوندیان در تحلیل این قیام ضد استعماری. آن چه در این جا آمده، برگرفته از زحمات ایشان است.

میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی گام دوم را در مبارزه علیه نفوذ اجنبی برمی دارند. سپس اصفهان به پیش گامی بزرگان چون آقانجفی و آخوند فشارکی برمی آشوبد. آن گاه نوبت به یزد و مشهد و دیگر نقاط کشور می رسد و سرانجام در اولین روز ماه جمادی الاولی ۱۳۰۹ هـ. ق، این فتوای تاریخی از جانب مرحوم میرزای شیرازی به گوش همگان سرود آزادی و آزادی خواهی می خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْيَوْمَ اسْتَعْمَالَ تَبَاكُو وَ تَوْتُونِ - بَأَيِّ نَحْوِ كَانِ - دَر حَكْمِ مُحَارَبَةِ
بَا اِمَامِ زَمَانِ اسْت.

سی سال جلوتر از مهاتما گاندی، میرزای شیرازی شیوهی مبارزه و مقاومت منفی را در پیکار تنباکو به کار برد و پیروز شد. در سراسر ایران، دکان های توتون فروشی را تعطیل، قلیان ها را شکسته و توتون ها را سوزاندند و هیچ کس لب به دخانیات نزد. حتی در حرم سرای شاهی از فرمان شاه در کشیدن قلیان سر پیچیدند! حکومت شکست خورد و به ناچار تسلیم شد و امتیاز انحصار تنباکو به طور کامل لغو گردید.

جالب ترین نکته در این واقعه، حالت اطاعت و انضباطی بود که مردم در تحریم تنباکو از خود نشان دادند و این حالت از یک تعبیر به جا و زیبای میرزای شیرازی سرچشمه گرفت؛ تعبیر از استعمال دخانیات به جنگ با امام زمان. این روحانی بیدار و آگاه دست بر روی حساس ترین بخش روح و جان یک شیعه گذاشت؛ نامی را بر کاغذ نگاشت که همواره در دل منتظران جوش و خروش و موج و طوفان و شور و انقلاب می آفریند.

داستان رژی مقدمه‌ی یک سلسله مبارزات ملی به رهبری پیشوایان مذهبی شد که سرانجام به نهضت مشروطیت انجامید. در این انقلاب نیز شخصیت‌هایی روحانی، هم چون حاج سید محمد طباطبایی و حاج سید عبدالله بهبهانی و حاج شیخ فضل الله نوری، به پشتیبانی بزرگان حوزه‌ی نجف، آخوند ملا کاظم خراسانی و حاج شیخ عبدالله

مازندرانی و حاج میرزا حسین تهرانی، زمام کار را به دست داشتند و توده‌ی مردم را به جنبش وادار می‌ساختند. جالب‌تر این‌که انحراف نهضت از مقصد اسلامی را زودتر از همه حاج شیخ فضل‌الله دریافت و آن‌چه امروز پس از ۷۵ سال، ملت ما بدان رسیده، آن شهید احساس کرده بود و جانش را نیز بر سر همان بینش ژرف نهاد.^۱

پس از مشروطه، با آن‌که خودباختگان فرنگ‌زده و بیگانه پرستان فراماسونر تا توانستند عالمان راستین را از دستگاه حکومت دور نگه داشتند؛ اما باز هم چهره‌هایی چون مرحوم سید حسن مدرس و آیه‌الله کاشانی در مواقع حساس به دفاع از آزادی و حیثیت انسانی ملت ما برخاستند. هم‌اکنون نیز اگر ما در آستانه‌ی روزگاری تازه‌ایم، نتیجه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌های دانشمندان و پیشوایان دینی ماست که برخی از آنان، عهده‌دار تربیت دینی مردم ما بودند و برخی دیگر، آنان را برای مبارزه بسیج و رهبری کردند.

نهضت اسلامی عظیمی که در سرزمین ما روی داد و همه، حتی مخوف‌ترین سازمان‌های جاسوسی شرق و غرب را غافل‌گیر و حیران ساخت، تنها یک انقلاب ساده نبود که قُلدرِ ستم‌پیشه‌ای را از کار بیندازد و نظام پوسیده‌ای را فرو ریزد و دژخیمان فرومایه‌ای را به دست عدالت بسپارد؛ بلکه فریاد زمانه‌ی ما بود که از اعماق درون مردم بینوا و محروم برخاست و نهیب روزگار ما بود که دنیای بیدادگر و مغرور ما را یک‌باره به لرزش انداخت؛ آوای جان‌سوزی بود که نجات‌دهنده‌ی جهان را فرا می‌خواند تا بیاید و این مستضعفان جان‌بر لب رسیده را رهبری کند و گیتی را به نور

۱. به گفته‌ی جلال آل‌احمد:

شیخ شهید ثوری، نه به عنوان مخالف مشروطه که خود در اوایل مدافعش بود، بلکه به عنوان مدافع مشروطه باید بالای دار برود... آن هم در زمانی که پیشوای روشن‌فکران غرب‌زده‌ی ما مَلْکُم خان مسیحی بود و ظالیوف سوسیال، دمکرات قفقازی! و به هر صورت از آن روز بود که نقش غرب‌زدگی را هم چون داغی بر پیشانی ما زدند و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار، هم‌چون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلاي غرب‌زدگی پس از دویست سال کشمکش، بر بام سرای این مملکت افراشتند و اکنون در لَوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه‌ایم. (غرب‌زدگی: ۷۸)

خدا بیاراید. اگر مردم بدون ترس و وا همه از تانک و گلوله و مسلسل، به دنبال مراجع مجاهد دینی خود به راه افتادند، بدین خاطر بود که آنان را نمایان و نمایندگان امام زمان خود، حضرت مهدی علیه السلام می دانستند.

انقلاب اسلامی ایران نهضتی بود سوای آن چه آدم‌ها یا آدمک‌هایی چون دانتن و روبسپیر، رابین هود و کرمول، واشنگتن و لینکلن، لنین و مائو، گاندی و نهر، هوشی مین و کاسترو در تاریخ بشر به پا کرده‌اند. در این انقلاب، سیاست و مذهب پیوستگی و هم‌پستگی خود را نشان دادند. دعا و نماز، عید و عزاء، محراب و منبر، بنا تظاهر و اعتراض، مبارزه و اعتصاب و مقاومت و شهادت در هم آمیخت؛ به ویژه که، خط بطلانی شد بر بسیاری از فلسفه‌بافی‌ها و فرضیه‌سازی‌های مسلک تازه‌ای که همه‌ی جوشش‌ها و جنبش‌های تاریخی - اجتماعی را تنها بر اساس تضاد نیروهای مولد با ابزار تولید توجیه می‌کند و سازمان‌های مذهبی را یاور طبقه‌ی حاکم برای استثمار طبقه‌ی رنجبر می‌شناسد.

همه دیدیم که در این انقلاب، زهبران مذهبی پیش قدم شدند و نهادهای دینی قیام و جنبش آفرید. صحبت از جنگ طبقاتی میان خرده بورژوا و فئودال یا پرولترو سرمایه‌دار، برای به دست گرفتن زمام اقتصاد جامعه نبود؛ دهقان روستایی هم‌پای تاجر بازاری، کارگر کارگاه صنعتی هم‌راه کارفرمای بنگاه تولیدی، خدمت‌گزاران دون پایه‌ی اداری هم‌دوش کارمند عالی رتبه‌ی دولتی و روشن فکر دانشگاهی هم‌گام طلاب علوم دینی، دست به اعتصاب زدند؛ به راه پیمایی پرداختند؛ شعارهای انقلابی گفتند و نوشتند و آماج گلوله‌های جلادان قرار گرفتند.

دولت‌های پیشین که به تقلید از تئوری‌های مادی‌گرای غرب و شرق، انگیزه‌ی این قیام را جهات مالی و اقتصادی گمان می‌کردند، به پخش پول، ازدیاد حقوق و ایجاد تسهیلات مادی پرداختند؛ غافل از این که مردم شیعه‌ی ایران ده‌ها بار پیش از آن که به رفاه مالی و اقتصادی خود بسندیشند، جویای آزادی فکری و پیش‌رفت معنوی‌اند. گرسنگی و بی‌کاری را حاضرند بپذیرند؛ ولی اختناق و استبداد را خیر. آوارگی و بینوایی را تحمل می‌کنند؛ ولی تباهی و بی‌دینی را هرگز. لذا بُعد دیگر

سیاست نظام سابق - که ایجاد تضییقات در برخی ضروریات زندگی (هم چون سوخت و برق و مواد غذایی) بود - کارگر نیفتاد و مردم از پای نشستند.

به هر حال، این نهضت پاسخ دندان شکنی بود به هر دو اردوگاه شرق و غرب؛ زیرا زمینه‌ی الهی داشت و بنا معیارهای مادی چپ و راست سنجیده نمی‌شد. سازمان‌هایی چون سی. آی. ا. و کا. گ. ب. چه می‌فهمیدند که حساب فقیه و مرجع شیعی بنا حساب کشیش مسیحی و حاخام یهودی، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. آن‌ها حقیقت اعتقاد به امام غایب را درک نکرده‌اند؛ تا چه رسد به رابطه‌ی او با نایب عام و رابطه‌ی نایب عام با مردم. همین نداشتن شناسایی باعث گیجی و سردرگمی آن‌ها شد و نفهمیدند که مردم زمان غیبت از مرجع یا نماینده‌ی عامّ امام، اطاعت و حرف شنوی دارند. بی‌جا نبود که مقام رهبری انقلاب در گرما گرم نهضت، در برابر همافران و افسران نیروی هوایی، آن‌ها را سربازان امام زمان خطاب می‌کرد. محال است بیگانگان کوردل اثر عاطفی و روانی این لقب را دریابند. اثری که به فاصله‌ی سه روز از این گفتار، کار خود را کرد؛ همان گروه، گارد را به زانو درآوردند و دولت را سرنگون کردند. این‌ها همه ناشی از اعتقاد به حضرت مهدی و انتظار ظهور اوست. مگر به یاد ندارید که در نخستین شراره‌های انقلاب، مرجع بزرگ دیگر در سخنرانی‌هایش، دعاهای رسیده از صاحب الزمان (اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ...^۱؛ اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ...^۲) را می‌خواند؟

ارادت به امام عصر علیه السلام با خون و گوشت مردم ما آمیخته است و بنابراین، ادامه‌ی پیروزمندانه‌ی انقلاب ایران در گرو این خواهد بود که تا چه حد به این اعتقاد و انتظار توجه و عنایت شود و چگونه این آتش روشنی بخش و حرارت آفرین از اعماق قلب‌ها به درون جامعه هدایت گردد.

سخن آخر

در این نوشته‌ی کوتاه، چه بسیار نکته‌ها که ناگفته ماند و چه بسا گفته‌ها که ناشنیده گذشت؛ اما اگر از هر ده شنیده، یکی به کار گرفته شود، این نامه به مقصد خود رسیده است.

می‌دانیم اندیشه‌ی بی‌عاطفه، تن بی‌روح است و اعتقاد بی‌محبت، کالبد بی‌جان. پس در این واپسین دم، از دلیل و برهان لب فرو بسته، به ندای دل و وجدان گوش فرا دهیم؛ باشد که شوری در درون ما بیافریند؛ راهی پیش پای ما بگشاید و گامی ما را به جلو براند.

انتظار امام زمان بدون محبت و علاقه به او، کاری از پیش نخواهد برد؛ زیرا حماسه‌ها، همواره در فضای شور و احساس، زاده و پرورده می‌شوند. کافی نیست که نسبت به حضرتش، تنها پذیرش ذهنی و پسند فکری داشته باشیم؛ کشش روحی و پیوند قلبی در این جا به کار می‌آید. اگر در روزگار دشوار غیبت، بر فراز آسمان بلند انتظار، گه‌گاه شاهد درخشش ستارگانی بوده‌ایم، ناشی از عواطف پاک آن کواکب به خورشید نهان در ابر بوده است.

اگر شیخ صدوق به دعای امام زمان علیه السلام به دنیا می‌آید؛ اگر شیخ مفید از حضرتش نامه‌ها دریافت می‌کند؛ اگر رضی‌الدین بن طاووس دعا و مناجاتش می‌شنود؛ اگر

علامه‌ی بحر العلوم به خدمتش شرفیاب می‌شود؛ اگر صاحب علم جمعی، تحت عنایت او، به اوج مراتب عرفان راه می‌یابد و اگر میرزا مهدی اصفهانی به اشاره‌ی او، به سرچشمه‌ی زلال معارف، هدایت می‌گردد، این‌ها همه بر اثر ارادت و موذت شایانی است که به ساخت پاک او داشته‌اند.

پس بیایید ما هم به امید درک حضور یا ظهورش، دل‌ها به سونیش روانه سازیم و با تعابیری برگرفته از احادیث، وی را بخوانیم و بر او درود فرستیم:
سلام بر تو

ای یادگار خدا در زمین! ای جانشین خدا در زمان! ای حجت خدا بر مردمان!
سلام بر تو

ای وارث پیامبران و امامان! ای خون‌خواه مجاهدان و شهیدان! ای پشتیبان
مظلومان و محرومان!

سلام بر تو

ای چشم‌بینای حق! ای گوش‌شنوای حق! ای دست‌توانای حق!

سلام بر تو

ای آیت معرفت! ای مشعل هدایت! ای کشتی نجات!

سلام بر تو

ای خورشید تابان! ای چشمه‌ی جوشان! ای شمشیر بران!

سلام بر تو

تا هر زمان که گل‌ها می‌شکفند، بلبل‌ها می‌خوانند، ستارگان می‌درخشند.

سلام بر تو

سپیده‌دمان، بامدادان، شامگاهان.

درود بر یاران تو

آن پاک‌دلان، فرزندگان، فداکاران.

درود بر منتظران تو

آن پارسایان، بردباران، شیردلان.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

پیوست‌ها (خودآزمایی و دانش‌افزایی)

بخش اول

(سیمای راستین ظهور)

خودآزمایی

- ۱- عباسیان چه اقدامات پیش‌گیرانه‌ای در جهت از میان بردن امام مهدی علیه السلام انجام دادند؟
- ۲- دوران غیبت قصیره و دوران غیبت تامّه چه تفاوت‌هایی دارند؟
- ۳- ناپیان خاصّ امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغریّ چه کسانی بودند؟

دانش‌افزایی

- ۱- اوضاع اجتماعی دوران امامت امام هادی و امام عسکری علیه السلام و چگونگی ارتباط مردم با امام را در این دوران گزارش کنید. (تاریخ امام هادی و امام عسکری علیه السلام را در جلد ۵۹ بحار الأنوار مطالعه کنید).
- ۲- درباره‌ی سفیران امام عصر علیه السلام در شهرهای مختلف در دوران غیبت صغریّ و چگونگی ارتباط ایشان با امام علیه السلام تحقیق کنید. این ارتباط را با رابطه‌ی سفیران دیگر امامان علیه السلام با ایشان، مقایسه کنید.
- ۳- درباره‌ی شواهد ولادت یافتن امام عصر علیه السلام تحقیق کنید. (روایات مربوط به این موضوع را در بحار الأنوار ۵۱: ۲- ۶۴ ببینید).
- ۴- دلایل عقلی و نقلی لزوم "فقاہت یا تبعیّت" در عصر غیبت را جمع‌آوری و ارزیابی کنید و تلاش کنید نظامی سازگار برای توجیه "اجتهاد یا تقلید" ارائه کنید.

- در یکی از توقیعات صادره از ناحیه‌ی مقدسه‌ی امام عصر علیه السلام، هرگونه ادّعی‌ی مشاهده‌ی آن حضرت تکذیب شده است. از سوی دیگر، بسیاری از بزرگان شیعه از تشرّفات افرادی در دوران غیبت کبری به محضر امام عصر علیه السلام گزارش کرده‌اند. به نظر شما چگونه این دو گزارش قابل جمع است؟ (برای دیدن تلاش جهت جمع بین دعاوی روایت در غیبت کبری و روایات تکذیب مدّعیان مشاهده، رک. نجم ثاقب، باب هشتم؛ راز پنهانی و رمز پیدایی، فصل پنجم از بخش اول).

- برای دیدن مجموعه‌ی مفصلی از نام‌های امام عصر علیه السلام، رک. نجم ثاقب، باب دوم.

- برای دیدن شرحی بسیار مختصر از چند نام آن حضرت، رک. امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور، فصل دوم.

- برای دیدن شرح مفصّل تر برخی نام‌های آن حضرت، رک. نام محبوب.

- برای دیدن سرگذشت مفصّل امام عسکری علیه السلام، رک. الإمام العسکری من المهدی إلى اللحد.

- برای دیدن سرگذشت کوتاهی از نرجس خاتون، رک. بحار الأنوار ۵۱، باب اول، حدیث دوازدهم.

- درباره‌ی نواب اربعه و آشنایی اجمالی با ایشان، رک. امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور، فصل نهم.

- برای دیدن گزارشی از شرف یافتگان محضر امام علیه السلام در غیبت صغری، رک. امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور، فصل دهم.

بخش دوم

(ظهوری در درون)

خودآزمایی

- ۱- تفاوت‌های دو قلمرو فعالیت آدمی را برشمرید و شرایط تحقق حکومت آدمی در جهان درون را توضیح دهید.
- ۲- وجه تسمیه‌ی افعال درونی و برونی آدمی را به اخس و اشرف بیان کنید.
- ۳- کسی که شناسای امام زمانش و خواستار ظهور است، اما ظهور را درک نمی‌کند، بر اساس کدام آموزه‌ی دینی و با چه تبیینی زیان‌مند نیست؟

دانش‌افزایی

- درباره‌ی اهمیت تبت در آموزه‌های اسلامی، رک. محاسن، باب ۳۳؛ کافی ۲:
۸۴ و ۸۵؛ بحار الأنوار ۶۷، باب ۵۳.

بخش سوم
(از یأس تا امید)

خودآزمایی

- ۱- دو چهره‌ی بُعد سلبی انتظار ظهور را شرح دهید.
- ۲- از سوی، در روایات اسلامی، ما را از «آرزوی دراز» نهی کرده‌اند؛ از سوی دیگر، «امید» به عنوان بُعد اثباتی انتظار ظهور معرفی و از آن تمجید شد. تفاوت این دو را چگونه تبیین می‌کنید؟

دانش‌افزایی

- ۱- برای دیدن وصف شرایط آرمانی دوران ظهور که باعث امید می‌شود، رک. امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور (فصل‌های ۲۰ و ۲۱).
- ۲- بسیاری اوصاف دوران ظهور به زندگی دنیوی مربوط است؛ با این شرایط چگونه می‌توان آن را از جنس امید عالی دانست؟

بخش چهارم (تلاش و سازندگی)

خودآزمایی

- ۱- سه وجه مهیّا شدن برای ظهور امام عصر علیه السلام را به اختصار شرح دهید.
- ۲- آیا اگر کسی در جهت مهیّا شدن برای ظهور امام عصر علیه السلام تلاش کند و موفق به درک زمان ظهور آن حضرت نشود، زیان دیده است؟

دانش‌افزایی

- برای آگاهی از وظایف و ویژگی‌های یاران امام عصر علیه السلام در دوران غیبت، رک. پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی؛ غربت امام عصر علیه السلام، بخش دوم.
- در این باره تأمل کنید که اگر آن حضرت «المنصور بالرعب» است، آیا امام عصر علیه السلام برای پیروزی به لوازم نیازمند است؟
- برای «انتظار الفرّج من أعظم الفرّج» وجوهی بیان کنید.
- با توجه به روایت «... فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنْتِظَارُ الْقَرَجِ...»، برداشت شما از عمل دانسته شدن انتظار فرج چیست؟

بخش پنجم

(در کمین‌گاه صبر)

خودآزمایی

- ۱- توضیح دهید که چرا صبر با تلاش منافات ندارد؟
- ۲- آیا تقیه به معنای بازنشستن از مبارزه با دشمنان دین نیست؟

دانش‌افزایی

- درباره‌ی دامنه‌ی مصادیق مفهوم «وقت‌گذاری برای ظهور» تأمل کنید.
(در برخی روایات شیعی رخ داده‌هایی ذکر شده است که در پی آن، ظهور فرا می‌رسد. آیا این مصداق «وقت‌گذاری برای ظهور» نیست؟ روایات علام ظهور را در بحارالانوار ۵۲: ۱۸۱-۲۷۸ ببینید.)

- آیا صبر با انتظار در تعارض نیست؟

- آیا صبر را نمی‌توان منافی با درخواست تعجیل در ظهور از خداوند متعال دانست؟ برای دیدن پاسخی به این پرسش، رک. معرفت امام عصر علیه السلام، بخش چهارم، فصل دوم.

- از آن جا که تقیه مسأله‌ای فقهی است، درباره‌ی شرایط و جوب و حرمت و جواز شرعی آن تحقیق کنید. (به عنوان نمونه می‌توانید به *التقیة* نوشته‌ی شیخ انصاری رحمته الله مراجعه کنید.)

بخش ششم
(آزمونی دیرپا)

خودآزمایی

- ۱- آزمون الاهی در قرآن با چه واژگانی یاد شده است؟ معنا و مصداق هر یک از این واژگان چیست؟
- ۲- سه آزمون مهمّ امت اسلام را بیان کنید.
- ۳- آیا غیبت امام عصر علیه السلام به معنای نبود آن حضرت در دنیا است؟

دانش افزایی

- درباره‌ی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیفات کهن و تازه‌ی پرشماری وجود دارد. تعدادی از کتب مرجع در این زمینه را می‌توان در نرم افزار نورالولایة (محصول مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی) یافت.
- ویژگی‌های یاران امام حسین علیه السلام یکی از الگوهای نیک برای کسانی است که سودای یاری امام عصر علیه السلام و توفیق در آزمون الاهی را در سر دارند. این ویژگی‌ها را طبقه‌بندی کنید. برای دیدن ویژگی‌های اصحاب امام حسین علیه السلام، علاوه بر مراجعه به مقاتل معتبر، می‌توانید به کتاب عاشورایان مراجعه کنید.
- «غیبت به منزله‌ی شهود» را با «انتظار الفرج من أعظم الفرج» (دو فصل پیش) مقایسه کنید.

بخش هفتم
(در پیشگاه تاریخ)

خودآزمایی

- ۱- تبیین کنید چرا تعبیر "البرکان الخامد" درباره‌ی تشیع به کار رفته است؟
- ۲- سیر دعاوی سید باب را بنویسید.

دانش‌افزایی

- درباره‌ی مصایب واردشده بر حضرت صدیق‌اکبر علیه السلام، رک. دانش‌نامه‌ی شهادت حضرت زهرا علیها السلام؛ فاطمه‌ی زهرا از ولادت تا شهادت، فصل دوم؛ کلیه‌ی احزان، ابواب سوم و چهارم.

- درباره‌ی مصیبت‌های واردشده بر معصومان علیهم السلام، رک. منتهی‌الآمال.

- درباره‌ی تاریخ زندگانی باب، رک. پیدایش (از مجموعه‌ی منشورات مؤسسه‌ی بهایی پژوهی)

- درباره‌ی باورها و تاریخ بهائیت، رک. مجموعه‌ی منشورات مؤسسه‌ی بهایی پژوهی؛ داستان سگه‌ی دورو؛ تحرّی حقیقت راهش این است.

- با توجّه به نمونه‌های ذکرشده، تلاش کنید معیارهایی برای شناخت نهضت راستین از نهضت دروغین در دوران غیبت به دست آورید.

منابع و مأخذ

قرآن مجید.

الإتحاف بِحُبِّ الأشراف، شیخ شبراوی.

الاحتجاج، شیخ طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.

الاختصاص، شیخ مفید، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

ارزیابی شتاب زده، جلال آل احمد، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.

«اسلام» در فرهنگ فلسفه، چاپ مسکو، ۱۹۶۷ م.

إعلام الوری، شیخ طبرسی، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۰ ق.

إقبال الأعمال، سیدابن طاووس، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۹ ق.

اقتدارات، میرزا حسینعلی نوری، بی نا، بی جا، بی تا.

اقدس، میرزا حسینعلی نوری، آزردهگان، تهران.

أقرب الموارد، سعید الخوری الشرتونی، مطبعة مُرسليّ الیسوعیّة، بیروت.

الأمالی، شیخ طوسی، دارالثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق.

الزام الناصب، شیخ علی حائری یزدی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.

انتظار، مذهب اعتراض، علی شریعتی.

انجیل متی.

انجیل مرقس.

- انسان تک ساحتی، هربرت مارکوزه، ترجمه‌ی محسن مؤیدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
- انگیزه‌ی پیدایش مذهب، ناصر مکارم شیرازی، انتشارات طوس، مشهد، بی‌تا.
- بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی، کتاب‌فروشی اسلامیّه، تهران.
- بخوانند و داوری کنند، احمد کسروی، کتاب‌فروشی پایدار، تهران، ۱۳۳۶.
- بررسی تاریخ ماد، دکتر محمدعلی خنجی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۵۵.
- برهان قاطع (مقدمه)، ابراهیم پورداوود.
- بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، عمادالدين طبري، المكتبة الحيدريّة، نجف، ۱۳۸۳ ق.
- بصائر الدرّجات، محمدبن حسن صفار، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۴ ق.
- پیراستعمار، محسن فیض، گوی، تهران، ۱۳۸۸.
- پیروزی حتمی، مهدی بازرگان، انتشارات هادی، تهران.
- پینکار پیروز تنباکو، محمد نهاوندیان، انتشارات فجر، تهران، ۱۳۵۷.
- پیوند انسان و مذهب، عباسعلی عمید زنجانی، انتشارات برهان، تهران، ۱۳۵۲.
- تاریخ أهل البيت، ابن أبي الثلج بغدادی، آل البيت، قم، ۱۴۱- ق.
- تاریخ ظهور الحق، فاضل مازندرانی، چاپ آزرندگان بهایی.
- تاریخ مشروطه‌ی ایران، احمد کسروی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- تأویل الآیات، استرآبادی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق.
- تحرّی حقیقت راهش این است، حسن تاجری، آفاق، تهران، ۱۳۸۹.
- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، جامعه‌ی مدرّسین، قم، ۱۴۰۴ ق.
- تربیاق القلوب، غلام احمد قادیانی.
- تفسیر الإمام العسکری علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام، مدرسه الإمام المهدی، قم، ۱۴۰۹ ق.
- تفسیر سوره‌ی یوسف، میرزا علی محمد باب، خطّی، کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی.
- تفسیر صافی، ملا محسن فیض کاشانی، کتاب‌فروشی اسلامیّه، تهران، ۱۳۵۶.
- تفسیر العیاشی، محمدبن مسعود عیاشی، المطبعة العلمیّة، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- تفسیر مفاتیح الغیب، فخر رازی.
- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، استاد محمدتقی جعفری، اسلامی، تهران، ۱۳۴۸.
- التقیّة، شیخ انصاری، مؤسسه‌ی قائم آل محمد، قم، ۱۴۱۲ ق.
- جای پای تزار، محسن فیض، گوی، تهران، ۱۳۸۸.

- جوامع الکلم، شیخ احمد احسائی، چاپ سنگی.
حرکت و تحوّل، استاد محمد تقی جعفری، انتشارات فجر، تهران، ۱۳۵۷.
حسن مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی، ترجمه‌ی مهندس بیانی، اسلامی، تهران، ۱۳۴۲.
الخصال، شیخ صدوق، جامعه‌ی مدرّسین قم، ۱۳۶۲ ش.
خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، حافظ نسائی.
خطابات مبارکه، عباس افندی.
داستان سگه‌ی دورو، اصغر صادقی، آفاق، تهران، ۱۳۸۹.
داستان‌های آسمانی، دکتر شریف رحمانی، انتشارات بدر، تهران، ۱۳۵۸.
درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، عبدالکریم هاشمی نژاد، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
رحیق مختوم، اشراق خاوری، محفل بهاییان ایران.
سلسله‌های اسلامی، کلیفورد ادموند بوشورث، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.
صحیح ترمذی، حافظ ترمذی.
صحیح مسلم، حافظ مسلم نیشابوری.
صحیح نسائی، حافظ نسائی.
الطرائف، سیدابن طاووس، خیام، قم، ۱۴۰۰ ق.
علل الشرایع، شیخ صدوق، داوری، قم، ۱۳۸۵ ق.
علم تحولات جامعه، حمید حمید، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲.
العذیر، علامه عبدالحسین امینی.
غرب زدگی، جلال آل احمد، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۴۱.
الغیبة، شیخ ابو عبدالله نعمانی، مکتبه‌الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق.
الغیبة، شیخ طوسی، دارالمعارف الإسلامیة، قم، ۱۴۱۱ ق.
الفصول المختارة، شیخ مفید، کنگره‌ی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
الفصول المهمّة، ابن ضباغ مالکی.
القادیانی و القادیانیّه، ابوالحسن علی الحسنی الندوی، الدار السعودیة للنشر، جدّه.
قرن بدیع، شوقی افندی، ترجمه‌ی نصرالله موذت، محفل بهاییان ایران.

- قسمتی از الواح، میرزا علی محمد باب، چاپ شده توسط آزلیان، تهران.
قصص قرآن، صدر بلاغی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۴.
قیام و انقلاب مهدی، استاد شهید مرتضی مطهری، حکمت، تهران، ۱۳۹۸ ق.
کاپیتالیزم، سوسیالیسم و دموکراسی، ژوزف شومپتر، ترجمه‌ی حسن منصور، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۴.
الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.
الکامل فی التاریخ، حافظ ابن اثیر.
کتاب نامه‌ی امام مهدی، چاپ دوم، صندوق پستی ۲۲۲۳، تهران.
کشف الغطاء، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، محفل بهاییان عشق آباد روسیه.
کشف المحجّة، سیدابن طاووس، مکتبه‌الدّآوری، قم.
کفایة الأثر، خزّاز رازی، بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
کمال الدّین، شیخ صدوق، مکتبه‌الصدوق، تهران، ۱۳۹۵ ق.
گنجینه‌ی حدود و احکام، اشراق خاوری، محفل بهاییان ایران.
لواقح الأنوار فی طبقات الأخیار، عبدالوهاب شعرانی، نسخه‌ی خطّی در کتابخانه‌ی دانشگاه ملک مسعود به شماره‌ی ۲۹۴۷ ز.
مائده‌ی آسمانی، اشراق خاوری، محفل بهاییان ایران.
مارکس و مارکسیسم، آندره پی پتر، ترجمه‌ی ضیائیان، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۲.
مبانی و مفاهیم مارکسیسم، سازمان چریک‌های فدایی خلق، تهران.
مجله‌ی اخبار امری، ارگان بهاییان ایران.
مجله‌ی قانون، سری مقالات عبدالهادی حائری، سال ۱۳۳۱.
مجموعه‌ی الواح، میرزا حسینعلی نوری، چاپ مصر.
المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱ ق.
المحجّة البیضاء، ملا محسن فیض کاشانی، مکتبه‌الصدوق، تهران، ۱۳۳۹.
مختصر البصائر، حسن بن سلیمان حلّی، مؤسسه‌النشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.
مدعیان نبوت و مهدویت، اعتضاد السلطنه، تصحیح و تکمیل از هاشم رضی، انتشارات آسیا، تهران، ۱۳۴۳.

- المزار الكبير، ابن مشهدی، جامعه‌ی مدرّسین، قم، ۱۴۱۹ ق.
- مُسْنَدُ أَحْمَد، احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت.
- مطالع الأنوار (عربی)، شوقی افندی، ترجمه‌ی عبدالجلیل سعد، محفل بهاییان مصر.
- مَطَالِعُ الْأَنْوَارِ (فارسی)، اشراق خاوری، محفل بهاییان ایران.
- معصوم چهاردهم، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، تهران.
- مکاتیب، عباس افندی، محفل بهاییان تهران.
- ملحق شهادة القرآن، غلام احمد قادیانی.
- مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب مازندرانی، علامه، قم، ۱۳۷۹ ق.
- مُنْتَخَبُ الْأَثَرِ، لطف الله صافی گلپایگانی، مکتبه‌الصدر، تهران، بی تا.
- المُنْجِد، لويس معلوف يسوعی.
- مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، دارمستتر، ترجمه و پاورقی محسن جهانسون، کتاب فروشی ادب، تهران، ۱۳۱۷.
- نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، حامد الگار، ترجمه‌ی ابوالقاسم دبیری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۶.
- نهج البلاغه، شریف الرضی، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.
- نهضت سرداران خراسان، ای. پ. پطروشفسکی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱.
- الوافی، فیض کاشانی، کتاب خانہ‌ی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.
- وحی و نبوت، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، تهران.
- هشام بن الحکم، سید احمد صفائی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲.

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۱۱	پیش‌گفتار چاپ جدید
۱۳	سخن آغازین
۱۹	پیش‌گفتار چاپ اول
۲۹	سیمای راستین ظهور
۴۳	ظهوری در درون
۵۵	از یأس تا امید
۶۷	تلاش و سازندگی
۷۳	۱- خودسازی
۷۵	۲- دیگرسازی
۷۷	۳- فراهم‌سازی
۸۱	در کمین‌گاه صبر
۹۵	آزمونی دیرپا

۱۱۵	در پیشگاه تاریخ.....
۱۲۱	۱- ابو محمد عبیدالله مهدی.....
۱۲۲	۲- محمد احمد سودانی.....
۱۲۴	۱- بابی‌گری.....
۱۳۱	۲- قادیانی‌گری.....
۱۳۴	۳- کسروی‌گری.....
۱۳۵	نهیضت‌های راستین.....
۱۴۱	سخن آخر.....
۱۴۵	پیوست‌ها (خودآزمایی و دانش‌افزایی).....
۱۵۵	منابع و مآخذ.....

**ENTEZAAR-E- MAHDI,
BAZR-E- ENQELAB-E- JAHANI**

(Anticipation of Mahdi, seed of the Global Revolution)

Author

Hosein Tajeri

Afagh Publishing Company

Tehran

All rights reserved